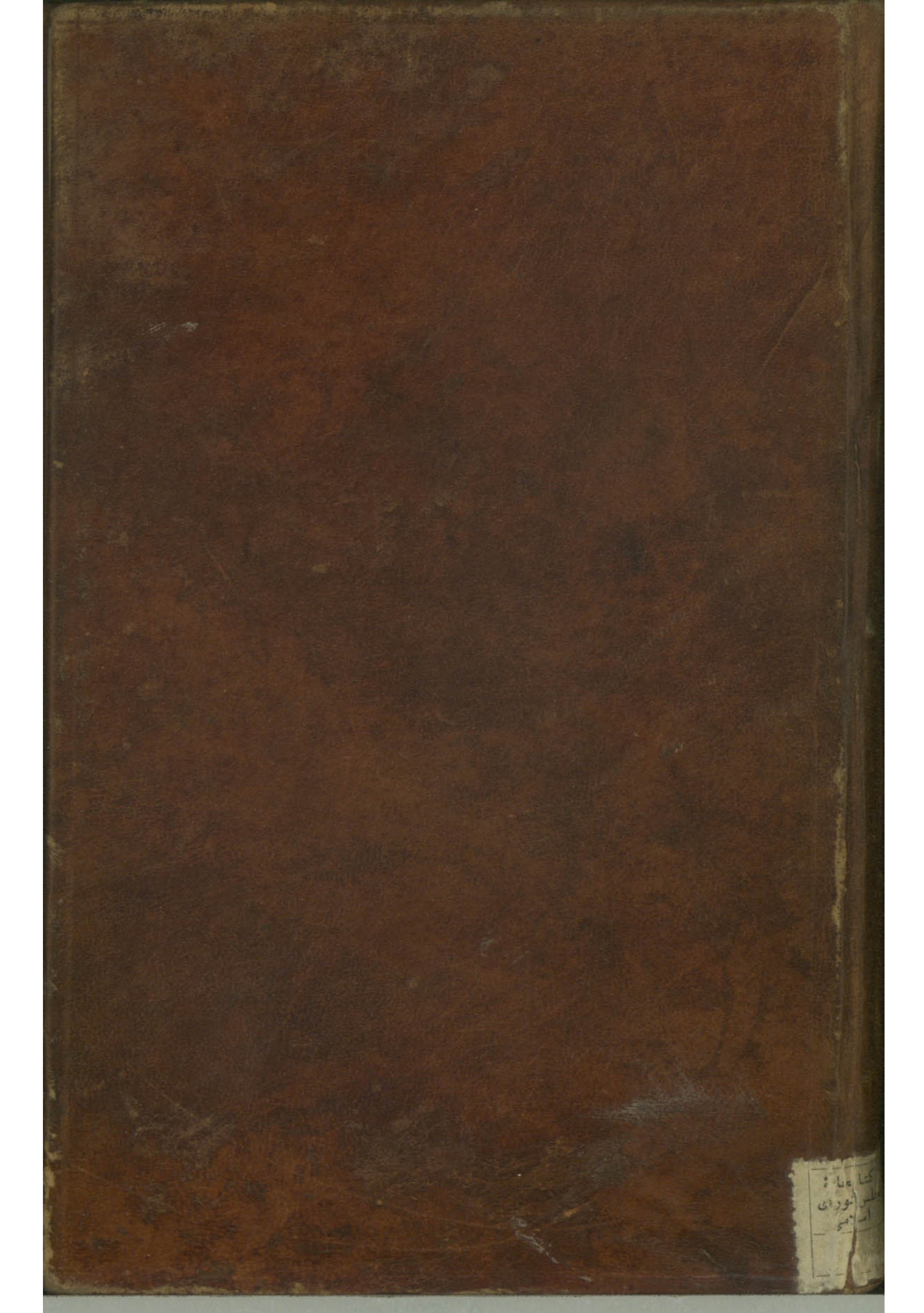
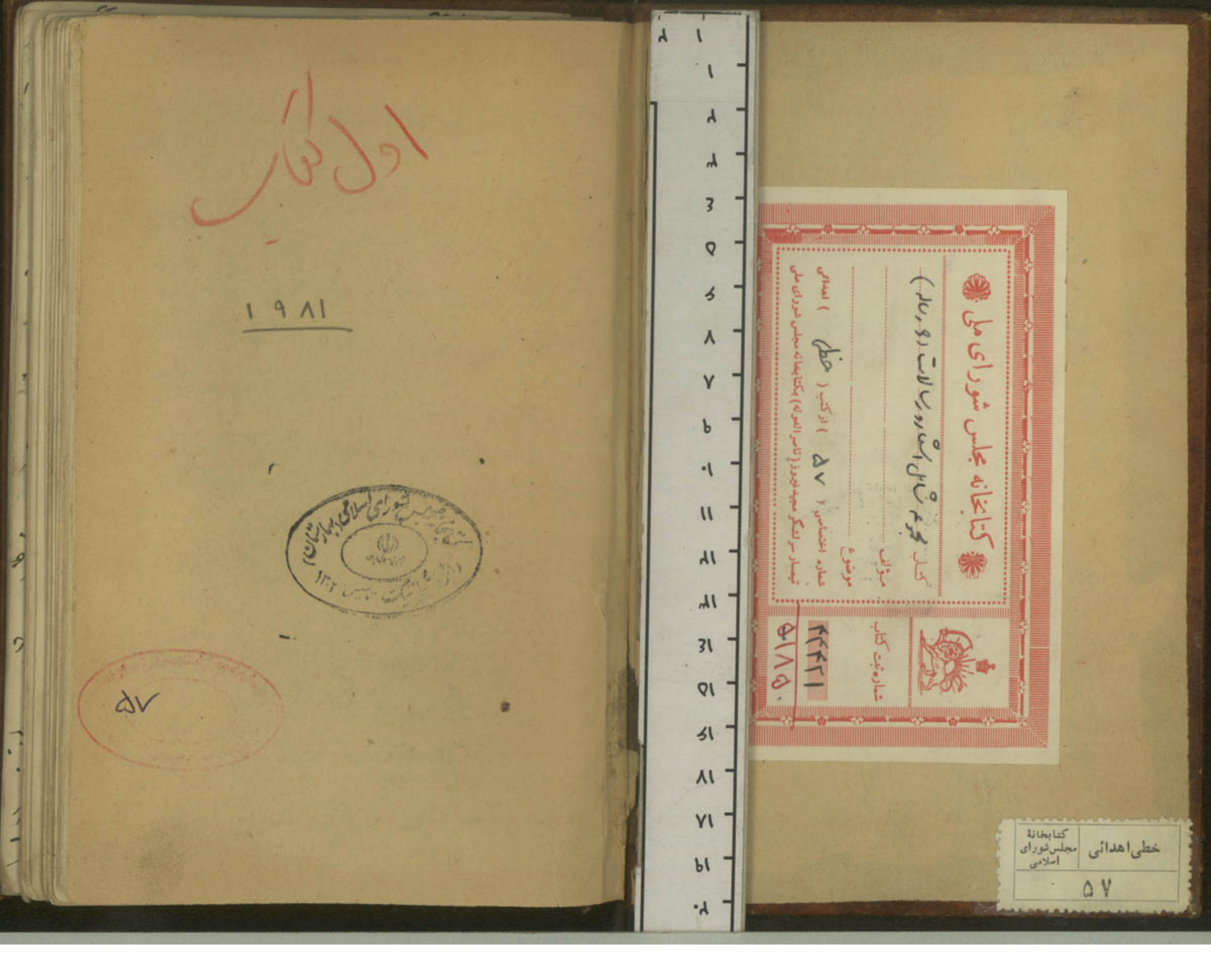
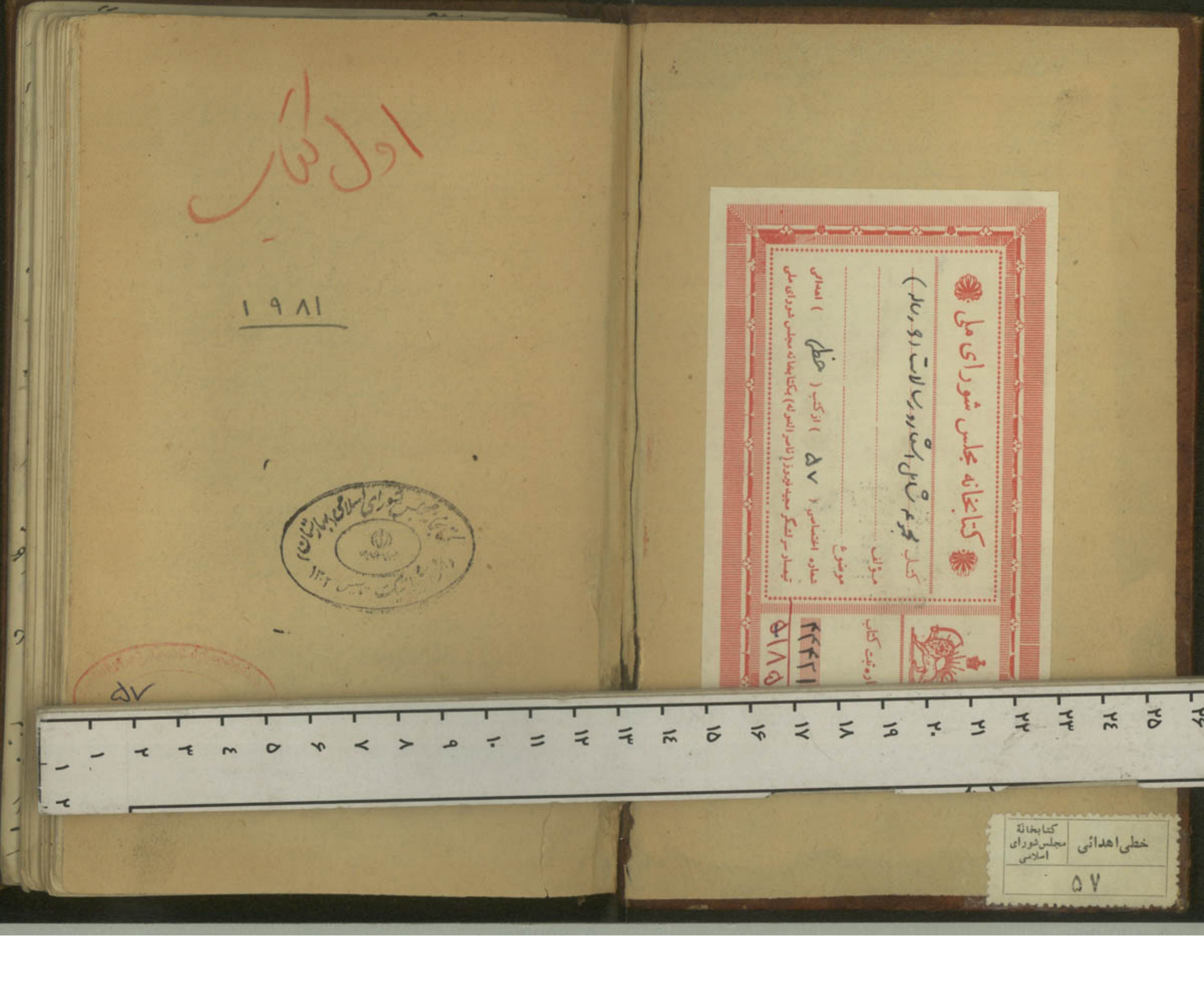



اول کتاب
1981
کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۴۴۴۲۱
۵۷
خطی اهدائی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۵۷


اول کتاب
۱۹۸۱
خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۵۷

نسخه معجون

عود قماری قرنفل هیل زعفران بالنگو دارفلفل بابونه مروارید ناسفته پنج شوکران

۳ ۳ ۳ ۳ ۳ ۳ ۳ ۳ ۳

بزر البنج سفید دماغ عصفور شقاقل مصری تخم پیاز کبر مثقال موم مالی وزرا ای

۱۳ ۳ ۳ ۳ ۳ ۳

جوز ماثل جند بیدستر خطائی خصیة الثعلب درونج عقربی زرا وند مدحرج

۱۶ ۳ ۳ ۳ ۳

بهمن سرخ سفید بسباسه جوز بوا بهلیله کمل حلیله صمغ عربی عنبر اشهب

۳ ۳ ۳ ۳ ۳ ۳ ۳

کندر حریره جمله را کوبیده از حریر گذرانیده با سه مقابل عسل کف گرفته

۳ ۳

معجون ساخته خوراک یک نخود صبح و یک نخود شام جهت تقویت صفرا و دماغ و ضعف معده

و ضعف دماغ حار از کار روم و قوة کرده و قوه باه و اشتها و دفع بلغم و دماغ و رفع غموم و ران

و رفع غلظت خون و درد کمر و درد ورک و عرق النسا و دوار و خفقان و بادی و تسکین نفس

زیاد و رنگ بول و سنگ مثانه و سده جگر و تحلیل و تقویت اعضای

اسهال و تقاطر بول اول مرزا یک نماید انحلاله روزی صبح و شام نخودی میل نماید

انشاءالله تعالی مفیدات این نسخه در تاریخ ۲۷ شهر ذی القعده ۱۳۲۵ نوشته شد

جهت دو دشنه از اشیاء و دیر بزرگ ساخته روزی ده تا شش صبح از قاشق

وقت خواب سیر نماید شفا است

گل بنفشه پر سیاوش گل خطمی گل نیلوفر گل گاو زبان

۳ ۵ ۳ ۲ ۲ ۲ ۱

عناب سپستان اصل السوس تخم خیار گردو نار سکنجبین

۳۵ ۸ ۲ ۳ ۵ دانه

فی ۱۳۲۵



بسم الله الرحمن الرحیم

چون وحدتش راه دوی شنید — توحیدش سزای مثنوی نیه

علم وصفت واقع و تحت ذات نیز — کی شناسائی ذات حد صفات نیز

هم ما عاجزان ز ادراک ذات — چون محیطی محاط لیس صفات

شناسائی حق نا عدی ها بز — تا نمند فکر ما ز عاجز

ز ذات چون عاجزانی بر نشاب — ز صفات درک گزنته مطلب

و آهنگ فکر بگذر زی پرده — مصنوع و صانع خود کی بی برده

چون حق ز ازل پس بود نکرد — تا آشکارا کی حسن شیا فرد

ذات گشت کنز امخفیا احد — نقطه گشت با گردشش واحد

کرات بی ذات راکع و ساجد — انا و علی من نور واحد

فرموده نبی ورد زوان نیز — کفرن هر کس ذات خدا احوالن

ذره بیضا داد اولین قلم — مصداق معنی حدوث ز قدم

و صورت چهارده یک و معنا — با نام اعداد طه حق ذات ما

وجه الله علی عشر علی احد — کل شی هالک الا وجهه

ید الله گواه وجه الله شاهد — چهارده و عدد مخاطب واحد

اول و آخر و اوسط گشت احمد — دو بین احولین و فرد احد

کار بیانی صغیر [illegible] و ب — علی و محمد عدد و رب

گشت سایه حق سایه معنوی — نه سایه بدن غلط نشنوی

لحم اطاعت وجب کاشتن — چون ظل ذی ظل حرکت نیاشتنی

الی مع الله حالات ما چان — ادمی من آدا و غم من بدان

نظر از

و ظل ذی ظل در جن ما جرا — ظل مر [illegible] ذی ظل [illegible]

شان نبی و ذات یزدان پاک — لولاک لما خلقت الافلاک

لیکن و السما ذات الحبک — لولا علی لما خلقتک

سمی داور علی عظیم — من یحیی العظام وهی رمیم

تعرف دیران چون و موجودات — کل شی قدیر ذات غیر و ات

کی جمع تران ز جهان تو — لن تنالوا البر حتی تنفقوا

علم و اراده حق ذاتیه — کی ذات علم و اراده [illegible] سیه

تغییر [illegible] سیرکه و ثواب — خبط کمی گناه و ثواب

خداوند بر بد تو اراده حق — فعل [illegible] اراده نه مید مطلق

استعداد یکی ز اهل بهشت — به خواهش هر نیت کرد موجود کرد

~~کر عبد [illegible] لا دیا کو طلب~~ — موجود خویش کرد و طریق اولا

ذات یابن آدم اطیعونی حق — اجعلکم مثلی فی الافعال مطلق

مکرو نیشسته ویم ور [illegible] — ویم [illegible] اشعری

یکیاش [illegible] — نی ذات کلت ناقص [illegible]

تفرق کرد [illegible] — ذات امروز [illegible]

آخوند عدد و غایب ثالث — و [illegible] ناخوشی ذات الصدر باعث

بینی من الله علم [illegible] بار — [illegible] الجار [illegible] الاسفار

پر سام المسر ذات عثمان [illegible] — دائم الاسلام [illegible]

بختان کیش ز خیر در ز شر — من بالای [illegible] بالای عمر

ذات هر که ذات علی ز عمر بهتران — و ذات خدا با القطع کافران

من فضل علی وات علی عمر
بهی خود ارای عمر محاسن
اثبات نفی شئی و شرع ممنوع عن
عمر و تصدیق عثمان محتاج
او و موزه من و سقع
هر چند باوردم دیدی قرآن
واتم کام دلیل احکام آیه
الظر اسمع وافهم بور پی
صد و بت و چار هزار پیغمبر
خبر تداز نداشش بازی
دین ارای منکر بی الفاف مده
یدطر لائی داشت علی ویک فن
لی و هر مواد موات منکر
ار استدلال کین دلایل به
هر چند پاره او وادن فاضل
هر چند پاره او وادن لا هو کی
بکذر ز رای گفته اعدای شیطانی
مع کسی کرد او پیغمبر
کریم هر دو کس پس ناب پیغمبر
علی با بن بو بکر د عمر

تعدیقش کردم و نقد کفر
ثبت العرش ثم النقش والن
سالیه با شفاع مرضد عن
زخم سر سنگ یک علاج
آزادی قحبه ای یک اونع
موات بالاندر کرده یخ ایمان
زعقد و نقدها و کام با به
طالب مجهول مطلق تا که
ارای ولایت گشت بی خبر
بهیده سخن و ای دراز ی
شر الناس من ها دینه لعنه
ز طبع ماد ر رضا کرد قتش
لولا علی لهلک عمر
معنای النفوس کا النصوص لیه
هر چند پاره ای وادن باطل
هر چند پاره ای وادن ناسوتی
بی عصبیت ابو سفیان نی
مدحیش کردن نه وصف عمر
داد وادن خدا وای وادن کافر
حیزی واقفا با من دو شر
ارای یخم

ارای سخریه و استهزا و تکفیف
انت فی بیننا کمن لنا
یقولون بافواه لیس فی قلوب
او که لنت کفر و نفاق ید ی
محمول دعرض رد و کو دا و ن
کر به نا یا که اگر نداری
تصدیق روز لست ها کین
کج بحث راه نیرت و نرم صفا
واقف شو اسرار هر ذی کمون نکا
جاء الحق زهق الباطل و معنا
ها و غزای دین پیغمبر
وصف حیدر کرد با چون و چرا
امی چرا بی احسن البشر
تا حیات داشت کس سکاش نکرد
تا حق سلام و حق و الد ینی
کس اولویت نیافت لیس درباب
محتاج به وحی و محتاج نزی وکس
چون دور شهود و انشاد لیس
خاتم و محیط وشاه فرمانده
بی شبه خلق دکرات موات

وادن باللطیف او هر کثیف
انا ان لم یکن وهبت والثم لا
لیستهزئون با الله فوق ذنب
تکذب اصلاب شانه که
النجاه فی الصدق ارشادن
در وای کورا که نائم رستکاری
شی هذ ایوم کنتم صادقین
چه لزوم زاکر دمن القفا
سلای قبران تقعدونی
ان الباطل کان زهوقا
شنی منغوب بی زوصف عمر
القضیه شهد به الاعدا
سر تیمیشش در پدر
غیر خداوند کس آن ومرد
خود حق سلام خشش نیر دینی
تا تعلیمش که جز رب الارباب
الفقر فخری به معنا لیش لیس
اصلش مطابق و سواد میو
بی انکاتم با کیم به
حب دنیا راس کل خطیئات

چه خاص فرمان داسید الکونین
یک دبعضی طبع کرده خاطران
بشنو زنطا مهر بمجی
محرم ای هوش جز بیهوش تین
رسول ولقیب بعضی مقامات
لیک کوش ظاهر ز آهنگ اسرار
چه گدای بیهوده دنیا نه دین
بی نماز سرور زمین مذاری
بنی دات صلوة عمود دینن
فاذا قلت قلت ما سواه
وقتی دادان نمکیشا سروش
ظاهر بیت دشت حروف شمارد
ما جعل الله لرجل وقران
ویک مرد دو دل حق نکرد خلقت
بی تسخیر عام نکیشا صغیر
زودان ودایاک نعبد نستعین
لمحضر حق فاعل منفعل
گشت فی قلوب منکر یاد کر
درجن ورقسم مبارک تشیم
انا اقرب الیکم من حبل الورید

بکدی سواد الوجه فی الدارین
یکدار گشش سیاه دامانش پرن
بسیار شیرین دات نه دای تهی
مشتری زودان غیر کوشی نبن
رت زدنی فیک تحیرا دات
دانا میولرز وا الکفار
ذالک هو الخسران المبین
او دزنین نه که وسر داری
خیمه بی ستون فرش زمین
واذا ارددت ردت ما سواه
الف اذانش چون تیر ماوکوش
لیکن وباطن هیت دیغ مدارد
من قلبین فی جوفه دات یزدان
یکدل جاش نین جز یک جهت
انکر الاصوات لصوت الحمیر
وباطن بجین وقاطر خرین
حامل نماز وی طره خجل
الصلوة معراج المؤمن گر با در
لموجد خلق خلاق عالم
اثم نکرد کرداه حق نین بعید

افرایت

افرایت من اتخذ ه
مفعول من اراد فعال یا ید
مخاطب لنفس مع الغیر چه سود
بی دورروزه عمر بگذر ز عقاب
الدنیا والآخره اختا نن
سک نفس بردار خور دنیا مجلاب
بی زرق زراق فره صار گفتن
وی خودآرائی وی تن پروری
سعی کرد اخلاص پری مدعا
دنیا پر فات پوچ دول پر ور
لایکلف الله وکت ب
وتدریج حل کر راه شریعت
متن شریعتن منتشر طریقت
یکر قدر ورع وطاعت اقدام
کونن تا ترقی وتدریج تن ده
واتم چون طوطی مذال تقلید ی
ز انوار که حق پیدا نمید
خاک وباد وآب وآتش طاهرن
ارای سنا فعن طاهر رسول
چون حق داکیا د ماسوی پرداخت

الله همراه وهوا خذه
خود وعده کریم مکر ووعید
بی دیکی لمن کفره نمرود
خواب وبیداری دالن واثبات
با خورده بین ورشت زیبا نی
الدنیا جیفه طالبها کلاب
رزقک تطلبک مز نشتغن
آرز وآه ول مردم نمو ری
لیس للانسان الا ما سعی
زندان مؤمن بهشت کافر
مات نفسا الا وسعها خطاب
مجاز قنطره ارای حقیقت
معناش ارباقی باقی حقیقت
بشنوا الکلام تحیر الکلام
وجود ناقص ز عدم حرف بد
من عند الله ذات علین تایید ی
یامن فی الجبال خزائنه
منضر بی پکان معناش باهرن
هم قوس الصعود هم قوس النزول
ز نور احمد لوح وقلم ساخت

عرش و کرسی ژ نور مرتضی … آسمان و زمین هم نه مجتبی
ژ نور حسین بهشت کرد و با … جلوه کرتی نور بتول زهرا
نور بتول گردشت ظاهر هفت … اطلس افلاک گردش و هفت
چونکه روشن کرد کش ما لوا … ثقب بے و زهره ر اهسرا
ضمیر را جعن و تانیث اثری … و کانها کوکب دری
بابه بندکیش و جا لنشان … لم یطمثهن انس و لا جان
لا شرقیة و لا غربیه … محقق وجود پاک نبیه
وجود نبی باعث خلقت بے … الدال علی الخیر کفاعلیه
که مشیت چار صفت ناش بے … حق مجسم کرد صفات نبی
یک صفت غضب یک حیا وری … یک رزاق یک پیغمبری
صفت غضب بے و عزرائیل … محیی و ممیتش بے و اسرافیل
میکائیل بے دهند رزق آورش … جبرئیل مجسم و پیغمبرش
خلقت الجن والانس و آن یچول … الا لیعبدون ای لیعرفون
خرزاد و خرازی حزبردی لانی … دیده بکشا قدر معرفت بدان
الحکم تعذر احسن البشر … جهاز شتر گردش و منبر
دست علی گرفت و اتش ربلا … هر که منشی مولا علیش مولا
پیزاد فانه زادش و جای اولادن … همزه خود و جای الف ارسادن
حتمن ژ خدا و رسول مجید … همزه را و جای الف بشناسید
همزه نطق علی خود چرا بین … کنایه ژ نام پاک علیگ
نه وقت رحلت غمواره است … و آقای قنبر گردش وصیت

بعد از

در بیعت خم غدیر

بعد از من بکیش شمشیر ژ غلاف … ملکانت معین و شنین و نقاف
دستور العبسه اصل و فرع … تا صاحب الامر نسلا بعد نسل
چندگاه دست علی در آستین بے … ژ کلید شنین جول با معین بے
شمشیر علی شاه دلدل سوار … پی حی مقطع و ذوالفقار
پشتش هشتاد و دو فقره داشت … هرگام ز دانه و اعدا کما داشت
هر زوانه ضربی هشتاد کس بکشت … قوة امامت بدایه و نشت
ژ ضرب خندق آگاه هر کسه … ضرب زید عمرا هر کسه
یه کشت ژ قدرت کردگار رسید … صاحب فقرات ذوالفقار رسید
احاطه بنگر هشتاد دشت هر یک … ملاحظه بکر ر بے رب دل بے شک
طاعن رمحین بے ضارب سیفین … که دو سر داشت تیغ شاه بدر و حنین
ژ لبس جا یک بے ژ لبس جلدی داشت … تیغش اعادی و دو سر الکاشت
دنس و دنس رسی تا ایمانل گشت … تا زعد [illegible] رکی چو انگشت
دستور العبهی وای دستور رسید … صاحب ذوالفقار کی مشهور رسید
اگر هشیاری معنا کرد معین … حسین منی انا من حسین
حسین منی فهم هر که … اظهر من الشمس معنای سه
کار و جا کے رسی معاویه کافر … به نشگاه حسن صب کرد حیدر
پس حقیقت نام نبی تمام بے … نه حکم با کے من نه نام نه نبی
تا و شهادت سید مظلوم … سر انا من حسین بے معلوم
و فدیناه بذبح عظیم … مراد حسینا ژ رب کریم
ذبح السعید کرتوی قبول … باید ژ نسلش پیدا بود رسول

در بیعت شهادت حسین سید الشهدا [illegible]

کشتی تن در بحر عظیم تا در عین
کمون ابا عبدالله مرسو من
پوست ومغز و هر اری فایده
جرزه سایع تماشا کم
حاشیه کری خود هی خبر
درخت با میوه صاحب جستن
بی وزن هر از پوستش کشیا
دانش داده کرد هات و کربلا
علم و مصلحت ها ولای خدا
از خدا خواه بر ما شاالله کان
نفعی با یشا بقدرت الله
درک فرق این خواست و رضا
اعضات کشت عین و تربیت بی
و نهار و لیل پس حکم رنج بار
حرف الولد و ستر ا بی
سر تنا کان با با اثم
عین و شیر خود مقصر ان
دو حدیث و این خلایق نشر ۲
و یک جا کن ارادت الله
پس بهر تقدیر اراده و محل

چین منی انا من چنین
انا من چنین معاشش بعد من
مثل سقیفه بنی ساعده
بان و در سوله محث کم
و اسم امداد فتنه سته عمر
شجره عمر میوه اش فتن
هر حسن ز مغزش رشیا
تا حشر و با کر داد و درد و بلا
خواست خدا با لیک نوی رضا
و ما لم یشا لم یکن بدان
یحکم ما یرید لعزت الله
به جبر و تفویض رایش یکی را ۲
مخاطب چنین منی ز نبی
من بس حلدی لم یمسه نار
ماخوذ ان ز قول شریف نبی
باعث ایجاد و اتقی طبتم
عالم شهود و معاشش طاهران ۲
تا چنان فرموده شفعای حشر ان
بیکن مکان مشیت الله
اقرباء و نزد خدای عزوجل
جرئی.

جبر بی کی قولش میرود سر حد
من علمنی حرفا کوات علی
علی ز ازل ادعای جبر بین
رسولی که تا بنده بنده و لیش
چون که دعوی انسان آگاه ۳
اجتماع ضدین و طلب معنا
من ز لطف حق کرم پیدا
جبری ظاهر ادای تو و من
حقیقت جبری کن به تجرید
بگذر ز ادراک منتقد فن
و کیش عوام ای قوم عارفت
بعضی و دون بعض ارباب علم
چون نتران قوه درک عقول ربی
به عزای دین باید کرد ماتم
با افراط و تفریط اسم و فعل و حرف
بشنو فرمایش مولای متقین
با آن کف های خلق فرا بردن
یک با دو نان و دو نان فرع
مجوس ارمنی کبیر و نصاری

شاهد الاقرب یمنع الا بعد
قد سیرنی عبدا و نبی
قد سیرنی عبدا و لیکن
خبر ندی لیکن ندانی پیش
منصب انا مشیت الله
عوام گشت ما چنان کو سیر پنهان
تا که ظاهر بود و هر کس معنا
در باب الظاهر عنوان الباطن
وحی فیما بین اراده و مرید
دافرا طکرل با تقصر فل
خدا ندانی متعار ر فن
با تفریط کردن با کردن قایم
متقدم بس ز تقدس
فسد العالم فسد العالم
هر یک دعای خود نجوی کر صرف
وات انا مسکین جالس المسکین
هر ساختن اری ز ابرو بردن
ذل من طمع عز من قنع
بهود و کافر بت پرست ترسا

۱۴

کس باعث وقدر امامین نبوی | کشت فتنه کهنه مسلمانی بی
سنگ آشنا وای طور رضا بن | الاقارب کالعقارب بن
ظاهر مسلمان باطنش بعدان | قاتلهم الله انا یوفکون
منظ کاری بن وجای رتیلا | سال صد هزار کار تنه کشیا
دائم و بوستان خر یکی زیان | سخان کلش بی حفظ ها بوستان
همه عقد و عشق کمان کیشا | دروهم خوار دمات عشق بی پروا
عقد وات پرشان پر بی پروا کی | عشق وات فرق ها بین کوری وبینای
عقد وات کلاهی پی چیشتن بطور | عشق وات حجت حسود کی کور
عقد وات مریکان نه پاستش | وات غیب الغیوب جنبه پستش
وات غیب الغیوب حمش ذاتی | وات هرچه و چیز فکرها صفاتی
تو خود سهو نا ژ چار عناصر | بی شناسای یک ژ چاربن عاصر
ذاتیکه محاط و واسم تو بو | کی موجد شیت ای احمد سید
عقد وات پرشانی کمدرز امکان | عشق وات ولیانه با بنه او بانی
عقد وات سوره توحید دلیل به | وات صغری کبرات نتیجش بیه
عقد وات ظاهر اول یقینش | وات باطنا غیبا لم یدرک چیشن
خلاف اضعاف مضاعف ده بار | مرتبه ع تنزیل نو ناچار
او سابع هو مر تبین | هو خود و شاده ژ معنا بین
حق ز دیک و کشت کس بین لدیه | جهه ها و شخص شا ... لدیه
اصل بیقین الله دوان او | احد دوان دوان با یقی بد و

ژ فرط

۱۵

ژ فرط کرم ذوالجلال فرد | بنجه انس نی شکل الله کرد
ژ هم مشکافین بنجن و شمار | بندن انگشتان بعدد ده و چار
بنجه ید الله علین منات | ید الله فوق ایدیهم حق وات
اطلاق مطلق فرموده فاضل | منصرف میو فرد کامل
وحدت نوعی ارای هر کس | فرق ها بین خدا و خلق لیه
ژ خدا ورسول دو رتبه پیت هات | انا اصغر من ربی بسنین وات
احد احمدان اگر آگاهی | عالین رتبه احمد اللهی
عقد وات صمدیت محض حقن | عشق وات ژ خود پرحق مطلقن
ظل فنا و ذی ذل مستهلک بین | خود قابلی قطره و تجوف نین
عقد وات چارده تن لم یلد میو | وات دو بین احول چارده بین ها کو
کلیت یلد محو اش شا شد انه | معصوم مدلودش پهلوی یارانه
عقد وات لم یولد ارای کی بین | عشق وات فاطمه کی ز شیر سسن
لم یکن له کفوا احد | مدح حیدر کرد ارای احمد
شخص باطن وات بیدار فحص بی | هر لیس کمثله شیئی
عقد وات جای حق پیدی بکه تواند | وات خدای جا ور ارای تو خاصه
عقد و هورشس هماهای بار عشق نامات | لکم دینکم ولی الدین عشق وات
وت ید قدرت قلم پیغمبر | سواد مطلق خطوط دفتر
قلم یک سر داشت خطش نهادرات | و قاعده امکان یکدت بصدات
جون دت قدرت فاق و قلم دا | ژ پهلوی احمد ع بی پیدا
واعتقاد حقیر دو هوز کافران | یع صدفیه یک منکران
بات وجاد جدال مو الیسد | سری ژ معناش بکرم تو لیسد

ارای مسکران مذهب جعفر | متصد فی حرب شراو حرّه
دو مرتبه یست نبات ز حیوان | ان ان اشرفن قدرویت نبدان
دو جستین نوع انسان | نمی فرشته و نمی حیوان
له جسینه لستش دو مرتبه یست | نباتن لشنیدم شرح و بسط
بی انگور و تاک پرورش بدی | عذرش من المارکلی شیئی حی
بی اب العنب آب بوی باغش | تاکه دو ساعت تر بو دماغش
تیغا تاک جنیش مکار و | تا آوه قیاس ارای دوسی بار و
بالوجوب سغلوب حیوانه کی | حیوانه ودرس نباته بدی
چون الغرلق حوانو ز پیش | نیشن بید و کلی جنسش
کمن معصیت له قلبش غرسن | به سغای شراو به سغای چرسن
منافع للناس لقش ضمیرشش | ز خاطر کردن اثم کبیرش
بی پرورش بدی و بدن | لیک قبحش سد کرد طرق حسن
الحسنات یذهب سیئات | و السیئات یذهب حسنات
صعود کرکبار و دفان ز خیش | مخلوق ولیش کرد و خلاق ولیش
فرهنگ تن مکاهی ز روح | که ترجیح بدی وراج مرجوح
ز سعف تن پرورکه مطلب شد حاصل | اشکم بایستی بهتر بود دل
که ز تنزل جستن لقد ق | بکر نشناس یشت وروی قاشق
ز محشر مگذر گناه کبیر بو | جک ذو مکرین آشتیت و دربو
نشه پیدا کر زوال نیاشتن | نه پیکیدم عیش تخم اثم کاشتن
نه انه جی شن نشه پر زوال | حیف وال بعد از لایزال

این عهد کم کم کرد ولست | زوال حق موزد و سنت
که بینی جشمش شراو خوار میو | که بینی جشمش شراو خوار میو
ربندوات یا مرادی دارم | براو یارب وات مولای عالم
شنش ز حضرت پرسا ز قران | کلی فی فلک وات علین یزدان
نرورش د است و دلو آه | وات کلکلو باخلاق اله
وقتی توجشن و ناموت لهات | کلمینی یا حمیرا موات
ورنه حمیرا که ز ال یاسین | الجنیثات للجنیثین
له روز محشر مونس یا ابا | کلی شیئی یرجع الی اصلها
الجنس مع الجنس بلود رگ گر | جالست به با جنس ترک کر
بشنو اتقوا من مواضع تهم | کلم الناس علی قدر عقولهم
جه خاص حرفی وات سر دلبر ادی | موجودش کردم داد و معدوحی
ذره و ذره کاندر این ارض و سما ست | جنس خود را همچه کاه و کهربا ست
دوست و دشمن نانکو متهم | تعرف الاشیاء باضدادها
بدجی سر حکیمی و مطلب تن ده | تخصیص دارد می تعمیمش بده
هر مطلب ذکر که بی حوار الکه | استثنا کرد ولیش وات انشد زنده
لقد قول که ز قول احمد | بسیار وجا وات تو نند آتش بد
احسن الوجوه نیت قسمت | نیر و قسم اول علمین
اطلاق مطلق فرموده فاضل | منفرق بید وفرد کامل
وقاعده امداد انما مطلق | علین وصی و داماد بحق
مانا همه شیران ولی شیر علم | حمله هان از باد باشد دمبدم

مهرا ال حی امت — استحرا خیر کر با چون دچرا
تا نه یک تا نه چهار و پنج مید — پنج یک تا پنج و پانزده چجر
آدم و حوا لیشان لی خاصی — جمعش شصدت تین ای ان کامل
استرضای حق هر مواد فکرشن — الخیر فیما وقع ذکرشن
مهر و سین مخاطب حرات — سین و بینه و عدد و سوات
الواهد الامر مذانی — والدین خفیف دلی رو هانی
نبوت چون جسم و لایت چو روح — انبیاء و ارباب عرفان بفتوح
حی و مهر سفرا و عدد — شهود کن کمدان روح و جسد
چون فلاق مراج ذات علیین — مداحی عالی شرک جلیین
عاشقا کسی قدر تو دانا — بیان حالی و فرد دانا
پروردهٔ احمد مکه مکین — عروة الوثقی و حبل المتین
وحدوث قدم مهر فروزنی — دینه صبح بر رخ شب و روزنی
بر زلفین و بین حدوث و قدم — اوسطها خیر الامور کیف و کم
ز الوهیت نکرین اکراه — النار فی الشتاء خیر من الم
ذات حق سمع و اراده بین — که ذات سمع اراده دین
ذات و اراده هر دو که قدیم دانی — لیک ذات بذاتن او یک زمانی
چون ظل و ذی ظل چون شمس و ضیا — انفکاکشان محال و معنا
قدیم بذات نه قدیم زمان — وای مقامات شرک دری ایمان
لوح منقلب حدو ممکلامت — قلم با رجای او لین نامت
عرش نتیجه نامل فسکندنی و با — بیدل شتت هانو با رجا

کر سرکردان و داغ سوداست — نه افلاک ستم بت ترین نام و استه
عشرهٔ عقول بعلوم توضیح — الکنایات ابلغ من التصریح
حسن مطلعی و فرد احد — ستم و جانم بت احمد
ز بحر جودت دریا یک نمن — دست کریم که ز را و کمن
خود و اصاف رسم یک ز آن — حاتم ز وصف سخاء تو ولان
باسط الیدین بالرحمه داری — خضر چاکم ز یک شماری
آدم سینه چاک گندم خالت — نوح غرقه طوفان بحر کمالت
داود بیسی ز شاخ کلت — چون سلیمان تار سنبلت
خلیل پروانه شمع حالت — ذبیح قربانی کوی وصالت
یعقوب ز حسرت اعمی فقدانت — یوسف زندانی چاه زنخدانت
موسی ارنی گوی لن ترانی تن — مشتاق کلیم فاسر مانی تن
عیسی و فلک بر دوشش بلا مار — بی عقبه بوسیت ابر صبح بر تو از
دشرکی خورتا و روی ممات — او کب نور که ای کب حیات
وصفت کرم و رضا و طوع — ای قدر ندانم تو لی رب النوع
ز فرط ظهور مخفی صفاته — یا من دل علی ذاته بذاته
ذات چو ناسم منشاء فلاح — وصفت چون تو شم فلاق مداح
و ذات فدای عاری ز عرض — واجب الوجودی لیکن با العرض
علم و مصلحت ز دست تن — قضا و قدر نزد شصت تن
اگر نه قضات محمل اکمال — چون عکس رضات مجاری احوال
مظهر مشیت هم ظل الهی — فعل حق کشت پی کواهی

که داشت سرپنجهٔ خیبرگشای … که نه بند که کرد خدای

وکسر اصنام سید الوری … گشت کتف که مهر ز او کف پا

نه او تاب بار نبوت نداشت … نی نبوت فاصله اجراد اشت

لیک وکته در در خیبرگشای … پا نهاد و بانک دست خدای

وصف ذات تو کردم عتو … خوار رام یمن مقام غلو

نه یمن و ممدوح بی مخلوق دین … غلو نکران ز نقص با طن

نه قلو نقاف نه غلو بغین … لاجبر لا تفویض بل امر بین امرین

قائد انا لحدید حدیدی … ز قول خدا باس شدیدی

سبح لله ورد زبانش … سوره حدید نازل و شانش

مظهر حق بی شبه و مثل … لیک و ممتنع راه نیزی شبه

علم تمام و خاص خواص الخواص عقیم … و فوق کل ذی علم علیم

و ذو جنبتین و احدیت نیه … شاهد زلونا عن ربه بیه

ز بعد وصف شان گردیت گلشن کم … مصداق قولو فینا شئتم

به سام ز خرد خورده بن خورده گیر … پیغمبر باطن ز حق کبیر

وی طور مداحی و شان حیدر … مرضیاو لای خداو پیغمبر

وات نی رضالت بنیه و شاهد … انا و علی من نور واحد

نی عقل کل طی اید و نقل … خدا شناسی و دلیل عقل

گر مطلب … ل توجهی معدوم … استرضای ذی ظل خود ز ظل معدوم

من پرش نم بر لشان حالم … نه وصف ثنای او حاصلا لم

لای تعنت اثبات الاش و کردن … معنی لافتی لا سیف هم کردن

دو العرفی

دو مصرعش یک بیت منتخب شمار … با حفظ مذهب یمنی ذو الفقار

وقت عداوت و بغضشو ببین … سنانش مدد ولا الفتا لیمنی

هر کس ز فضیلت بکری انکار … فحیط این دار اپیه کفار

و اتبه من ولده که میوه ظاهر … بی المعنی فی بطن اش عر

لمغز نغوم خلق و تفتر ع … جز عارف کجی و اهی تشرع

و اتم محمولا گشت و کشف به … من البدایه الی النهایه

ز او بعد قشر ریش مستحقر میوه … جنبی که ارزان بی تأخیر میوه

سر نوع بشر خلق کرد خدای عالم … ناس و شبه ناس یک شناس افهم

ناس چهارده معصوم شبه ناس بدان … بوذر و عمار و مقداد و سلمان

باقی مخلوق مطلق نسناس … ز محمدیت خدا شناس

هر کس که تحصیل معرفت کردن … واد قدر له جنبه شناسی فرد

لدنیا آتم به محشر بر پا ان … ز عدلن کما تدین و تدان

سبحان علیه … محفوظین و هم … انعکاسان تا بنیه ز اسم

ظهور موفور السرور قائم … مرقدفن و نحو قسخ عزائم

کیمیای دانش گشت ما لگا … تمیز دهنده ناجی و … لگا

ز قدرت حق قامع الکفار … روی لمن الملک واحد القهار

ز علی الطاف حق بنای فرد … نه سکوت نفس ذکر یاهو کرد

فرق فیما بین نطق و السکوت … مشهر آوردن کالضفدع و الحوت

ساکت بنم ز قول شیخ مولوی … دفارسی یک بیت و اشمعنوی

هر که را اسرار حق آموختند … مهر کردند و دهانش دوختند

دل و بحر ز رف فکر فرو رفتن
سبحان الله قادر بیچون بودن
با جمله یکی و ز همه بیرون بودن
سی نوع چه در راه بی چون
آئینه کمان دی سیمرغی نوری
برای دینی من اشد ارو دلخواه
نفی و یت باسی تری مرتبه
دست و دامان آل الکاسین
خدایگه و دلبر سول و دسم
سمعت فی البیت شاه مردان
ز قول رسول خدا رخ متاب
بگذر زنی قیده بادت و بن
یا علی من عبید عقیدت کارم
نه حق نه نبی نه ولیم و دین
ما مای باشاهی از شیر نر کر
بالقطه مرکز دایره امکان
شرط حضورت بازمانی فوت
ایمان و ولات ز غیب آوردم
تو سید ز ذات نیم و ذات اله
گفتار و دز دنفس دین و کف

تا یک باعی مطبوعم گفتن
با هر کم و افزون کم و افزون بودن
بالنیمه چون و چند بچون بودن
بدین سیمرغ و لیت ان ۸ ۴
نظر باز کردن سیمرغشان دس
سیمرغ حیرین آمرغ خلق اله
من عرف نفسه من عرف ربه
تا زبرکت شان نفت یاسین
زنی نوع خداوند تمی پر کشتم
خو قول قیح قال یا فلان
وات مال الترب رب اللباب
کوری کار نیانت مرژه ولیش کمن
ز سر گشته کی دیم شرمسارم
وسیم و دامان ولات بن بین
بد القان دسته کمن و سلمان در
محو اثبات کر لوح ز امر زدان
الاستغفار اشد من الموت
یو منزل با الغیب من دیم شمردم
بد لا تقنطو من رحمت اله
پناهم بر در تو یا شاه کنف
زنانی

زبانی امید باوردم که
ز حول محشر بی صراطم
ز نعل روسیاه شرمنده و خفیف
دت علیسنامن ذنب العظیم
ما هر دینن توجه احسن
هیر رحم ذنبی انک جلیل
فبشرناه و وات ز لطف عمیم
بعد از کمک شیئی حق وات یاسین
عسر دنیا دال و لیه عقبات
ولسوف یعطیک فرضی خطاب
دل ز رحمت مدالیم رلیشن
ذکر کرست چول کم گه دید
مرسی ز عصیان غفاری لیه
فیو منتذ لا لستمی رحمن
پس معنای آیه جیش و غیاث
حرف موزون کردن که قوا فیه
منظورم نه شعر مطلب گوئین
بزارم نه شعر و طبع صحه
نه چون شعرا اغراق پردازی
ارای لقمه نانی خدا ضایع کر

گرفت رو د و سس نامردم که
یا شاه نجف سخت الکلام تم
یا لطیف ارحم عبدک الضعیف
انک انت التواب الرحیم
دست بگستن وبال کردن
یا حبیبی ارحم عبدک الذلیل
لمغفرة و اجر کریم
احصیناه فی امام مبین
انما الیسر بعد عسر دوات
ارای ذات کمات و حسن المآب
القلب یهدی الی القلب علیشن
خوفم نکرد ز بیم و امید
معنای الخائف الکائن بسه
وات عن ذنبه النسی ولا جانی
کاظمین الغیظ عافین عن الناس
شاعری معاشش مدنگا فیه
نه خوشنودی خلق و دلجوئین
ما علمناه شعر اما ینبغی له
بد دلجوئی حق و زمانه ساز ی
بالعث تقنیع خدا و پیغمبر

ارای بکبار کاه نکری انش ؛ ارای فلانکس خداوند کارا
لبت نداری و مخلوق خدا نه مشبه به مشبه اخوا
شا محمود الکه از نعت بکنج مطبخش اوفتاده همه یک یک ستنه قاتو آسمان
خامه شاعری را ملائه داشتن تخم اغراقش و عالم کاشتن
ز علم حکمت و معانا بیا ن دلیلی باوری اهر دم و زوا ن
حاشیه مطول کلام و حر فن نطق اصولش ن وای نحو صرفن
و ایراد کردن و صیغه سا زی ترخیسنه له اصل ترخیه بی
ارای مال غرا و دل ورنس دراح وزام ناصب کوکب الابرا ح
عمرو ارای مزاج لطیف شیر ین وارث ماتت زیدا من اصولیین
بعد از غسل و کفن نیا نش و چا ل نکیرین باتن اهر دک پی ستوده
تن استفهام تا من مرصد ل فرقت ن ارفن و قاعده اصد ل
تابع شیخنیم علم کثیر ن البعره تدل علی البعیر ن
اهانی براکل ثر اهی اهدا ن قزوین وره دکر دو قم اصفها ن
اهش لی دنیا ز حق بهور ن رود ملک کر اهش ما جور ن
مدینه و بقیع و مکه مشتر ف ستر من رای و کربلا و نجف
مشهد مقدس کاظمین و قم الکمن ادعونی استجب لکم
اهش خطل غرس و خلد برین عکس شرف المکان بالمکین
بجاوس ال طریق خدمتم کذ ثت جز زنک رشته جرزه نیاشت
ومذهب جعفر دو هو ز ن کا فر یا صدوفیه یا نستکبر
اکرثر قولم نکری اذما ن ثابت مکرم وادله و برها ن

۲۰ انفعی

جکر مخش کربا ئین حلیتن قیو ین نه خدا ئین
ق در و رزاق حلق و دا و ر نه عاجز و مرزوق و مرئی و بچور
لیکن صدوفیه منغاش بین تصویه کردیده نک پوشین
تصدیه کردیده ند الی کین خواب و سیدارلش خو دسا وین
بعد و مسافت تلال و جبا ل بی دین شنفتش باور دز دا ل
قبای خدائی و بالاش رات نه خود خدا این بل خدا انما ات
متمنی وجای علی و کو ردن له بهشت ار بو البشر لو
ام شانی کردی و خدا و رسو ل کافرن ولای ارباب عقد ل
لیکن معنای صدوفیه لیشم پوش کلاب و سباع و دواب و حو شی
تارک الصلواة مال بردم خر یه معنای صدوفی و ینه سک و خر
غم مخو بر فرد اشفیع تو منم سا الک ره و جم نه مملوک ثم
حکمای فلسفه اشراقی یو نا ن وی استدلاله و دم ماچان چال
جنسباننده او مردهه حقن من درتو کس نی حق مطلقن
بی او مرده هراو دمه سر د ن لیه که ماچا ن فلانکس مرد ن
مقر و زوان منکران و د ل المرء عدو و بما جهل
عجب کردن و لای خدای غفور لا یجب کمن مختال فخو ر
خلق و ودیعه حق با وکت شا ه شاه این حق چی خلف الله
سشیطان ذنب و ش دهر با امان خلایق رزن سلطان شوا نن
ارشوان نود رسی ار دو و دام غیر نام باقی نین ز اغنام
طاعت وسلطان طاعتن ور ب حرات واجب الطاعت او جب

ز احوال بروم بشاه و فدا
نویسید ز ذات نبیم و ذات اله
حول حالنا الی احسن الحال
گرفتار و دست نفس دین بکف
محشر کرام که وقت ... ر
فاخلع نعلیک هست و موسی ندا
یعنی ای ... صاحب غیر حق
زسرای ... درّه بصفا
چو لامکان سید عرب
شنفت یا احمد ... نعلین
کرد نعلین ز نعلین و عرش
احاطه داشت و گشت ناسوتی
عناصر و جنب ... طه
صفوه و نقطه بای ... لات
محرم و جرم یک نقطه خطا است
این خود محال ... احمد
اری کو ... تمیز ... صر
ادکه ممیز و حرف و صفر ...
وای بدن ... لامکان ... صفت
نه معضوب ... مرزوق

ذات علیا ممسوس فی ذات الله
یا لا تقنطوا من رحمة الله
مولای عالمین ولی ذو الکمال
پناهم بر تو باشد ... کهف
الامان ز یوم ینفخ فی الصور
ز حق بالواد المقدس طوی
مقید ... ز برزخ مطلق
عروج کرد و عرش لیلة الاسری
اراده کرد خلع نعلین ز ادب
یعنی فاطمه و ... و سبطین
یار تا خالی بود ز روح جسم فرش
نه و قوه ولیس داوق خدا
چون ناسوتی دارد احاطه
هر جزو های خود داشت ...
این اعتقاد کفر ... لسان
جز اشیا بود قاعده رسد
فرق ها و بین صفت و عناصر
ممیز صفات و عنصر ...
ناسوت ... تا مراجعت
ز صفوه ارسال مرسول ... مرزوق

ابدودار

دیده و از وارزمن دیده ام و هم
کرم کرام من ... و سر و حقیقت حرکت
چرخ که گردش ... او ... گفت
و کام الهیات با ... نبی
جنبیده با الوجود ... محیی ...
ز اصحاب کهف و من ببر دل
ز قاب و قوسین ... داو دنی
که نبارکه دو ... اطراب
و نفع و ضر ... بکن واسم
تیری و چه ... دو کمان ... منع
او ادنی یعنی ...
وقت ... عقل کل ...
و ... صوت حیدر ... شنوم ...
عرش دیرین و عرش ... یکتا که
... گرات ولی مطلق
او که وجه الله ... روشن
و عرش خداست ای کرسی نشین
عرض کردندانم به صوت ...
مهر ... دیدارش دین
چون عاری ز ذات ... صفاتش

طرح و دید دلنفس ... محکم
روح و ناسوتی توجه نیابت
تا روح عالم و لامکان رفت
چون جنبیده است با ... دلیل
جنبه بالعرش ... ناسوتی
و آواز ... بر ...
نه زمان معلوم نه مکان پیدا
تیری دو کمان ... قاب
معنی قاب قوسین ... کیف و کم
هر دو ... تیر ...
قدرت ز حق ... نبیه
آواز حیدر ... کرد ... حق
حق ذات ... وحدت علی
که شق القمر انگشت ...
ذات ...
لا شبهه ...
الرحمن علی العرش استوی است این
قربت مقام ...
...
لم اعبد ربا لم اره ...

هم دو دیده هم حس هم دیده باطن — عمیت عینی لا تراک [illegible]

سراپا گوش لی با چه فرمائی — پا تا سر دیده تا رخ بنمائی

ز خود بیخبر ز حق آگاهی — هر آیه معنی فنا فی اللهی

دل یکان حق حق ز دل مستور — خیر از زیاره فقدان المزور

که شهود میر اسرار کون — انه اعلم ما لا تعلمون

درک دیر وزود فرض کن محال — از یکدم بنه از صد هزار سال

شکر من بکر کردت آگاه — لم یشکر الناس لم یشکر الله

کج فهم ما جون ز معنای دریاب — ملک اصلاح کی ز صفحه کتاب

قول نبی ذات به حق ودیه — اتقوا من شر من احسن الیه

چون حق واحد خلقتک لذات — خلقت الاشیاء لک ام نداهات

لیکن والسماء ذات الحبک — لولاک لما خلقتک

حمد مشتق بین ز ماده احمد — احمد هم مشتق بین ز احد

چون حمد احمد ز فرد میبین — الحمد لله رب العالمین

گر نشانی ظاهر ز ملک دیرد — از پیش نبی جز حکایت کرد

چون مقتضه مردم ما سوا شد ذات — جز حق هر شیئی تصرف ذات

خاصه احمد ما سوی تمام — پس با سر بوطن خرق و التیام

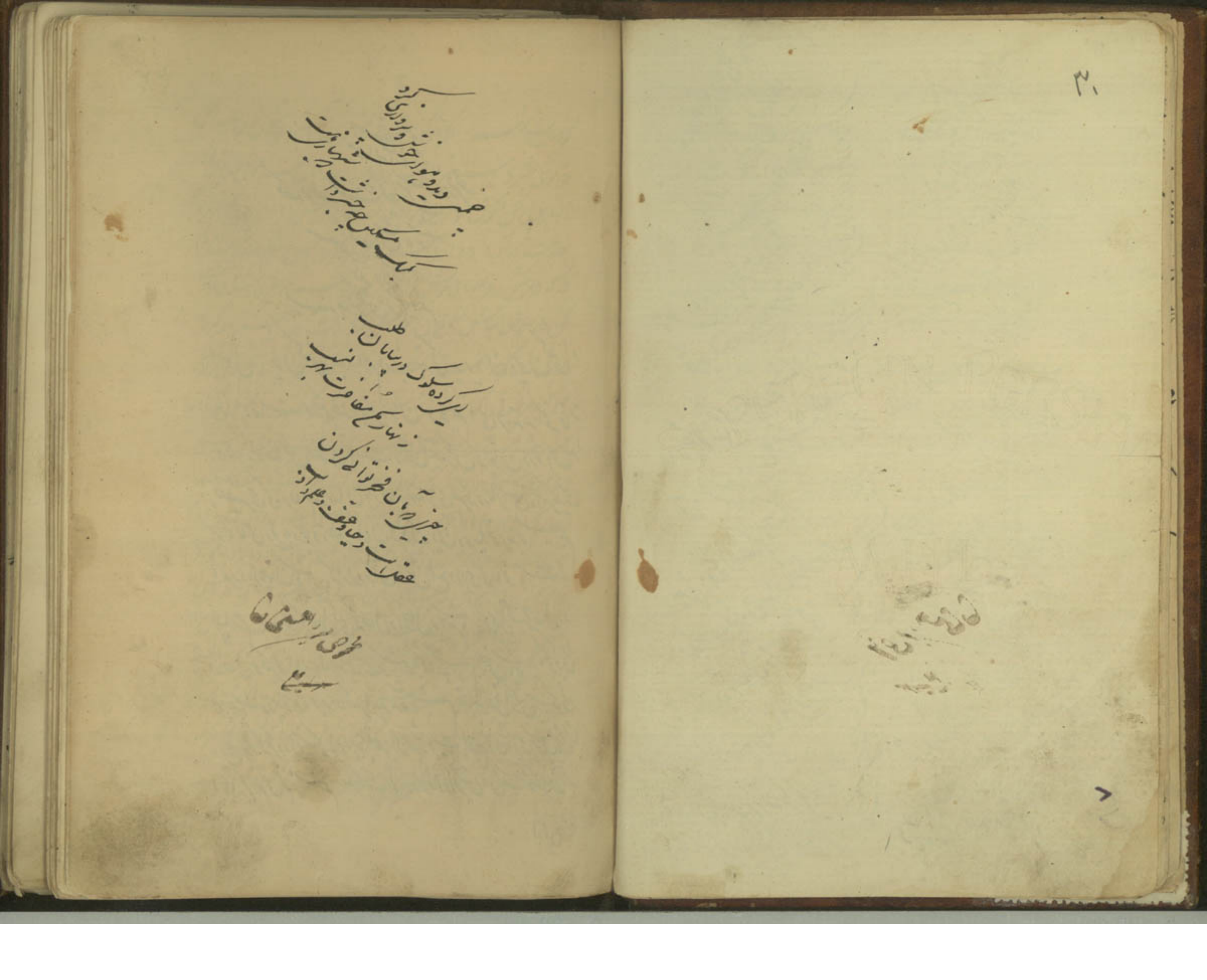
از رحمت کشائم تو یاد کیر و نعت — حیله با بن ما با لا کار حفت

مثل مشهور بشنو کیف و کم — کار کردن لعیفور خوردن ادهم

عبارت شکن بدار معا فهم — ورنه مطلب عهده مکلف هم

پس گر بریشانی بریشانی حرف — آهی با دو پر زود [illegible] حرف

[illegible]



هو الله تعالی شانه

نصیحه موعظه ایست که حکماء اسکندر پسر خود

مسعود کمیدان شاه نوشته

رشید و الدرات

بسم الله الرحمن الرحیم

اول چون گفتی بنده ام در بندگی باید بودن و چون گفتی او
خداوند است در حکم خدا باید رفتن دویم ای فرزند بدانکه نماز
و روزه خاص خدای است در آن تقصیر مکن که چون در خواص خدا
تقصیری کنی از عام همه جهان بازمانی زنهار ای پسر که در نماز سستی و تقصیر نکنی
بر ناتمامی رکوع و سجود و خطا پیه کردن که هلاک دین و دنیا خواهد بود سیم
با پدر و مادر چنان باش که از فرزندان خویش طمع داری که با تو باشند
چهارم با مدام شکر بحال کسی که حال او از حال تو بهتر باشد نگر بحال کسیکه حال او
از حال تو کمتر بود تا دایم از خدای تعالی خوشنود باشی پنجم سخن ناپرسیده مگوی و کسی را
در پند نشنود پند مده و بر ملا کسی را پند مده ششم تا بتوانی از کسی نیکوئی
دریغ مدار که بگردانی نیکوئی بر دهد هفتم اگر غم شادی و دیت بود غم دیگری دوست خویش مردم
اظهار مکن خصوص غم هشتم بهر نیک و بد زود شاد و زود غمگین و دل تنگ مشو که این فعل

کودکان

کودکان باشد نهم اگر با تو کسی ستیزه کند بجای خاموشی آن ستیزه را بنشان و جواب احمق
خاموشی بهتر دهم پیران هیچ خوار العزت مدار یازدهم کاهلی فساد تن بود
زنهار کاهلی مکن اگر تن ترا فرمان برداری نکند بستم تن خویش را فرمان بردار کن و بقهر آن را
بطاعت در آورد دوازدهم از گفتار و کردار صحیح شرم مدار که بسیار مردم
بود که از بی تحقیقی از غرضهای خویش باز مانند سیزدهم بر تیری و تندی عادت
مکن و از حلم خالی مباش و لیکن چنان نرم مباش که بجز ندرت چهاردهم با همه گروه
موافق باش که بموافقت از دوست و دشمن مراد تو حاصل گردد پانزدهم حرف اهل غفلت
بیش آید هر چند تو را کفایت آن باشد مستبد رای خود مباش که هر که مستبد رای بود پشیمان شود و از
مشورت علما را با یاران عاقل و دوستان مشفق مشورت نمائی شانزدهم
ای پسر سخن راست گو و دروغ گو مباش و خود را براستی معروف کن هفدهم
زنهار که آنچه بدروغ ماند مگوئی که دروغی برآید ماند بهتر است از راستی که بدروغ ماند
هیجدهم چنانچه عیب و دوستی یا عیب شخص محتشم معلوم شود زنهار مگوئی که اینها بود نوزدهم
جاییکه سخنی دانی که موافق مذهب عامه ناس نباشد مگوی که موجب غوغای عامه ناس گردد
بیستم در داشتن رازی که به نیک و بد تو تعلق ندارد سعی مکن بیست و یکم تخم دشمن در دل
با کسی راز مگوی که اگر سخن بگوئی تو گمان راستی برند بیست و دوم هر چه بگوئی تا اندیشه
نکو تا بر گفتار خود پشیمان نشوی بیست و سیم مرد سخن مباش در سخن مرد عملی است که از
آن دشمنی دید بیست و چهارم بسیار دان و کم گو باش نه کم دان و بسیار گوی که بسیار گوی اگر چه
از خردمند باشد مردم ابله دانند بیست و پنجم با هر که سخن گوئی نگر سخن تر فهم بلند است باشد

اگر مشتری یابی بفروش و اگر نه نگهدار بیست و ششم زنهار دوست خود مخوان کسی که دشمن دوستان
تو بود بیست و هفتم بپرهیز از بلاها در جوار عاقل و دانا شمر بیست و هشتم اگر خواهی راز ترا
دشمن نداند با دوست مگوی بیست و نهم هر که غیبت تو در پیش تو گوید معذور دار از آن
که آن سخن تو بشنید سی ام اگر خواهی مردم نیکوگوی تو باشند زنهار که نیکوگوی مردم باش
سی و یکم اگر خواهی در دولت بیفتد در هم به نشود با هیچ نادانی مناظره مکن سی و دوم
چون کسی را مهمان کنی در خوردنی دیدی خورد تنها از مهمان عذر مخواه که این طبع بازاریان باشد
هر ساعت مگو فلان چیز بخور خجالت میاور خوری یا نه تو دانستم برای تو کم که تنها فعل محتشمان
نباشد سخن کسانی که بکار مهمان کنند سی و سیم شب طعام خوردن سنت است که او
را هم بانچه ریا ناخوش است سی و چهارم چاکران مهمان را نگاهدار اما بنیکان بردن
برند نه از مهمان سی و پنجم اگر چاکران خطا کنند در پیش مهمان اینان
جنگ مکن و برو افکنده آب بجستن و مگو فلان بخوری مهمان فردا خواهد آمد سی و ششم مهمان
هر کس چو که حشمت از میان وارد سی و هفتم با چاکران نیز با ان مگوی که این دیوان
این طبق را فلان جای نه دیگر کسی را تکلیف مکن خاصه مهمان فضول میاش
تا محترم باشی سی و هشتم از مزاح بد و ناخوش و فحش شرم دار و مکن سی و نهم
زنهار با کمتر از خویش مزاح مگوی و مکن با حشمت خویش در برابر کمتر و بیرا آنچه
همه قدر از مزاح است آنچه گوئی بشنوی چهلم با هیچکس جنگ مکن که جنگ نه کار محتشمان
بلکه کار زنان است و کودکان چهل و یکم طریقه محتشمان است چنین کار باشان
نیم روز خواب قیلوله بکنید و اگر خواب نشد در خلوت خانه آسوده باشند تا کوفتگی نبود
چهل و دوم چون بر نشینی بر اسب کوچک منشین که مرد اگرچه بزرگ باشد بر اسب کوچک حقیر باید

و اگرچه

و اگرچه حقیر بود بر اسب بزرگ با شکوه نماید چهل و سیم از مرگ بترس و اگرچه تا تن خود را خوار و
نگاه نزی خود را نام نیکان حواله کرده هر که نزاید روزی بمیرد چهل و چهارم هر آنکه
کم بخوری و بدتن تندرستی به که از دوستان بخواهی چیزی اگرچه کم بود نگاه داشتن آن چه دوال
هر که چو کم نگاه شود اندر دانست بس را هم نگاه نزاید چهل و پنجم امانت نگاهدار
زنهار در حشمت آن تو باشد هر گاه رد بکنی خائن و بپه رو در کار چنانچه رد کنی کاری مکن
باشی مال مردم را و لعه باشی و خائب آن ممنون هم نباشد چنانچه تعب نموده ام تو چهل و ششم
تا توانی نوکر مخور اگرچه راست باشد چهل و هفتم در معامله از یک دیگر در قیمت
کوتاهی مکن که آن نیمی از تجارت است چهل و هشتم صبور باش که صبوری و دوم درجه
عاقل است چهل و نهم در خانه خویش اولاد همسایه را ملاحظه کن تا پشیمانی ندانی
پنجاهم سعی کن تا خانه در جائی خری که توانگر تر همسایگان باشی که فقیر
ما و نیم باشی پنجاه و یکم همسایگان را طعام ده و هدیه فرست تا محتشم تر
ایشان باشی پنجاه و دوم طفلان همسایگان را نواز پنجاه و سیم بام خود را از همسایگان
بلند تر کن تا مردم کالا بر تو دیدار نشد پنجاه و چهارم زنی که از تو محتشم تر باشد مخواه
تا محترم باشی و دل بمال زن خود مبند تا تو فرمانبر باشی پنجاه و پنجم هیچ زن بزرگ را در یک خود
در برابر زن راه مده اگرچه پیر گذشته باشد پنجاه و ششم با فرزندان و کودکان خود
محبوب باش تا ترا فرمانبر اند و از تو ترسان باشند پنجاه و هفتم فرزند اگر نیکو باشد
در آن عیب نیست بلکه بهتر است هر چند از محتشمان باشی پنجاه و هشتم هرچه داری از
فتح و ظفر بکن پسندیدی نیز روز و کار دروغ مکن کی نیکو با ارجم آن برین کار دختر و دختر را
شوهر دادن بکن پنجاه و نهم داماد باید که از تو فروتر بود هم نعمت هم حشمت تا ادب
فخر کند نه تو با او شصتم دوستی که از تو بدل حجت برگشته بود دوستی آن

شصت و یکم با نیکان و بدان دوستی کن با نیکان از دل و با بدان بزبان شصت دوم
بر دوستی کسی که دشمن تو دوست باشد زنهار و هزار زنهار اعتماد مکن شصت و سوم
اگر ترا دشمن باشد دلتنگ مشو که هر کرا دشمن نباشد بیقدر و بی بها باشد شصت و چهارم
خویشتن را بدشمن خرد بزرگ نما اگرچه از قابل باشی جرارت را بکار برد خود را از اقبال کامل
نما شصت و پنجم بیشتر از دشمن خانگی و همسایگان و خویشان حذر کن شصت و ششم
با هیچکس یکدل و دوستی مکن و شکن و دوستی هموار کن شصت و هفتم از سخن آن
و خنک جوابان دور باش یعنی کسی که از سخن بد گفتن مضایقه ندارد از بروبار باش
و لیکن اگر دل کسی را بکشی آتش طعنه زنان طعنه زنی شصت و هشتم
با دوست و دشمن آهسته و هرچه نرم سخن گوی و هرچه گوئی از نیک و بد جواب آن را
چشم دار که بشنوی شصت و نهم هرچه نخواهی بشنوی مردم را مشنوان البته
هفتادم هرچه پیش مردان نتوانی گفتن از پس مردم مگو هفتاد و یکم بر نا کرده
لاف مزن چون کسی گوید چون تو نگو هفتاد و دوم زبان خویش را بر کسی
بسته دار که اگر خواهد زبان خویش را بر تو دراز کند هفتاد و سوم از اژدهای
سر تیر سر دار مردم سخن چین مترس هفتاد و چهارم هر کرا دانی که بکار تو آید از
اعراض و خشم خویش اشتر آل اگر گناهی کند درگذران هفتاد و پنجم
با هیچکس را به قدر ستایش مکن که اگر وقتی بد باید گفت نتوانید هفتاد و ششم هر سخن را
که شنیدی انگشت در آن مپیچ و اظهار منما هفتاد و هفتم زود بهر چیزی خشم مگیر
مشو در وقت خشم خشم خود را فرو خور هفتاد و هشتم اگر جائی بگذری عفو و قدر
خواه و ننگ مدار هفتاد و نهم ای پسر اگر واعظ شوی بر سر منبر روی باک
مدار چنان دان که مجلس بانی تو بها نمیند تا سخن در نمانی و اگر سخن اجانیگ

باک مدار و بصوت و تعلیم و امثال آنها بگذران و زود بسر سخن دیگر رو در منبر
ترش روی مباش هشتادم ای پسر اگر قاضی و مفتی شوی باید در مجلس حکم مهیب باشی
بخنده و ترش اندک گوی و بسیار مشنو هشتاد و یکم اگر تاجر شوی معامله با مردمی کن
که زیردست تو باشند و اگر با قوی تر از خود معامله کنی با کسی کن که صاحب دین
و دیانت باشد هشتاد و دوم تا توانی بر نسیه معامله مکن نقد کم منفعت بهتر از
سود بسیار نسیه است هشتاد و سوم بهترین متاعهای تجارت آن بود که بخوبی
و بنک فروخته شود مثقال و درم قرار شود هشتاد و چهارم تاجر باید چیزی که تغییر
در او کمتر بود و مردنی باشد و شکستنی نخرد هشتاد و پنجم تاجر باید بشهری که
رود خبر از آنجا نرخ نیک بداند از خبر خویش مطلق تقصیر نکند و خبر مردن چیزی را
مردن ضرورت نگوید هشتاد و ششم در سفر باید مکاری را از خود خشنود
نگاه دارد هشتاد و هفتم در شهری که وارد شد باید تا طایفه آشنائی کند تو ان
گران با مروت چون مردان عیار پیشه را همانان بوم شناسان هشتاد و هشتم
اگر معامله نسیه کنی با چند طایفه مکن کم چیز و کیسه و کودک و قاضی و
مفتی و شیخ الاسلام هشتاد و نهم هیچ نوشته را بر خود حجت مساز یعنی چیزی منویس
که روزی بر تو حجت شود نودم روز بروز با اهل حساب محاسبه کن
نود و یکم ای فرزند اگر صاحب بوستانی قدیم مکن پیوسته نو دستان نو کیر اما
دوستان کهنه را هم از دست مده نود و دوم اگر دهقان باشی هرچه
کاری مگذار از وقت بگذرد اگر یک روز پیش از وقت بکاری بهتر از آن
که یک روز پس از وقت نود و سوم چون زراعت کنی تدبیر آلات دیگر را
اما مکن نود و چهارم اگر کاتب باشی خود کار را نیکو بدان که تو فقط

ناگهانه وی بیماری را باز دیگر کنی دو باره دیدیم توان کرد و مرد مرا بیحاج مگو که بر گیتی راه

نود و ششم ای فرزند اگر مقرب پادشاه باشی بر دل ضرورت سخن بر

حذف مرا و با شاه مگو و با او لجاج مکن که از او بر ترس باشد

نود و هفتم در پیش پادشاه بعیب کسی را مگوی

که ترا بد نقص شناسند نود و هشتم از آن

سفره که نان خوردی بد مگو که

نود و نهم حرامزاده و آتش را دوست مدار

سه چیز است هر چه بگوید مخفی

هدف راستی مگو

شب و صبر را راه

صدم نود و نهم

زنهار که مال خود را ضایع مگذاری اگرچه پوست و هره باشد که بشود ترا بکار آید

اگرچه زیاده تکثرت آب باشد یا برگ درخت از آن حاصل باشد

صدم قانع باش و فقیر بنشین گن همه

پند آنست و بابر فرزند والله اعلم

بالصواب والصلوة والسلام

علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین

الی یوم المعاد

۲ شهر محرم

۱۳۲۳

[illegible]

هو الله تعالی شأنه

هذا الکتاب اصبهی الملحمة فی علامات الوقایع الغریبة والنقمة نجیب الدین الاصفهانی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین این کتابی است کافیست در احکام و وقایعی که در عالم حادث می‌شود و حکم بر دلایل آن ملحمه این مختصری است از تصنیفات حضرت دانیال پیغمبر علیه السلام و در روی از حکمای قدیم چون هرمس و بوذرجمهر و حکمای دانشمندان و الیاس حکیم از هر تجربتی که آزموده آورده‌ایم و بعد از آن مختصری از کتاب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام استخراج نمودیم چون قواعد این هر دو کتاب عجب بودهای روش است با هم قواعد این مختصر را بهمان طریقه مقرر داشتیم و حضرت امام جعفر صادق کتاب خود را الجفر نام کرده‌اند چنان دان که معنی ملحمه قصه عظیمه فتنه و خونریزیست یعنی بین القتال و بین الصلح هم آمده است و از این هر دو کتاب تصنیفی بریا کردیم حکم و دلیلها یاد کردیم و مرتب است بر دوازده باب و هر بابی منقسم است بر پنج فصل و در هر فصل علامتها را نهادیم و بعضی از آن دو کتاب مختصر عربی بود و این کتاب مختصر فارسی بیان کردیم و نامش را اصبهی الملحمه نهادیم زیرا که اصبهی کتابهای حکم را در این کتاب شرح کردیم مراد که مقصود از علامات این بود که چون علامت در هر جای پیدا شود دو کس بدانند حکم و دلیل را آگاه کنند و با اسباب آن فتنه خبر نماید و اگر حکم شر و فتنه بود از آن و معصیت توبه کنند و طاعت و حسنات بیفزایند تا بر خاطر نبایند تحقیقا بعضی در کرم و بخشش و رحمت از آن بگذرانند زیرا که سبب الاسباب عزت خود بر فرموده و رده و غداوس عز و جل پیر حضر را بکرم خویش ترجیح کرده است چنانکه در کتاب خویش یاد کرده است کلمه قوله تعالی و تبیانا لکل شیء یعنی ... فرموده و لکن تاب بی از راه خویش برگردد فرمان

چنانکه سبب علامتهای حرکت از بعضی در رحمت او بسته است سبب و علامتها را نیز از حال و ختم وی بود و از حق تعالی توفیق درخواستم و بیان کردم این کتاب را تا از آن یاد دارند و یادگاری باشد و هرکه از علم ریاضی بهره برد و ثواب در دو جهان حاصل بود و چشم داریم که هر که از این فایده برد از مصنف کتاب را به خیر یاد نماید

باب اول در ماه های بهار رومی و پارسی ماه و چهار فارسی فروردین ماه

بدانکه آذار رومی اکر در روز چهارم شب و روز یکسان بود و روز چهارم از دو ستاره جبهه برید آید
و زبره فرو شود و در این ماه زمین معمور شود و نجم مقهور شود و شایسته فصد و حجامت و کحل و داروی
مسهل خوردن و پاک کردن و غذای این وقت گوشت لطیف و تخم مرغ نیم رشت و
شرابهای معتدل نگاه دارد و از گوشتهای غلیظ و سیر و پیاز و امثال آن اجتناب کند تا مردم تن درست باشد
والله تعالی اعلم **فصل اول در کسوف** اکر در این ماه کسوف بود دلیل کند بر ارزانی
غله و طعام و میوه ها بسیار و نیز دلیل کند که پادشاه بزرگ از ولایت شام تباه شود و اگر کسوف
آفتاب بوقت کسوف سرخ بود دلیل کند بر قحط و تنگی و گرانی غله و مردم در بیم و ترس باشند
و زنا و فسق و شنیع در ولایتها بود **فصل دوم در خسوف** اکر در این ماه خسوف بود دلیل کند
بر قحط و شر در همه جا باشد اما ماهی و مرغان آبی در این سال بسیار باشند و در ولایتها جنگ و فتنه
و خون ریختن باشد و امها تلف شود و باران کم باشد و اگر در نیمه شب گرفته بود دلیل کند
که در ولایت مصر مرگ بسیار بود و پادشاهی از وی بمیرد و خارجی خروج کند و حرب و خون
ریختن بسیار بود و زرد و ورم بسیار بود و بعضی حکما گفته اند که مرد بزرگواری با پادشاهی از ایشان
هلاک شود و اگر نزدیک صبح گرفته بود دلیل کند که کشت را آفت رسد و مردم در اندوه بمانند
اما در آخر سال در بعضی از آن طعام ارزان بود و اگر بوقت خسوف رنگ ماه کبود یا خاکستری گون بود
دلیل کند بر مبارکی سال و باران بسیار بود و نرخها ارزان بود در آخر سال **فصل سیم در دایره
آفتاب** اکر در این ماه دایره آفتاب بود دلیل کند که اندر این سال همه چیز بسیار بود و ارزان بود
خاصه در اول ماه دایره بینند و اگر در آخر ماه بر بینند دلیل کند بر جنگ و خصومت و دشمنی
مردم با یکدیگر و باران و بیماری مردم بسیار بود و نیز دلیل کند که مردی بزرگ از
ولایت خود بیرون رود و از این سبب در میان مردم جنگ و فتنه و خون ریختن بسیار بود
فصل چهارم در دایره ماه اکر در این ماه دایره ماه بود دلیل کند که تخم و
باران بسیار بود و دریاها و آبها زیاده شود و غله و کشت نیکو باشد و پادشاه را

بر رعیت عدل و انصاف رسد و ایمنی ولایت بود خاصه در اول ماه و اگر در آخر ماه باشد این همه کمتر باشد
فصل پنجم در هاله در حکم هاله اکر در این ماه هاله بر آید دلیل کند بر فضل همه چیزها
و اگر یک هاله در برج آتشی بینند غله و میوه ها بسیار بود و ارزانی نرخها بود و سال پسندیده و صالح بود
و اگر با اختیار گفتیم باران ها زرد دلیل کند بر رستن غله و فراخی نعمت و در این سال ایمنی و ولایت بود
و معیشت خوش بود و برف و باران و برها در زمستان سخت بود **فصل ششم در ستاره
گیسو دار و حکم آن** ستاره گیسو دار اکر در این ماه بر آید اکر در ناحیه مشرق بر آید
دلیل کند بر جنگ و فتنه از جهت آل و لشکر و فرزندان و بر دل آمدن
خوارج و ضعف احوال دین و خون ریختن و قتل و ظلم و جور بسیار بر رعیت
و رنج و محنت بود مردم را در ولایت مشرق بعد از آن پادشاهان
بر خوارج ظفر یابد و رستگاری بود بعد از آن و اندیشها ایمن شود و مردم آرام
گیرند و اگر بر سمت مغرب بر آید دلیل کند بر مرگ پادشاه فرنگ و
بیم و خشم بود و گرانی طعام و در میان مردم جنگ و خصومت بود **فصل هفتم
در ستاره بزرگ و حکم آن** اگر ستاره بزرگ منقض در این ماه دیده کند
که پادشاهی با پادشاه آن ولایت جنگ کند و پادشاه را هلاک کند
و بجای وی نشیند و اندیشه را خراب کند خواهه از آنجانب باشد
باشد بعد از آن مردمان آن دیار را تباه و فضیح کند و احوال مردمان نیکو شود
فصل هشتم در قوس و قزح اکر در این ماه قوس و قزح بجانب
مشرق بود دلیل کند که در این سال پادشاهان حرب و خصومت افتد و بسیار
مردم از جهات کشته شوند و اگر در ناحیه مغرب ببینند دلیل کند بر مرگ
بسیار و قحط و تنگی بود خاصه در ولایت مغرب و بعضی از حکما گفته اند
دلیل کند بر مرگ و بیماری باران بسیار و آمدن خوارج بر پادشاه باشد

و اگر در این ماه دیگر شب مغرب بینند در این سال قحط و تنگی بود و بیماری و وبا بسیار بود
خیانتکار کشته شود و در ولایت روم مضرت رسد و [illegible] فصل نهم در قوس قزح
در حکم قوس قزح اگر در این ماه قوس قزح بر جانب مشرق بینند دلیل کند در مشرق آبادانی و تجارت
بسیار شود و [illegible] صنعت [illegible] بهم جمع کنند [illegible] باران بسیار بارد
و اگر دیگر باره شب مغرب بینند دلیل کند تا سه سال بیماری و مرگ بسیار باشد
و قحط بسیار شود تا [illegible] مردم [illegible] شوند [illegible] بسیار بود
فصل دهم در حکم سرخی اگر در این ماه سرخی بر جانب مشرق بینند دلیل کند
بر دل همه مردم [illegible] و معیشت [illegible] مردم [illegible] در این ماه و اگر در این ماه
بر رعیت [illegible] بود [illegible] رسد اگر جانب مغرب بینند [illegible]
[illegible] بود دلیل کند [illegible] و برف و یخ بسیار بود و مردی بزرگ
[illegible] پادشاه [illegible] و در ولایت [illegible] بسیار خرابی کند و رعیت از وی بسیار رنج یابد
کشند فصل یازدهم در عجایب آسمان اگر در این ماه از آسمان
امری عجیب پدید آید دلیل کند که در این سال مرگ بسیار بود و مردم را [illegible]
غم و مضرت رسد اما غله و حبوبات فراوان باشد و [illegible] بود [illegible]
[illegible] فصل دوازدهم در نمودار شدن شخصی در هوا
اگر شخصی در این ماه از هوا پیدا شود دلیل کند بر هلاک پادشاهی بزرگ و [illegible]
و نمک طعام [illegible] در راه [illegible] مردم [illegible] میوه [illegible] و
انگبین بسیار بود فصل سیزدهم در رعد اگر در این ماه رعد بغرد
دلیل صلاح حال مردم و خیر و برکات و [illegible] بسیار بود اگر در وقت
غروب [illegible] دلیل کند [illegible] چهارپایان را آفت رسد

دفتر [illegible]

و فتنه و غارت بسیار بود و [illegible] اندیشه کنند و [illegible] تجارت را کساد و معیشت
کمتر بود اما طعام فراوان باشد و [illegible] صلح پیدا شود فصل چهاردهم در درخشیدن
اگر در این ماه [illegible] دلیل کند [illegible] و در این سال چهارپایان را آفت بسیار
رسد و [illegible] تجارت [illegible] بود و [illegible] اندیشه باشند و [illegible] تجارت را کساد و معیشت کمتر بود
فصل پانزدهم در حکم صاعقه اگر در این ماه صاعقه و آتش از هوا فرود
آید دلیل [illegible] پادشاه بر رعیت بود و نیز دلیل کند [illegible] زمستان [illegible]
برف و یخ و خلوت و مخالفت ملوک با یکدیگر و تشویش [illegible] فصل شانزدهم در
باران اگر در این ماه باران سخت بارد دلیل کند که مردم در این سال خیر بسیار
بینند و میوه‌ها و حبوبات و نباتات زمین [illegible] و در این سال [illegible] فراوان باشد و مردم را
کسب و منفعت باشد اما چهارپایان را بیماری و آفت رسد در تگرگ اگر
در این ماه تگرگ ببارد دلیل کند [illegible] بسیار [illegible]
و تشویش و [illegible] مردم [illegible] بازرگانان [illegible]
[illegible] ولایات فصل هفدهم در باریدن
خاک سرخ اگر در این ماه خاک سرخ بارد از هوا دلیل کند [illegible]
غم و اندوه و بیم مردمان [illegible]
[illegible] فصل هیجدهم در برق اگر در این ماه آتشی از هوا بر زمین افتد
دلیل کند [illegible] ظلم [illegible] پادشاه بر رعیت و [illegible]
[illegible] مخالفت ملوک [illegible] فصل
نوزدهم در باریدن [illegible] اگر در این ماه [illegible] گرم بارد دلیل کند [illegible]
باران [illegible] دلیل کند [illegible] میوه‌ها را آفت رسد اما غله و حبوبات
و نباتات زمین فراوان باشد و [illegible] منفعت بسیار [illegible] در این سال [illegible]

بسیار شود فصل بیست وسیم در حکم غبار اگر در این ماه غبار سیاه از هوا پیدا شود دلیل کند
بر کثرت بیماران و بیماری و کمی نباتات و گیاه زمین و خبرها از زحف بود و جنگ و
خصومت و مخالفت مردم با یکدیگر و دیگر چهارپایان و ستوران بود والله اعلم
فصل بیست و یکم در باران سخت اگر در این ماه باران سخت بجهد دلیل کند که در این سال
باران بسیار بود و مرگ زنان و دختران از رحم باشد والله اعلم فصل بیست و دویم در
بانگ از هوا و حکم آن اگر در این ماه بانگ از هوا بشنوند دلیل کند که فساد
مردم و زنان با کارهای مردان با زنان خود و خصومت مردان با یکدیگر و در حرور امراض
صعب چون سرسام و ذات الجنب و بیماریهای صعب که فرزندان از آن تهو
فصل بیست و سیم در بانگ از زمین شنیدن اگر در این ماه بانگ از زمین
بشنوند دلیل کند که در این سال در آن ولایت بارها هلاک شود مردم در اندرونه باشند
در خبرهای قحطی و تنگی پیدا شود احوال بازرگانان دشوار بود از تعب دزدان و راه
زنان والله اعلم فصل بیست و چهارم در زمین لرزه و حکم آن اگر در این ماه
زمین لرزه بود دلیل است بر بدی احوال خلق و خبرهای از زحف در ولایت
عراق و جنگ اتفاق افتد در ولایت مصر فتنه و خونریزی بود و مرگ چهارپایان
و ستوران بود اگر زمین لرزه در روز بود پادشاه در آن ولایت بمیرد و ناامنی شود از
دزدان و راه زنان و راهها دشوار شود و دولت مردم مرگ و بیماری بسیار شود
و در جانب مشرق خصومت افتد و ولایت را از آن رنج و محنت بسیار رسد و اگر
با زمین لرزه ستاره بزرگ بیفتد دلیل کند در جنگ و خرابی چند افتد
و در روز بروز ظلم در پیدا شود و غله را آفت از نیخ رسد و قحط و فساد پیدا آید
و اگر زمین لرزه در شب بود شر و فتنه و مرگ بسیار بود و ولایت را از پادشاه جور و
ستم بسیار رسد والله اعلم باب سیم در ماه ایار و نطاء بهار روم ازین تحویل در
برج ثور فارسیان اردی بهشت ماه خوانند بدانکه این ماه سی و یک روز بود و در یم

ستاره

ستاره از شاه برآید ستاره ثریا فرو شود بعد روز بعد از اردی بهشت طلوع برآید و غروب
فرو شود در این ماه آبها زیاد شود و هوا میل به گرمی کند و مزاج فصل قوی شود و بادها در
جانب مشرق بسیار جهد و زنان حامله بود و جز و تنها را دریاها رکود نگار
و جماع کردن و دیگر با سر فرد رفتن نیکو باشد و در وقع لذت آب باشد
خوردن و بویهای خوش رفتن و در حرقهای کرم بر سر کوهها بکوبد
اگر در این ماه در نزول سرطان دلیل کند بسیار بارد
و برکت باشد کسب اگر در ماه بسیار در نیم ماه باران
بیارد اگر نبارد نعوذ بالله خدای تبارک و تعالی ما را از حفظ کند ماه
وفات حضرت والله اعلم فصل اول در حکم کسوف
اگر در این ماه کسوف بود دلیل کند حادثه ها و خبر از زحف پدید آید
و عالم بزرگی بمیرد و در چنان میوه را آفت رسد و بیماریهای صعب بود
و اگر رنگ آفتاب بوقت کسوف سرخ بود دلیل کند حرب عظیم و خونریزی
بسیار بود و غله ها را آفت رسد و زنان آبستن هلاک شوند فصل دویم
در خسوف است اگر در این ماه خسوف بود دلیل بود در شهرها میوه اندک
بود و در چنان را آفت رسد در سال مردم خونریزی بیماریها و آماس
و درد چشم و رنج کرام و درد سر و ضرر بود و بیماریهای چهارپایان بسیار شود
اگر نیمه شب یا نزدیک صبح گرفته شود باران بسیار رود و غله فراوان شود در سال
و در صلح در ولایت چین و عرب قحط و خونریزی بود والله اعلم
فصل سیم در دایره آفتاب اگر در این ماه دایره در آفتاب بود دلیل کند
که فرمانروایان بسیار بود و غله بسیار صلاح
و بزرگان بیماری صعب بود و مرگ کودکان بسیار رود کشتن مردم بزرگ
در ولایت شام و بعضی بلاد دلش چشم سخت بود اگر در

رعد و باران بسیار بود و ملخ کم در میوه بسیار بود **فصل چهارم در حکم دایره ماه** اگر
در اول ماه دایره ماه بود دلیل آنکه مملکت بر پادشاه پاینده و مقیم بود و عدل و انصاف
بر رعیت آراسته بود و امنیت حاصل بود و باران از ابتدا و چشمه در فصل زمستان
بود و غله و حبوبات و نباتات زمین بسیار بود اما کذب و نفاق کم بود
و بادهای سخت بجهد و شهرها را فرا گیرند **فصل پنجم در حکم هلال** اگر در اول ماه
هلال راست برآید دلیل کند که نشان آبستن بچه افکنند و دگرگون از زاهد [illegible]
و آب در رود آسته بود مرگ کودکان و طفلان بسیار بود اگر در اول ماه هلال بود
نم باران بسیار بود **فصل ششم در حکم ستاره گیسودار** اگر در اول ماه ستاره
گیسودار برآید دلیل کند بسیاری علت و ارزانی طعام و رنجها و مرگ پادشاه بزرگ
و فتنه عظیم و خصومت میان ملوک در ولایت بابل و روم بود و زلزلها و دگرگونی
و زیر برف و باران در همه جا بود باز در ولایت بابل قحط و مرگ معاف
و بیماریهای صعب بسیار بود و در ولایت فارس لرزه و زلزال و راه ایمن بود و **فصل**
هفتم در احکام ستاره بزرگ اگر در اول ماه ستاره بزرگ بیفتد
دلیل کند بر شورش مردم و خبرها از جهت دریا که ریختن آن و بیدک پاره از
دریا حال شرق از جور خلیفه لشکرها و ناامیری راهها و اسلم **فصل نهم در**
قوس و قزح اگر در اول ماه قوس و قزح جانب مشرق بود دلیل است بر نابودی بیماری
سخت و طرف عیش و خوشحالی و نیز دلیل کند بر گرانی بلاد فتنه و جنگ و مردم
با یکدیگر بود و در ولایت بابل بیماریهای سخت و خلاف بود و مردم مختلف الحال
باشند و باران سخت بود و برف و دمه هم بسیار بود و در ولایت مغرب
جنگ و خونریزی و خصومت بسیار بود چندانکه بشنه شهرها پادشاهان را
ختم کنند و اگر قوس و قزح جانب مغرب نهد دلالت کند که در ولایت مصر
قحطی و تنگی بود و در ولایت مغرب ... و ناامیری بود و بادها سخت بجهد و در ولایت

جمله حبوبات بود و نکوئی حال مردم در راهها از راهزنان بود **فصل هشتم در حکم حربه**
اگر در اول ماه حربه بجانب مشرق بینند دلیل کند که در ولایت فارس و بلاد خراسان
قحطی و تنگی بود و مردم در شمال بسیار رنجها کشند اگر بجانب مغرب بینند و بلاد
بر جنگ و خصومت و خونریختن در ولایت مغرب بعض پاره آن بادر ظلم و جور را
و باران و رحمه ولایات بسیار بود **فصل دهم در احکام نجوم** اگر در اول ماه
سرخی بجانب مشرق پیدا شود دلیل است بر فتنه و بلا و رنج و شفعت در ولایت
مصر و فارس در زمستان سخت کوه‌ها و برف و یخ بسیار بود و که مهم
فصل یازدهم در احکام شهاب اگر در اول ماه شهاب از آسمان بیدا شود
دلیل است که در آن ماه باران بسیار بود و خداوندان بحر را از سلطان گریز
برسد و مضرت بینند کشتیها در دریاها غرق بود **فصل دوازدهم در بیدار شدن**
شخص از هوا اگر در اول ماه مانند شخص در هوا پیدا شود دلیل است بر غم و گزند
مردم و مرگ ناگهان و بیماری سخت و بلاد کشتن پادشاه بزرگ و قحطی و
خونریختن و بیماری در روستا و قتال **فصل سیزدهم در رعد** اگر در اول ماه رعد
بغرد دلیل کند که از بعضه ای بر خیر و صلح پادشاه در شهرها و غله و حبوبات
و فراوانی غله نیکو بود و در اول اگر با غریدن رعد باد شمال نیز بود دلیل است
که در این ماه فتنه در گذشت بود و خوف و خیال آنکه زدر است در رسد اگر غریدن رعد
اگر ماه زایل النور شده نعمت فراخ بود بسیار بهی و ترویج کردن مردم بسیار بود
اگر در غریدن رعد ماه باقی النور بود دلیل بود آنکه تقسیم دخل آنچه باشد
فصل چهاردهم در برق اگر در اول ماه برق بسیار بجهد بیماریها بسیار بود

خاصه در دولت بابل اگر باد در خسوف شدن گرفتن باد سخت جهد از جانب مشرق
مرد بزرگ را هلاک بود و اگر از جانب مغرب بود دلیل بود که سال نیکو بود و نرخ
میوه و حبوبات بسیار ارزان شود و حصین(؟) از مردم بار بادر در بیماری بسیار شود و گندم و جو ارزان شود و خیر
در این ماه بسیار باشد و در آن فراخی و فراوانی طعام بود فصل یازدهم در صاعقه
اگر در این ماه از آسمان آتش بارد یا پیدا شود دلالت بر حضرت(؟) [illegible]
و آشوب دلالت بر غم و لرزه و حوادث بود و نیز دلیل است بر هلاک چهارپایان
و ستوران و در خرمن(؟) میوه آفت رسد فصل دوازدهم در احکام باران
باران اگر در این ماه باران سخت بارد دلیل کند بر زوال و در یکی سال
دخیره و راحت و [illegible] نیکو بود و گفته‌اند در این ماه شنیع ملوک بر سر
فتنه و فساد باشد و نیز بعضی [illegible] شوند و گیاه و غله فراوان بود و
باران زیاد بارد اگر ماه کم شود از ایشان بعون الله تعالی فصل سیزدهم در
لاله(؟) و تگرگ اگر در این ماه تگرگ بارد دلیل است بر بسیاری مرگ و قحط
و خون ریختن خاصه در دولت بابل باران بسیار بود و نباتات زمین و گیاه
زیاد بود که ریاح باید نیکو بود و حیوان مقهور گردد فصل چهاردهم در برف و تگرگ سرخ
خاک سرخ اگر در این ماه خاک سرخ از آسمان بارد دلیل کند بر خرابی
از حیف و آشوب دلالت بر غم و بر جای مردم و آنکه دلالت بود بر نباتات
زمین و غله و بر حیوانات کم بود فصل پانزدهم در بارش گرم و سرخ
از آسمان اگر در این ماه ریگ گرم از آسمان بارد دلالت کند بر بیماریها
سخت چون سرسام و برسام و ذات الجنب و آنچه بدان ماند و بر مرگ
چهارپایان و هلاکت هم ولرزه از بیم آن شمع و شمشیر شود از روی ایشان ...
ظلم و جور رسد فصل شانزدهم در غبار اگر در این ماه غبار از آسمان بارد در هوا

پیدا شود دلیل است بر هلاک فرمانروا پیدا شوند در ناحیه خراسان خروج کنند و
پادشاه ارزد ها رحم خروج کند و بسیاری از ملوک آن در کشور را مضرت رسد
و سرانجام ظفر پادشاه را بود و دشمن مقهور گردد فصل هفدهم در تاریکی اگر در
این ماه تاریکی از آسمان پیدا شود دلیل کند بر تباهی نرخ و آفت گشت و غله و مرگ
چهارپایان و خصومت با یکدیگر و خرابی از حیف و خون ریختن و دزدان پیدا شوند
در روز رستاخیز(؟) باد و نما اگر در این ماه باد سخت بوزد دلیل کند بر مهری از رگ سبزی و نقد
و خون ریختن بسیار بود و مرگ چهارپایان بود لاکن و حبوبات ارزان بود و غم و لرزه
مردم و آشوب دلالت بود در زمستان بر مانحت بود و فتح بسیار بود چهارپایان
ارزن و دستار ها هلاک شوند فصل هیجدهم در برخاستن بانگ از هوا
اگر در این ماه بانگ از هوا شنوند دلیل باشد بر گرمی هوا و اشتعال و شدت گرما
و آب از چشمه‌ها کم گردد و غم و لرزه و خصومت مردمان با یکدیگر بسیار گردد و آواره‌گری
از آن دلالت هلاک شود فصل نوزدهم در استماع بانگ از زمین
اگر از زمین یا هوا بانگ شنوند دلیل کند بر جنگ و خصومت و خون ریختن و غم و لرزه
مردم و آشوب دلالت در زمستان سرما بود و در تابستان گرما بود و از چهارپایان ارزن
هلاک شوند فصل بیستم در احکام زمین لرزه اگر در این ماه زمین لرزه
باشد در دولت روم قحط و مرگ چهارپایان آن دیار بود و حال ضعیف گردد
خاصه اگر زمین لرزه در روز بود اگر شب زمین لرزه مرگ بسیار بود و فتنه و خون ریختن
بسیار شود اگر در ماه یکبار زلزله شود یا کم بود دلیل کند بر بسیاری زیر دستان و هم
چنین در دولت ها مرد ... آن بود دلیل باشد که از ناحیه مغرب آثار نیکو بود و بر دشمن
ظفر یابد و دولت ایشان مقهور گردند و در دولت هر که داد اگر بار زمین لرزه در روز تمام بود

و دلالت کند بر بیم بلا و محنت بود از دشمنان و دلالت شام بر نرخها ارزان بود و بسیاری
باران و خفر زیان نبود و بیماری بر مردمان و اگر در وقت زمین لرزه آوازی شنیده شود
دلیل کند بر در میان مردمان جنگ و فتنه بود و باران بسیار بود و اگر زمین لرزه
در شب بود دلیل بود بر بیماری و گرانی نرخ و مرگ در بستان و اجتماع مردم با یکدیگر
والله اعلم بالصواب **باب پنجم** در ایار ماه و آخر ماه بهار و محمول بجوزا و بروج
یابس ماه نامند بر آنکه ایار سی و هر روز بود روز چهارم از روی ستاره بستن برآید
و زهره فرو شود و روز نهم از روی ستاره ثریا برآید و [illegible] فرو شود در این ماه بادهای
خوش جهد و آبها صافی شود و بینی مصر زیادت شود و غذا از هر چه لطیف‌تر دریافت
کردن پیش از غذا خوردن نیکو بود و گوشت گوسفند خوردن و حجامت کردن و پرهیز کردن
از چیزهای شور و سرکه و گوشت گاو و ماست کم باید خورد والله اعلم **فصل اول در احکام
کسوف** اگر در این ماه کسوف بهم رسد دلیل کند بر چیزهای [illegible] و حادثهای
عظیم و رسمهای بد پدید آید و میوها از درختان در ریزد و [illegible] الله اعلم و [illegible]
اگر رنگ آفتاب بوقت کسوف سرخ بود دلالت بر جنگ خصوص بسیار بود والله اعلم
فصل دوم در احکام خسوف اگر در این ماه خسوف بود دلیل بود بر مرگ بسیار و [illegible]
فارس و بابل [illegible] قحطی بود و باران بسیار بارد [illegible] در ولایت [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] رسد [illegible] بود و بر اهل [illegible] زیادتی
رسد و بعضی از حکمای قدیم گفته‌اند [illegible] و درد سر و شقیقه و بیماری [illegible]
و درد چشم بود و در ولایت مغرب جنگ و جدال و خونریختن بود و در ولایت فارس
مرگ بسیار بود و اگر رنگ ماه بوقت خسوف سیاه بود دلالت بر مرگ زنان
والله **فصل سیم در احکام دایره آفتاب** اگر در این ماه دایره در آفتاب بود
دلالت کند بر بسیاری [illegible] و در آخر زمان جنگ و فتنه بود و بعد از آن احوال مردم
در رعیت نیکو بود از پادشاهان بر رعیت بیش نیکوئی و رحمت رسد والسلام

فصل چهارم در احکام هلال اگر در این ماه هلال راست برآید دلیل کند بر مرگ و بیماری
مردمان [illegible] و هر که در این ماه بیمار شود شفا نیابد و اگر یک جانب برخواسته تر بود
دلیل کند بر فراخی نعمت و ارزانی نرخها و احوال مردم نیکو بود و اگر ماه با [illegible] روز بود
در شهرها ترس و بیم بود و اگر [illegible] و نه روز بود پادشاه آن ولایت عزم جنگ کند و از
لشکریان و [illegible] بسیار مردم کشته شود و بعد از آن پادشاه [illegible] و [illegible] والسلام
فصل پنجم در احکام دایره ماه اگر در این ماه دایره ماه بود دلیل کند بر جنگ و فتنه و خونریختن
بسیار و [illegible] و [illegible] بارانها و گرانی نرخها [illegible] و اجتماع مردم والسلام
فصل ششم در حکم ستاره گیسودار اگر در این ماه ستاره گیسودار برآید دلالت
در ولایت روم [illegible] بود و در ولایت بابل مرگ بسیار بود و گرانی نرخها [illegible] بود
[illegible] باریک [illegible] و ارزانی نرخها و از مردان [illegible] بود والله اعلم **فصل هفتم در احکام
ستاره گیسودار بزرگ** اگر در این ماه ستاره گیسودار بزرگ پیدا شود دلیل است [illegible] اهل
[illegible] و خصومت [illegible] مردم را رنج دهد [illegible] رسد اگر ستاره بزرگ پیدا شود
[illegible] در ولایت مشرق بهم رسد والسلام **فصل هشتم در قوس و قزح**
اگر در این ماه قوس و قزح در سمت مشرق باشد دلیل است بر [illegible] باران
و [illegible] زمین کم بود [illegible] بازرگانان و [illegible] و [illegible]
و اگر جانب مغرب باشد دلالت کند بر فتنه و بلا و [illegible] در ولایت مغرب [illegible]
بر رعیت و بسیاری باران و پادشاهان بر دشمنان خویش ظفر یابند [illegible]
[illegible] رسند والله اعلم بالصواب **فصل نهم در حکم حربه** اگر در این ماه حربه در آسمان
پیدا شود بسمت مشرق دلالت بر [illegible] و [illegible] و بیماری و [illegible] بود و [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] بعد از آن [illegible] باز آیند و باران بسیار بود و اگر جانب مغرب [illegible]
دلالت کند [illegible] میوه بسیار بود و باران بسیار والله اعلم **فصل دهم در احکام [illegible]**

در آسمان اگر در این ماه قوس قزح در آسمان پیدا شود دلیل است بر ارزانی نباتات که در زمین دمیده
فراوان و در بعضی آنها قاصد در ولایت شرق [illegible] بر [illegible] و زوال دزدان در راه
تاختن بود و اگر جانب مغرب باشد دلالت کند بر آنچه گفتیم در ولایت مغرب بود
فصل یازدهم در احکام [illegible] اگر در این ماه [illegible] آسمان پیدا شود دلالت کند
بر بارش‌ها و [illegible] نرخ رسد تا [illegible] بارش [illegible] بود
در مردمان در تشویش باشند فصل دوازدهم در [illegible] اگر در این ماه
باشند [illegible] دلالت بود بر مرگ [illegible] بسیار بود و زمین لرزه و [illegible]
[illegible] و فتنه و جنگ و خونریختن و غم و ملال [illegible]
والله اعلم فصل سیزدهم در رعد اگر در این ماه رعد بغرد دلیل است که نم باران
بسیار بود و بیماری‌ها صعب و مرگ بسیار [illegible] رعد ماه [illegible]
دلیل است بر مرگ چارپایان و ستوران بسیار بود و نعمت [illegible] بسیار [illegible]
بود دلالت کند [illegible] بیماری‌ها صعب بود اگر [illegible] بغرد [illegible]
و باران بسیار بود [illegible] و طعام و [illegible] والله اعلم
فصل چهاردهم در احکام برق اگر در این ماه برق بجهد دلیل است [illegible]
فتنه و خونریختن و حرب بسیار در راه‌ها منقطع شود از سبب دزدان در راه [illegible]
مردمان [illegible] والله اعلم فصل پانزدهم در صاعقه اگر در این ماه آتش [illegible]
بیفتد دلیل کند [illegible] از سبب دزدان در [illegible]
زمین [illegible] دزدان مضرت رسد والله اعلم فصل شانزدهم در احکام
باران اگر در این ماه باران [illegible] بارد دلیل کند [illegible]
[illegible] بعضی [illegible]
[illegible] دلیل کند بر قحط و تنگی طعام
و غم [illegible] فصل هفدهم در احکام تگرگ اگر در این ماه تگرگ بارد

دلالت

دلیل است [illegible] بود و مرگ چارپایان و ستوران بود فصل هجدهم
در خاک سرخ اگر در این ماه خاک سرخ بارد دلیل کند بر قحط [illegible] در ولایت [illegible]
[illegible] و فتنه و تشویش مردم بود و جور و ظلم پادشاه بر رعیت
[illegible] کم بود نباتات [illegible] فصل نوزدهم در باریدن وزغ از هوا اگر در این ماه
وزغ و کرم بارد دلیل کند بر قحط و [illegible] دلالت [illegible] و غم و [illegible] مردمان
از جور پادشاه [illegible] والله اعلم فصل بیستم در غبار اگر در این ماه غبار
صعب پیدا شود دلیل کند بر [illegible] و [illegible] نباتات [illegible] بسیار
بیماری‌های صعب [illegible] پادشاه بر رعیت [illegible] بود [illegible] بسیار بود
[illegible] بود فصل بیست و یکم در تاریکی هوا حکم آن اگر در این ماه تاریکی از هوا [illegible]
دلالت کند [illegible] مضرت [illegible] از سبب دزدان [illegible]
[illegible] و نعمت [illegible] والله اعلم فصل بیست و دوم در
[illegible] مختلف اگر در این ماه [illegible] دلیل است [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] کند [illegible] هلاک شوند
[illegible] بیماری‌های صفراوی [illegible] غالب شود [illegible]
فصل بیست و سیم در بانگ از هوا اگر در این ماه بانگ از هوا شنود دلیل کند
بر جنگ و خصومت و خونریختن و مرگ [illegible] مردم [illegible] بود
فصل بیست و چهارم در برخاستن بانگ زمین اگر در این ماه بانگ از زمین شنوند دلیل کند
[illegible] در میان ملوک جنگ و خصومت [illegible] خرابی پیدا شود [illegible]
باشند فصل بیست و پنجم در زمین لرزه اگر در این ماه زمین لرزه شود دلالت کند [illegible]
[illegible] بسیار بود و مرگ [illegible] در ولایت [illegible]
[illegible] اگر زمین لرزه [illegible] بود مرگ [illegible]
[illegible] مرگ کودکان [illegible] اگر [illegible] زمین لرزه [illegible] بارد [illegible]

و غله و خوردنی ارزان باشد پادشاه بزرگوار کشته شود اگر بارها نیز از
ماه ... هر سه در زمین پدید آید دلیل کند که پادشاه بر دشمن خود ظفر یابد اما بیماریها
بسیار بود و میوه‌ها ارزان گردد و نباتات تباه شود و گیاه زمین و غله فراوان بود در اقلیم
پارس چهارم در ماه حزیران ... هندستان و مردم ... و بلغار نیز
تیر ماه خوانند بدانکه اگر در آن ... روز بود روز پنجم ... برآید ...
بود و هفتم ... از روی ... برآید و ... اگر در ... و باران ابر بود
دلیل کند بسیاری میوه در آن تباه ... از خون ... و صفرا زیادت گردد
و منفعت بود گوشت ... و ماهی تازه و گوشت مرغ ... و غذاهای
سرد و تر و خیار و کدو ... بسیار خورد ... بسیار شود
پیوسته تا شدت نماند **فصل ... در کسوف** اگر در این ماه کسوف
آفتاب بود دلیل است ... بزرگوار بمیرد و اگر در وقت کسوف ...
تمام بود دلیل کند که پادشاه وقت ... ولایت ... ولایت ...
... ولایت ... کند **فصل ... در حکم خسوف** اگر در این ماه خسوف
بود دلیل کند که ... بر مردم آفت رسد و جور و ظلم پادشاه
بر رعیت زیاد بود و در ولایت ... زمین ... قحطی و تنگی بود و در ولایت مغرب
بیماریهای صعب بود چون یرقان گرم و ... و خون ... بسیار بود خاصه
در ولایت کوهستان و اگر در نیمه شب ... صبح گرفته باشد ...
و در ولایت فارس ... اگر در این ماه وقت خسوف
سیاه بود ...
... اگر ... وقت خسوف سرخ بود
مردم ... **فصل ... در دایره آفتاب و حکم آن** اگر در
این ماه دایره آفتاب بود دلیل کند ... و باران ... آبها و چشمه‌ها ...
... زمین ... بود ...

هوا بیم

بود و ... طعام ... مردم بود و منفعت ... کمتر بود **فصل ... در دایره ماه** اگر در این ماه دایره ماه بود دلیل بود ... باران ... بود و آبها
و چشمه‌ها ... رستن گشت و زراعت ... زمین ...
... کمتر بود و رعیت را از پادشاه انصاف بود **فصل پنجم**
در احکام ... اگر در این ماه ... راست برآید دلیل کند ... آبها
و چشمه‌ها ... بود دلیل است ... بیماری و ...
طعام ... در شهرها و ... **فصل ششم در برآمدن ستاره گیسودار**
و احکام آن اگر در این ماه ستاره گیسودار برآید دلیل کند ... بیماری ...
... طعام ... در شهرها ... مردم ... اگر ... ستاره ... بود
... شرف پیدا شود دلیل است ... در ولایت مغرب ... بسیار ...
... مغرب ... نیز
... ولایت ... قحطی و تنگی ... و جنگ ...
کنند ... **فصل هفتم در برآمدن**
ستاره بزرگ و احکام آن اگر در این ماه ستاره بزرگ ...
... سال ... و ... مردم ...
... اگر ستاره بزرگ ... دلیل کند ...
مردمان بزرگوار ... آن ستاره ... **فصل هشتم در**
برآمدن قوس و قزح و حکم آن اگر در این ماه قوس و قزح ...
مشرق برآید دلیل کند ... پادشاه ... شهر و ولایت ...
... و غله و خوردنی ... بود ...
... و ... ارزان ... شهرها ...
... پادشاه ... کند ... با پادشاه خلاف کنند

و آتش [illegible] باران باشد و جمله را هلاک کند و اگر به جانب مغرب پدید آید
دلیل کم شدن [illegible] در شهرها فراخی شود و جنگ و خونریزی بسیار بود و در میان
مردم ترک مرگ بسیار بود و در ولایت عرب و فارس قحطی و گرانی بود والله اعلم
فصل نهم در بیان حربه از هوا اگر در ماه [illegible] حربه به جانب مشرق بود
دلیل کند که در ولایت [illegible] مرگ مفاجات بسیار بود و پادشاه آن ولایت [illegible]
[illegible] و اگر به جانب مغرب بود پادشاه آن ولایت عاصی شود و بسیار [illegible]
[illegible] از آن [illegible] کند [illegible]
خویش را هلاک کند و در ولایت فارس رنج و بیماری پیدا شود و مرگ [illegible]
[illegible] بسیار بود فصل دهم در [illegible]
و حکم آن را اگر در ماه [illegible] پیدا شود دلیل کند [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] و مرگ [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] فصل یازدهم در قوس قزح اگر در ماه [illegible]
از جانب مشرق پیدا شود دلیل کند [illegible] و جنگ و عداوت [illegible]
با یکدیگر و اگر به جانب مغرب بیند [illegible] در ولایت مغرب [illegible] والله اعلم
فصل دوازدهم در پدیدار شدن شخص از آسمان و احکام آن و اگر در ماه
شخصی در هوا پیدا شود دلیل [illegible] والله اعلم
مردم و جنگ و خصومت [illegible] با یکدیگر [illegible] در میان [illegible]
[illegible] بسیار رسد والله اعلم فصل سیزدهم در رعد و
احکام آن را اگر در ماه [illegible] رعد بغرد دلیل کند [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] بغرد
[illegible] دلیل [illegible] در میان [illegible]
[illegible] و خونریزی بود [illegible]

[illegible] طعام و نعمت و نرخها ارزان بود و اگر ماه غریدن رعد باشد
[illegible] بود دلیل کند بر خشم و غضب خدای عز و جل [illegible] در آن ولایت بود
[illegible] و اگر ماه غریدن رعد [illegible] اکثر بود دلیل [illegible] کند
آنچه گفتیم در باب آینده باشد فصل چهاردهم در زدن برق و احکام آن
اگر در ماه [illegible] برق جهد دلیل کند که [illegible] کم باشد و آب چشمه‌ها و رودها
کم شود و غله و نبات زمین کمتر بود [illegible] و در میان مردم
اختلاف بسیار افتد والله اعلم فصل پانزدهم در صاعقه و احکام آن اگر در ماه
آتش از آسمان [illegible] رعد [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] کشته شوند [illegible] و مردم
[illegible] والله اعلم فصل شانزدهم
در باران [illegible] و حکم آن اگر در ماه [illegible] باران سخت بارد
دلیل [illegible]
[illegible] فصل هفدهم در باران [illegible]
اگر در [illegible] بارد دلیل کند [illegible]
[illegible] طعام [illegible]
[illegible] فصل هجدهم در باران [illegible]
اگر در [illegible] دلیل کند [illegible]
[illegible]
[illegible] فصل [illegible]
در باران کرم و ملخ و حکم آن اگر در ماه [illegible] ملخ و کرم [illegible]
بارد دلیل کند که [illegible] رسد [illegible]

فصل بیستم در غبار مردم بود منفعتی و بی کسی دل و اندیشه و غم بود و تنگی و قحطی گردد
اگر در این ماه غبار صعب پیدا شود و تباه کند نرخ‌ها بالا گیرد و گرمی تابستان و کمی
و نبات زمین و چیزهای زرد ضعیف و خصومت پادشاهان با یکدیگر و [illegible]
و علت و چیزهای عفن و منقطع شدن راهها از سبب دزدان و راهزنان

فصل بیست و یکم در تاریکی و احکام آن اگر در این ماه تاریکی از
هوا پیدا شود دلالت کند که پادشاهان با یکدیگر در مقام جنگ و خصومت و
مخالفت در میان آیند و [illegible] اتفاق [illegible] در آید و بسیاری مردمان در میان
ایشان کشته شوند و نرخ‌ها گران گردد و مردم در غم و اندیشه باشند

فصل بیست و دوم در باد سخت اگر در این ماه باد سخت بسیار جهد دلیل کند که در ولایت هندوستان
و زنگبار قحطی و تنگی ظاهر شود و در میان مردم غم و اندیشه و اندوه بود و کشتیها در دریا غرق شوند

فصل بیست و سیم در بانگ از هوا و حکم آن اگر در این ماه بانگ از هوا
بشنوند دلیل کند بر بیماری صعب و مرگ [illegible] و آفت میوه‌ها و کمی [illegible]
و کمی معیشت و جنگ و خصومت لشکریان با یکدیگر بود و غله بسیار بود و نبات زمین
نیکو بود

فصل بیست و چهارم در بانگ از زمین و احکام آن اگر
در این ماه بانگ از زمین بشنوند دلیل است بر فنای [illegible] و کمی آبها و میوه‌ها و نبات زمین
کم بود و مخالفت پادشاهان با یکدیگر و فتنه و خونریزی بسیار بود و نیز دلیل است که
پادشاه بزرگواری را هلاک بود و چیزهای [illegible] بسیار بود و مردمان در غم و اندیشه
باشند

فصل بیست و پنجم در احکام لرزیدن زمین لرزه اگر در این ماه زمین لرزه
بود دلیل است که در زمین یونان [illegible] جنگ و خونریزی بسیار بود
و مرگ زنان در [illegible] و [illegible] باید خراب شود و بسیاری از [illegible]
در گاه پادشاهان هلاک شوند و بعد از آن نیز پادشاه هلاک شود [illegible]
تا زبان [illegible] روز بود باران بسیار بود و زمین [illegible] مردمان [illegible]
تا زبان [illegible] بود و دلالت فارس لشکر بسیار جمع شود و دلالت فارس
فراخ شود اگر در این ماه [illegible] باران بسیار بود غله و معیشت فراوان بود

[illegible]

و میوه کم بود و پادشاه از [illegible] شهر بستانند و دشمنان هلاک شوند اگر پنجم ماه
ماه تموز و [illegible] تابستان [illegible] مردم [illegible] تا به برج
اسد [illegible] آنکه تموز [illegible] روز [illegible] برآید و طعام فرو ریزد
و روز چهاردهم [illegible] فراغ [illegible] آید و [illegible] فرو شود [illegible] همچنین
[illegible] برآید و بعد از آن [illegible] ماه [illegible] بسیار [illegible] آبها
باز گردد و منفعت کند [illegible] سرد و طعامهای سرد و تر خوردن و شرابهای
[illegible] سبک و لطیف خوردن تا زود هضم شود [illegible]
[illegible] و طعامهای [illegible] و چیزهای [illegible] پوشیدن [illegible] پرهیز کردن
از چیزهای گرم و غذاهای غلیظ و جماع [illegible]
[illegible] باران [illegible] تیر است [illegible]
دانستن این علم تجربه چنان است که پاره [illegible] آن نهند و بامداد
دیگر بنگرند اگر [illegible] درخت ساخته بود در این ماه هیچ بارندگی [illegible]
باشد چنانچه [illegible] ماه تموز [illegible] است و تجربه [illegible]
[illegible] آخر است و تجربه [illegible] است [illegible]
[illegible] تموز ترتیب [illegible] لازم است [illegible] علم [illegible]
و آسان است چون [illegible] تجربت [illegible]
[illegible] دانستن علم این تجربه [illegible] علم چنان است که [illegible]
[illegible]
تا [illegible]
آن [illegible] برآید [illegible]
[illegible]
و [illegible] است [illegible]
اگر [illegible]

بادهای سخت مختلف بجهد والله اعلم **فصل اول در احکام کسوف** اگر در اینماه کسوف
آفتاب بود دلیل است که امیران را در روز [illegible] رسد به [illegible] مطیع [illegible]
روم و [illegible] و در میان [illegible] و اندرین سال مرگ بسیار [illegible] و بهایم کم بود
و نبات زمین و گیاه کمتر بود **فصل دویم در احکام خسوف** اگر در اینماه خسوف ماه
بود دلالت کند که اندرین ماه [illegible] بسیار بود و تبها و چشمها فراوان بود و گندم
و حبوبها بسیار بود و ماهیان [illegible] کمتر بود و مردمان را [illegible]
رسد و اگر در نیمه شب گرفته بود پادشاه دشمن خویش را هلاک سازد و خران مرگ بسیار
بود و اگر نزدیک صبح گرفته شود مرگ چهارپایان بسیار بود **فصل سیم در دایره ماه**
و آفتاب اگر در اینماه دایره آفتاب بود دلیل کند که مرگ پادشاه
در ولایت خراسان بود و [illegible] دلالت و غم [illegible] ارزان
و در این زمان بود نصرت بازرگان بود در سفر و کمی [illegible] و چشمها بود **فصل چهارم در حکم دایره ماه**
اگر در اینماه دایره ماه بود دلیل است [illegible] نبات زمین [illegible] بود و
مرگ چهارپایان و [illegible] بسیار و خبرهای از جهت [illegible]
با یکدیگر بود **فصل پنجم در حکم برآمدن هاله و تا ثیر آن در عالم** اگر در اینماه هاله
برآید دلیل کند که نم و باران بسیار بود [illegible] دلیل [illegible]
[illegible] طعام بود [illegible] و اگر دو سمت راست باشد دلیل شد
ان شاء الله که سال مبارک و میمون باشد و [illegible] نیکو باشد و خوش گذرد والله اعلم
فصل ششم در برآمدن ستاره گیسو دار و حکم آن اگر در اینماه ستاره گیسو دار
برآید دلیل کند که [illegible] در هوا و علت بیماری [illegible] و اگر آنکه ستاره [illegible]
باشد بانگ از هوا شنوند دلیل است که مردم [illegible] کنند [illegible]
باشد و علامت خشم و غضب باشد [illegible] دلالت هلاک بود و مرگ چهارپایان
بسیار بود [illegible] ستاره گیسو دار [illegible] روشنائی آن [illegible] ستاره [illegible]
که آن شهر را ترس و خطر عظیم بود والله اعلم **فصل هفتم در برآمدن ستاره بزرگ و حکم آن**
اگر در اینماه ستاره بزرگ [illegible] دلیل کند [illegible]
با یکدیگر [illegible] بسیار بود و قحطی [illegible] بود اگر ستاره بغایت بزرگ بود دلیل است بر هلاک

پادشاهان

پادشاهان بزرگ [illegible] ستاره بزرگ [illegible] باشد والله اعلم **فصل هشتم در برآمدن قوس**
و قزح و احکام آن اگر در اینماه قوس و قزح بجانب مشرق پدید آید [illegible]
و نبات زمین و غله [illegible] جنگ و خصومت پادشاهان مشرق بود و دلالت
[illegible] صلح افتد و اگر بجانب مغرب بینند دلیل کند بر مرگ چهارپایان
و [illegible] بود والله اعلم **فصل نهم در برآمدن حمره و احکام آن** اگر در اینماه
حمره بجانب مشرق بینند دلیل است بر مرگ چهارپایان و [illegible]
و طعام [illegible] بسیار بود و مردمان [illegible]
[illegible]
[illegible] بجانب مغرب [illegible]
فصل دهم در برآمدن [illegible] از آسمان و حکم آن اگر در اینماه [illegible]
از آسمان پدید آید [illegible] در جانب مشرق [illegible] باران [illegible]
بینند دلیل است [illegible] آنچه گفتیم در سمت مغرب [illegible] والله اعلم
فصل یازدهم در دیدن عجایب از آسمان و حکم آن اگر در اینماه عجایب
از آسمان پدید آید دلیل کند [illegible] بسیار [illegible]
از سبب [illegible] **فصل دوازدهم در پدید شدن آتش**
در هوا اگر در اینماه [illegible] از هوا پدید آید دلیل کند [illegible]
[illegible] پادشاه
جور و ظلم و ستم رسد **فصل سیزدهم در غریدن رعد و حکم آن** اگر در اینماه [illegible]
دلیل است [illegible] بسیار بود و اگر [illegible]
میان [illegible] رسد و [illegible] رسد اگر [illegible]
رعد [illegible] بود دلیل کند بر مرگ بسیار [illegible] و اگر [illegible]
دلیل است [illegible] آنچه گفتیم [illegible] و نبات زمین [illegible]
فصل چهاردهم در جهیدن برق و حکم آن اگر در اینماه برق بجهد دلیل کند
[illegible] بسیار بود [illegible]
[illegible] بسیار بود و غله و نبات زمین [illegible] بسیار باشد والله اعلم

فصل یازدهم در احکام صاعقه اگر در این ماه صاعقه از آسمان پیدا شود دلیلست
بر بیماری ضعف و علتی [illegible] و نرخ بسیار رخ نماید و ترس و اندیشه مردمان شود و خبر آن اگر
تجارت بود فصل دوازدهم در احکام باران اگر در این ماه باران سخت بارد
دلالت کند بر فساد کشت و گرانی نرخها و حرکات و تباه شدن [illegible] رسد
و کشتیها در دریا غرق شود و دلالت بر [illegible] و خوارج فصل سیزدهم در
تگرگ و حکم آن اگر در این ماه تگرگ ببارد دلیلست بر خشم پادشاه [illegible]
با یکدیگر و گرانی نرخها و قحطی و [illegible] بسیار بود [illegible]
باران بسیار شود فصل چهاردهم در باریدن خاک سرخ و حکم آن اگر در این ماه
خاک سرخ از آسمان ببارد دلیلست بر مرگ چهارپایان [illegible]
بزرگ [illegible] فصل پانزدهم در باریدن وزغ و کرم و حکم آن
اگر در این ماه وزغ و کرم ببارد دلیل کند بر فساد [illegible] و گرانی نرخها [illegible]
[illegible] فصل شانزدهم در باران
غبار اگر در این ماه غبار [illegible] در هوا پیدا شود دلیل کند [illegible]
و [illegible] و مرگ چهارپایان بود [illegible] فصل هفدهم در
تاریکی هوا و حکم آن اگر در این ماه تاریکی پیدا شود دلیل کند بر بیماری [illegible]
[illegible] رسد [illegible]
[illegible] فصل هجدهم در
وزیدن بادهای سخت و احکام آن اگر در این ماه بادی سخت بجهد دلیلست [illegible]
بزرگ [illegible] باشند [illegible]
[illegible] فصل نوزدهم
در استماع بانگ از هوا و حکم آن اگر در این ماه بانگ از هوا شنوند
دلیلست [illegible] بود [illegible]
پادشاه بزرگ [illegible] فصل بیستم
چهارم در استماع بانگ از زمین و حکم آن اگر در این ماه بانگ از زمین شنوند
دلیلست [illegible] طعام و گرانی نرخها [illegible]

و نانی

و نانی [illegible] و اندیشه مردم [illegible] بازارها [illegible]
والله اعلم بالصواب فصل بیست و پنجم در لرزیدن زمین لرزه و
احکام آن اگر در این ماه زمین لرزه بود دلیلست [illegible]
[illegible] و سبب [illegible] خراب بود و محنت و [illegible] مردم [illegible]
اگر زمین لرزه شب بود دلیل کند [illegible] پادشاه [illegible] در زمین [illegible]
فتنه و خونریزی بسیار بود والله اعلم بالصواب باب بیستم در ماه جمادی
[illegible] بگویند و [illegible] ماه قدیم [illegible] در [illegible]
[illegible] در [illegible] ستاره [illegible]
[illegible]
[illegible] کند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در ماه [illegible] تجربه [illegible]
[illegible] ماه باران [illegible]
[illegible]
بعد از نماز دیگر [illegible] اگر در [illegible]
[illegible] ماه [illegible] باران [illegible]
[illegible] ماه [illegible] باران ببارد و اگر [illegible]
[illegible] ماه [illegible] ببارد و اگر
[illegible] در ماه [illegible] باران
ببارد و اگر [illegible] دلیل کند [illegible] ببارد و اگر [illegible]
باشد باران [illegible] تجربه [illegible]
[illegible] تجربه [illegible]
[illegible] تجربه [illegible] ماه [illegible]
[illegible] گفته شد [illegible] والله اعلم

فصل اول در کسوف آفتاب و حکم آن اگر در ابتدای ماه کسوف آفتاب بود
دلیل کند بر مرگ پادشاه بزرگ و ارتفاع ولایت و تشویش مردم بود و غلبه نباتات
بستد بده بود و برفها میانه بود و بارانها تا او معرفت رسد از دزدان و راهزنان و
قطاع الطریق والله اعلم **فصل دوم در خسوف ماه و حکم‌هاء آن**
اگر در ابتدای ماه خسوف ماه بود دلیل است که پادشاه [illegible] ولایت بسی [illegible]
بزرگ از مردمان خورانگیزند و لشکریان [illegible] فراوان [illegible] خصومت
کند و مظفر شود در ولایت پادشاه با بی خوارج در اندیشه و پادشاه با بی جنگ کند
و خونریزی بسیار شود اما هر باب [illegible] معرفت رسد در عاقبت پادشاه بر دشمن
غلبه کند و بعد [illegible] بسیار بود در میان [illegible] لطف [illegible]
خوارج غلبه نهند [illegible] ظفر پادشاه را [illegible]
حامله بچه زایل [illegible] اگر [illegible] نزدیک صبح گرفته بود [illegible]
[illegible] والله اعلم **فصل سیم در دایره آفتاب و حکم آن**
اگر در ابتدای ماه دایره آفتاب بود دلیل کند که [illegible] سال در ولایت [illegible]
بود و مرگ چهارپایان و ارزانی [illegible] و نعمت و [illegible]
[illegible] کمتر بود والله اعلم **فصل چهارم در دایره ماه و حکم آن**
اگر در ابتدای ماه دایره ماه بود دلیل کند بر [illegible] چهارپایان و چهارپایان [illegible]
بسیار [illegible] ماهی بسیار شود و اهل ولایت [illegible]
[illegible] نیکو بود والله اعلم **فصل پنجم در رؤیت هلال و حکم آن**
اگر در اول ماه هلال راست بر آید دلیل کند [illegible]
[illegible] بود دلالت کند [illegible]
باشد پادشاه بزرگ [illegible] ولایت بود اگر [illegible]
[illegible] چهارپایان بود والله اعلم **فصل ششم در**
ستاره گیسودار و حکم آن اگر در اول ماه ستاره گیسودار پدید
دلیل کند که پادشاه [illegible]
جانب [illegible] سال [illegible] بود مردمان [illegible]

دلیل [illegible]

و محنت [illegible] صعب بود اگر در اول [illegible] دلیل کند که [illegible]
ارزان شود والله اعلم **فصل هفتم در پیدا شدن ستاره بزرگ و احکام آن**
اگر در اول ماه ستاره بزرگ پدید دلیل کند بر مرگ پادشاه [illegible]
و خصومت مردمان [illegible] مردم [illegible] دزدان و راهزنان [illegible]
فراوان بود والله اعلم **فصل هشتم در قوس و قزح و حکم آن** اگر در
ابتدای ماه قوس و قزح در سمت مشرق پیدا شود دلیل [illegible] خصومت
در مغرب [illegible] کشته شود و قحطی [illegible] بود و بیماریهای
صعب بود والله اعلم **فصل نهم در پیدا شدن [illegible] از هوا و حکم آن**
اگر در ابتدای ماه [illegible] از جانب مشرق پیدا شود دلیل کند که پادشاه [illegible]
و میوه بسیار بود اگر جانب مغرب بیند دلیل کند [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] مردمان [illegible]
در [illegible] شهر با ولایت [illegible]
نیکو [illegible] **فصل دهم در [illegible] پیدا شدن [illegible] از هوا و**
آسمان و حکم آن اگر در اول ماه [illegible] جانب مشرق بیند [illegible]
[illegible] اگر [illegible] مغرب بیند [illegible]
و خصومت [illegible] مغرب [illegible] بود والله
فصل یازدهم در عجایب و [illegible] آن اگر در اول ماه عجایب
از آسمان پیدا شود دلیل کند بر بیماریهای صعب و مرگ بسیار [illegible] و زلزله و
ترس و بیم مردمان و فتنه [illegible] دلالت [illegible] در ولایت [illegible]
و [illegible] بسیار بود والله اعلم **فصل دوازدهم در پیدا**
شدن [illegible] از هوا و حکم آن اگر در ابتدای ماه [illegible] از هوا پیدا شود
دلیل کند بر [illegible] و زلزله و بیماری [illegible] و بیم مردم [illegible]
در ولایت [illegible] و [illegible] نیکو بود و پادشاه [illegible]

رنج و بلا به پادشاه رسد و بعد از آن صلح و آشتی پدید آید ان شاء الله تعالی **فصل سیزدهم در غریدن**
رعد و احکام آن اگر درین ماه رعد بغرد دلیل کند بر نباتات [illegible] و
[illegible] نیکو بود اما گرم و خشک بود و در آخر تابستان مرگ بسیار بود و رنج و بلا و
رنج مردم بود و اگر با غریدن رعد بانگ از هوا شنوند دلیل کند که در آن سال
بیماری صعب و سخت و قحط بود و بازرگانان را رنج رسد از دزدان و راه زنان [illegible]
فصل چهاردهم در جهیدن برق و حکم آن اگر درین ماه برق بسیار
درخشد دلیل کند بر غم و زلزله و اندیشه مردم بود و خبرهای ناخوش بود و پادشاهان را
و بازرگانان را بیم بود و از آن سبب دزدان و راه زنان [illegible] باشند
و الشفیع [illegible] ان شاء الله **فصل پانزدهم در پیدا شدن صاعقه**
از هوا و حکم آن اگر درین ماه صاعقه از هوا پیدا شود دلیل کند بر جنگ و
خصومت و خونریزی بسیار و در تابستان سرد بود و [illegible] پادشاهان با یکدیگر [illegible]
ان شاء الله **فصل شانزدهم در باریدن باران و حکم آن** اگر درین ماه
باران سخت بیارد دلیل کند بر زیادتی آبها و چشمها و غله و حبوبات [illegible]
صعب بود و مرگ چهارپایان و نرخها گران گردد و مرگ چهارپایان [illegible]
و بر مردم غلتها پدید آید و الله اعلم **فصل هفدهم در باریدن تگرگ و حکم آن**
اگر درین ماه تگرگ ببارد دلیل است بر گرانی نرخها و بیماریها و قحط و جنگ و فتنه
و خونریزی و مرگ [illegible] والشفیع و نا ایمنی در احوال مردم و ظلم پادشاه
بر رعیت و شدت [illegible] ان شاء الله **فصل هجدهم در باریدن خاک**
سرخ و احکام آن اگر درین ماه خاک سرخ از آسمان ببارد دلیل کند
بر قحط و [illegible] و در ولایت مصر و فرنگ بود و نا ایمنی از سبب دزدان و راه زنان
و ضرر بازرگانان و غم و زلزله و اندیشه بسیار بود والله اعلم **فصل نوزدهم**
در باریدن کرم و وزغ از هوا و حکم آن اگر درین ماه کرم یا وزغ از هوا
ببارد دلیل کند بر جنگ و خصومت پادشاهان با یکدیگر و اندیشه مردم و بیماری
و [illegible] و [illegible] [illegible] بود [illegible] [illegible] والله اعلم

فصل بیستم

فصل بیستم در پدید آمدن باد و غبار شدید و احکام آن اگر درین ماه غبار صعب
در هوا پدید آید دلیل کند بر خشکی و فتنه و خشم سال و کمی آب و باران و نباتات زمین
و خبرهای ناخوش [illegible] و [illegible] شود و در شهرها آتش [illegible]
و بسیار [illegible] مردمان بسوزد و زمین لرزه و نا ایمنی بود والله **فصل بیست و یکم در**
پدید شدن باد ریح از هوا و حکم آن اگر درین ماه باد ریح از هوا پیدا شود
دلیل کند بر مرگ و بیماری [illegible] و قحط [illegible] پیدا شود و جنگ و خونریزی و خصومت [illegible]
پادشاهان با یکدیگر و خبرهای ناخوش و غم و زلزله و اندیشه مردم بسیار بود والله اعلم
فصل بیست و دوم در وزیدن باد سخت و حکم آن اگر درین ماه باد سخت وزد
دلیل است [illegible] فرزند بدیک [illegible] خونریزی بسیار بود و مرگ چهارپایان بود تا [illegible]
و حبوبات ارزان بود و غم و زلزله و محنت و الشفیع [illegible] بود در تابستان [illegible]
سخت بود برف و یخ [illegible] چهارپایان [illegible] [illegible] والسلام
فصل بیست و سیم در استماع بانگ از هوا و احکام آن اگر درین ماه بانگ
از زمین و هوا بشنوند دلیل کند بر گرمی تابستان و کمی آبها و چشمه‌ها و غم و زلزله
و خصومت مردمان با یکدیگر و نیز دلیل کند که پادشاهان [illegible] [illegible] والسلام
فصل بیست و چهارم در بانگ از زمین و حکم آن اگر درین ماه بانگ
از زمین بشنوند دلیل کند بر جنگ و خصومت و خونریزی و غم و زلزله مردم و الشفیع
و ولایت در تابستان [illegible] بود برف و باران بسیار بود و بسیاری از چهارپایان
از سرما هلاک شوند والله اعلم **فصل بیست و پنجم در احکام زمین لرزه و جنبیدن آن**
اگر درین ماه زمین لرزه بود دلیل کند بر بیماری و مرگ [illegible] و الشفیع و غم و زلزله
مردمان اگر بار زمین لرزه و رعد بغرد دلیل کند که در تابستان نعمت در یا [illegible] بود
[illegible] و چون [illegible] اگر زمین لرزه به شب بود طعام و منافع فراوان بود و
[illegible] به پادشاه و آن ولایت فرح کنند [illegible] بسیار نصرت رسند
و نا ایمنی از سبب دزدان و راه زنان و غارت بسیار بود و بعد از آن خیر و صلح [illegible]

اثنی و در ولایت پیدا شود واللّه اعلم **باب هشتم بدانکه اینها اوّل خزان**
رومی است [illegible] مهر ماه آفتاب در برج میزان بدانکه ابتدا
سی روز بود و روز [illegible] ازوی ستاره برآید و سعد الاخبیه فرو رود و روز [illegible]
ازوی صرفه برآید و فرغ المقدم ازوی فرو شود و درین ایام خوش بود [illegible]
و ابتدا [illegible] و ازوی [illegible] خوردن و انواع حلوا و گوشت [illegible]
[illegible] نباید خورد که مضرت باشد و [illegible] باید رفتن و بویهای خوش
استعمال باید کرد و بوئیدن و خیار [illegible] نباید خورد واللّه اعلم **فصل اوّل در کسوف**
و حکم آن در برج میزان اگر درین ایام کسوف بود دلیل کند [illegible] مردی
بزرگوار هلاک شود و از سبب آن جنگ و فتنه بسیار بود و لشکر بسیار از جانب مشرق روند
و بعضی هلاک شوند و پادشاه [illegible] بود اگر رنگ آفتاب وقت کسوف سرخ بود
دلیل کند [illegible] در ولایتهای خارج جنگ و فساد و فتنه و خونریختن بود واللّه اعلم **فصل دویم**
در خسوف و احکام آن در برج میزان اگر درین ایام خسوف بود دلیل کند [illegible]
احوال پادشاه [illegible] نبات زمین و میوه بسیار بود اما باران کم شود و اگر
بوقت خسوف رنگ سرخ بود [illegible]
دلیل کند [illegible] خوارج و جنگ و فتنه و خونریختن [illegible]
خوارج [illegible] شوند و بسیار از ایشان کشته شوند [illegible]
حکما گفته اند [illegible] چشمها [illegible]
و فتنه و خونریختن عظیم بود و اگر بوقت صبح گرفته شود [illegible]
بر پادشاه [illegible] بسیار بود واللّه اعلم **فصل سیم در دایره آفتاب**
و حکم آن اگر درین ایام دایره آفتاب بود دلیل کند که پادشاه جنگ [illegible]
لشکر [illegible] خونریختن بسیار بود [illegible] طعام [illegible]
فصل چهارم در حکم دایره ماه اگر درین ایام دایره ماه باشد دلیل کند [illegible]
و چشمها [illegible] بسیار بود [illegible] غرق شوند [illegible]
زمین بسیار بود [illegible] **فصل پنجم در زلزله و حکم**
اگر درین ایام زلزله [illegible] مردم [illegible] بسیار بود اگر
[illegible] مردم [illegible] بود

[illegible]

و آن پادشاه بر رعیت عدل و انصاف بود و اگر [illegible] دلیل کند [illegible]
[illegible] بود **فصل ششم در برآمدن ستاره گیسودار و حکم آن**
اگر درین ایام ستاره گیسودار برآید از جانب مغرب بود [illegible] مغرب خوارج بسیار
[illegible] پادشاه [illegible] هلاک شود و بسیار [illegible] کشته شوند و اگر از جانب مشرق برآید
دلیل کند [illegible] ولایت فارس جنگ و خونریختن بود **فصل هفتم در ستاره بزرگ**
و حکم آن اگر درین ایام ستاره بزرگ بیفتد دلیل کند [illegible]
بسیار بود [illegible] در دریا غرق شود و پادشاه بزرگ هلاک شود [illegible]
[illegible] واللّه اعلم **فصل هشتم در قوس قزح و حکم آن**
اگر درین ماه قوس قزح از جانب مشرق بیند دلیل کند [illegible] ولایت فارس جنگ
و خونریختن بود [illegible] پادشاه مشرق و قیصر روم جنگ و خصومت افتد [illegible]
مشرق [illegible] بسیار از مردمان هلاک شوند [illegible] غله بسیار بود [illegible]
پادشاه [illegible] خونریختن بود و اگر درین ماه از جانب مغرب بیند دلیل کند [illegible]
[illegible] نبات زمین [illegible] مغرب جنگ
و خونریختن بود [illegible] **فصل نهم در حکم [illegible] از**
آسمان اگر درین ماه [illegible] از آسمان پیدا شود دلیل [illegible]
و فتنه و خونریختن بود و اگر از جانب مغرب [illegible] باران بسیار بارد [illegible]
[illegible] **فصل دهم در پیدا شدن [illegible] از**
آسمان اگر درین ماه [illegible] از آسمان پیدا شود از جانب مشرق دلیل کند [illegible]
[illegible] طعام و خونریختن [illegible] و اگر از جانب مغرب بیند دلیل کند [illegible]
[illegible] واللّه اعلم
فصل یازدهم در [illegible] و حکم آن اگر درین ماه [illegible] از آسمان [illegible]
شود دلیل کند [illegible] واللّه اعلم
فصل دوازدهم در پیدا شدن [illegible] از آسمان و حکم آن اگر درین ماه

شخصی از هوا پیدا شود دلیلست بر جنگ و خصومت و خون ریختن در آن ملک از اربع
و مردم اهل روستاق را آزار رنج رسد و پادشاه بزرگوار در آن سال هلاک شود والله اعلم
فصل سیزدهم در غریدن رعد و حکم آن اگر در اینماه رعد بغرد و ماه زیادت بود
دلیل بود بر بیماریهای گرم و خشک و یرقان و مرگ کودکان و اگر نقصان بغرد دلیل است
بر ابر و باران و مرگ چارپایان دشتی و در دهم ماه اگر بغرد دلالت نماید بر زیان
آبستن و بچه افکندن و از خوردن میوه را آفت رسد و اگر در بیستم ماه بغرد دلیل
بر مرگ چارپایان و جانوران و بسیاری فتنه و انگور و زیتون نیکو بود و لشکر
لشکریان دلالت و بسیار باران و ارزانی نعمت و اگر در آخر ماه ببارد دلیلست
بر بسیاری های [illegible] آب [illegible] و [illegible] بازرگانان [illegible]
بازارگانان والله اعلم **فصل چهاردهم در جهیدن برق و حکم آن** اگر در این
ماه برق بجهد دلیل کند [illegible] و مردمان [illegible] دلالت
باشند و خبرهای [illegible] بسیار بود [illegible] بسیار بود [illegible] باران [illegible]
فصل پانزدهم در حکم صاعقه از هوا اگر در این ماه صاعقه از هوا
پیدا شود دلیل کند بر [illegible] باران و نبات زمین [illegible] باران [illegible] مرگ
کودکان و بیماریهای صفرا [illegible] گرم [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] **فصل شانزدهم در حکم باران سخت** اگر در اینماه باران
سخت بارد دلیل کند بر [illegible] معیشت مردمان [illegible]
باران [illegible] بارد دلیل کند [illegible] اندیشه مردمان [illegible]
[illegible] نیکو بود [illegible] والله اعلم **فصل هفدهم در حکم**
باریدن تگرگ اگر در اینماه تگرگ بسیار بود دلیل کند بر بیماری صعب
و مرگ [illegible] معیشت مردمان و ارزانی نعمه [illegible]
فصل هجدهم در حکم باریدن چیزی غریب از آسمان اگر در اینماه چیزی
غریب از آسمان ببارد دلیل کند [illegible] سال [illegible]
[illegible] مرگ چارپایان [illegible] دلالت [illegible]

[illegible]

[illegible] زمین بود والله اعلم بالصواب **فصل نوزدهم در باریدن فروغ و کرم از**
آسمان و حکم آن اگر در اینماه فروغ و کرم ببارد دلیل کند بر بیماری [illegible]
صعب و جنگ و خصومت [illegible] با یکدیگر و [illegible] حضرت [illegible] و مرگ [illegible]
خاصه در آخر سال والله اعلم **فصل بیستم در غبار سخت و حکم آن** اگر در اینماه
غبار صعب از هوا پیدا شود دلیل کند بر جنگ و خصومت مردمان با یکدیگر [illegible]
و [illegible] و غله و حبوبات زمین فراوان بود [illegible] زیرا که مردمان
فراهم بود ان شاء الله تعالی **فصل بیست و یکم در تاریکی در هوا و حکم آن**
اگر در اینماه تاریکی از هوا پیدا شود دلیل کند بر حرکت [illegible] و [illegible]
[illegible] بازرگانان و خبرهای از جهت [illegible] **فصل بیست و دوم در**
وزیدن باد سخت و حکم آن اگر در این ماه باد سخت بجهد دلیل کند [illegible]
[illegible] مصروف شود و غم و اندیشه و [illegible] مردم [illegible] نعمت
و غله فراخ شود و باران بسیار بود و بازرگانان را [illegible] رسد [illegible]
و راهزنان و خبرهای اراجیف بود **فصل بیست و سیم در استماع بانگ از هوا**
و حکم آن اگر در اینماه بانگ از هوا [illegible] دلیل کند [illegible]
بزرگوار هلاک شود و بیماری صعب پدید آید و بازرگانان را مضرت رسد [illegible]
و راهزنان و خبرهای اراجیف بود و مردم در خشم و اندیشه باشند **فصل بیست و چهارم**
در حکم بانگ از زمین استماع نمودن اگر در این ماه بانگ از زمین [illegible]
و [illegible] دلیل کند بر جنگ [illegible] دلالت [illegible] و اندیشه مردم [illegible] بود
[illegible] فراوان بود و نبات زمین بسیار بود و خبرهای اراجیف بسیار باشد **فصل بیست و**
پنجم در آمدن زمین لرزه و حکم آن اگر در این ماه زمین لرزه بود دلالت
بر گرانی طعام و حبوبات و اگر زمین لرزه ماه تا زیان بود که بر روز بود دلیل کند [illegible]
[illegible] در ارزانی نرخها و اگر ماه تا زیان نبود [illegible] روز بود [illegible]
و بیماریهای [illegible] حادث شود و اگر زمین لرزه به شب بود دلیل کند بر نعمت و غله و [illegible]
و باران [illegible] بسیار بود [illegible] بیماری [illegible] بسیار شود
[illegible] **باب هشتم در تشرین الاول ماه و بطلمیوس** [illegible]
گویند و [illegible] ماه آفتاب در برج عقرب باشد

به آنکه ثریا برآید و دبران فرو شود روز نهم اردی بهشت ستاره عوا برآید و فرغ فرو شود و روز
پانزدهم اردی بهشت سماک برآید و رشا فرو شود و روز بیست و نهم اردی بهشت عفرا برآید و شرطین
و شرطین فرو شود و اگر اجتماع ماه باد صبا از شرق بجهد هم در این ماه بادهای مختلف
بسیار بجهد و حرارت [illegible] هوا شود و واجب بود فصد و حجامت کردن و کمتر خوردن
خوردن و جماع کردن و گوشت لطیف و انار خوردن و میوه خوردن منفعت کند
از بسیار طعام اندک آب باید خوردن و حمام اندک باید رفتن و از ریاضت پرهیز
کردن و حکما فرموده گفته اند اگر اول اجتماع روز یکشنبه بود زمستان سخت سرد بود و
تابستان بسیار گرم بود و کاه و روغن و انگبین در این سال بسیار بود اگر اول ماه روز دوشنبه بود
تابستان خشک بود و خوردن میوه دارد و گندم را آفت رسد و بیماری ها
و مرگ بسیار بود و برنج را آفت رسد انگبین کمتر بود اگر روز سه شنبه بود زمستان
بسیار سرد بود و برف و یخ بسیار بود و دردها که نزله و زکام و سرفه بسیار بود و اگر
روز چهارشنبه بود زمستان میانه بود و بعضی سخت بارد و تابستان خوش گذرد
و میوه و انگبین بسیار بود و مرگ مردان بیشتر بود و اگر روز پنجشنبه بود زمستان سخت
و سرما خواهد بود و برف اندک بارد و کاه و میوه بسیار باشد انگبین بسیار بود
اگر اول ماه روز جمعه بود زمستان میانه بود و جو و گندم و حبوبها زیاد بود و انگور
بسیار بود و مرگ کودکان بود و اگر روز شنبه اول ماه باشد باران بسیار بود زمستان
سخت بود و برف و یخ بسیار بود و جو و گندم کمتر بود بیماری های مختلف و مرگ کودکان
بسیار بود والله اعلم

فصل اول در کسوف و احکام آن

اگر در این ماه کسوف بود دلیل کند که دشمنان پادشاه مسخر پادشاه شوند و از ملخ بسیار
زیان رسد در سه ماه باران کمتر بود و در ولایت حبشه و زنگبار قحط و نا امنی بود

فصل دویم در خسوف و احکام آن

اگر در این ماه خسوف بود دلیل کند که در زمین فارس پادشاه بد خو بود و بر دهقانان کار دشوار شود و در ولایت
مغرب قحطی و تنگی بسیار بود و مرگ بسیار باشد و در ولایت بابل گشت و در عراق
آفت رسد و مرگ کودکان بود و پادشاه بابل و دشمنان پیدا شود و جنگ و
خون ریختن بسیار گردد و مرغان و ماهیان بسیار باشد و در ولایت شرق و مغرب

جنگ [illegible]

خشک و خونریختن بسیار شود مردم بزرگوار در مغرب پادشاهی طلب کنند و در آن سال درد و
رنج ها دیگر بسیار بود و اگر کسوف و خسوف رنگ ماه سرخ باشد بر سال ایران
کارهای بد بود و چهار ماه زیان کم شود و بعد از آن بسیار زیان سازد و اگر زرد و تیره
شب باد [illegible] گرفته شود گندم و جو کمتر بود و حبس کردن بسیار بود والسلام

فصل سیم در دایره آفتاب و احکام آن

اگر در این ماه دایره آفتاب بود دلیل کند که حبش و هند و در شهرها پیدا گردد و خصومت سخت در میان
مردم پدید آید و این بازارها ناگوار آشفتگی بود در ولایت عراق و در ری بسیار لشکر

فصل چهارم در دایره ماه و احکامات آن

اگر در این ماه دایره ماه بود دلیل است بر بسیاری خشکی و بشر عظیم و آشفتگی سخت بود در ولایت
بود رهزنان و دزدان و راهزنان [illegible]

فصل پنجم در رؤیت هلال و حکم آن

اگر در این ماه هلال راست برآید دلیل کند که زمین لرزه باید و
گرانی طعام و برنج و تنگی مردم بود اگر [illegible] آفتاب در برج [illegible] باشد دلیل کند که بسیار
بارها [illegible] میوه خشک کمتر و نبات و گندم زمین [illegible] بود والله

فصل ششم در برآمدن ستاره گیسو دار و حکم آن

اگر در این ماه ستاره گیسو دار
برآید دلیل کند بر مرگ مردمان و چهار پایان در زمستان سرد بسیار بود
و قحطی و تنگی [illegible] در دریای مغرب و بیداد در شام بود و بد [illegible] مردم [illegible]
و مرگ ماهیان در دریا و خصومت در میان پادشاهان و [illegible] ولایت [illegible]

فصل هفتم در برآمدن ستاره بزرگ و احکام آن

اگر در این ماه ستاره
بزرگ برآید دلیل کند بر حبش و هند و خونریختن و بر آفتاب ستاره در [illegible]
مردمان آنجا را غم و لرزه و نا ایمنی بود

فصل هشتم در حکم قوس قزح و احکام آن

اگر در این ماه قوس قزح در جانب شرق پیدا شود
دلیل کند بر حبش و هند در ولایت شرق اگر از جانب مشرق بود دلیل کند بر مرگ
چهارپایان و پادشاه و بابل هلاک شود و اگر از جانب مغرب پیدا شود [illegible]
ارزانی و بیش راحت و خوشدلی مردمان و عدل و انصاف پادشاه بر رعیت و
بعضی حکما گفته اند [illegible] در بلاد روم بود و آشفتگی در ولایت فرنگ آما

اما نعمت و نعمه فراوان در آخر سال بود والله اعلم فصل هشتم در پیدا شدن حربه در
آسمان و هوا و حکم آن اگر در اینماه حربه از آسمان پیدا آید دلیل کند که در
میان مردمان خونریختن و خصومت بسیار بود و مردم هلاک شوند و در وقت پدید آمدن [illegible]
چهارپایان بسیار بود و اگر بجانب مغرب بینند دلیل کند که پادشاه [illegible]
مطیع خداوند کار دیگر شود و فایده پادشاه از شدن آن ببینند در همه جهان [illegible]
و داران با بزرگان حرمت و منفعت پیدا شود فصل نهم در نمودار شدن [illegible]
در هوا و حکم آن اگر در اینماه [illegible] بجانب مشرق بینند دلیل کند بر جنگ و فتنه و
خونریختن بسیار و انقطاع ولایت بود و اگر بجانب مغرب بینند ولایت [illegible]
نعمت و ایمنی احوال مردم جمله را ماه زاید النور باشد فصل یازدهم در پدیدار شدن
عجایب از آسمان اگر در اینماه عجایب از آسمان پدید آید دلیل کند که میوه را
آفت رسد و رعیت را از مصادره جور پادشاه در غم و اندوه باشند و بازرگانان را [illegible]
معیشت کم بود فصل دوازدهم در نمودار شدن شخصی از هوا و حکم آن
اگر در اینماه مانند شخصی از آسمان یا از هوا پیدا شود دلیل است بر مرگ پادشاه بزرگ
و انقطاع ولایت و کمی طعامها و [illegible] بازرگانان از سبب دزدان در راه زیان
فصل سیزدهم در غریدن رعد و حکم آن اگر در اینماه رعد بغرد دلیل کند
که مردی بزرگوار هلاک شود و اگر روز هجدهم یا شانزدهم بغرد دلیل است که پادشاه [illegible]
شود و میوه و غله فراوان بسیار بود و اگر روز بیستم ماه بغرد دلیل است که پادشاه [illegible]
اگر روز [illegible] ماه بغرد دلیل کند که نبات زمین و کشت و درختها نیکو بود و احوال پادشاه
بد بود و اگر یازدهم بغرد دلیل است که ملخ بسیار گشت و زرع را بخورد و اگر نوزدهم بغرد
دلیل کند که [illegible] و چون بسیار بود و احوال ولایت خوش گذرد و اگر چهاردهم بغرد دلیل کند
که در میان پادشاه و دشمن پیدا شود و از آن سبب در میان دو پادشاه خراج بسیار افتد
چنانچه خزینه تهی گردد و اگر پانزدهم بغرد دلیل کند رسیدن مردم و صلح [illegible]
بود و باران بسیار بود چه ماه زاید النور بود و اگر ماه ناقص النور باشد دلیل کند که آنچه گفتیم
در [illegible] باشد فصل چهاردهم در جهیدن برق و حکم آن اگر در اینماه
برق بجهد بسیار درخشنده دلیل کند که لشکری از جانب مشرق قصد مغرب کند
و در ولایت مغرب انقطاع پدید آید و اهل روستا را [illegible] از لشکر بیگانه در ایشان
مضرت رسد فصل پانزدهم در پیدا شدن صاعقه از هوا و حکم آن

اگر در اینماه

اگر در اینماه صاعقه از هوا پیدا شود دلیل کند بر بیماری صعب و مرگ بسیار بود و مردم در غم
و اندوه باشند و اهل تجارت را از سبب دزدان و راه زنان زیانی رسد
فصل شانزدهم در باریدن سنگ و حکم آن اگر در اینماه باران سنگ بارد
دلیل کند بر بیماری و زیادتی آب چشمها و ایمنی ولایت و [illegible]
و زاد و زنان آبستن [illegible] شوند فصل هفدهم در آمدن تگرگ سخت
و حکم آن اگر در اینماه تگرگ بارد دلیل کند که در آن [illegible] زمین مرگ بسیار بود
و پادشاه خروج کند و پادشاه [illegible] هلاک کند و [illegible]
فصل هجدهم در آمدن خاک سرخ و احکام آن اگر در اینماه خاک سرخ
از آسمان بارد دلیل کند که در [illegible] مردمان [illegible] زمین
و میوه بسیار بود و رعیت را از پادشاه عدل و انصاف و مروت [illegible] انشاء الله تعالی
فصل نوزدهم در باریدن کرم و وزغ از آسمان و حکم آن اگر در اینماه
وزغ و کرم از آسمان بارد دلیل کند بر بسیاری غله و نبات زمین و مرگ چهارپایان
و غم و اندیشه مردم و جور پادشاهان بر رعیت و بیماری بسیار بود و [illegible] مردمان
کمتر بود فصل بیستم در آمدن غبار و حکم آن اگر در اینماه غبار [illegible] از
هوا پیدا شود دلیل کند که جنگ و خصومت در ولایت پدید بود [illegible]
کم بود و نیز دلیل کند بر هلاک مردی بزرگ و آشفتگی و غم و اندوه مردم بود [illegible]
فصل بیست و یکم در تاریکی بسیار در هوا و حکم آن اگر در اینماه تاریکی
در هوا پیدا شود دلیل کند که قحطی و تنگ سالی [illegible] و طعامها و حبوبات [illegible]
بود و کشتیها بسیار در دریا غرق شود فصل بیست و دوم در باد سخت و [illegible] آن
اگر در اینماه باد سخت بجهد بسیار دلیل کند که پادشاه بزرگوار هلاک شود و غله و حبوبات بسیار بود
و در اطراف [illegible] چهارپایان بمیرند فصل بیست و سیم در استماع بانگ از هوا
و احکام آن اگر در اینماه بانگ از هوا بشنوند دلیل کند بر فتنه و خصومت مردمان
با یکدیگر از بزرگان و حرب ایشان و بیم [illegible]
بازرگانان بود فصل بیست و چهارم در بانگ از زمین و حکم آن اگر در اینماه بانگ
از زمین بشنوند دلیل کند بر اندیشه و خوف و [illegible] تجارت و غم و باران
بسیار بود و در زمستان سرما سخت بود و میوه و نبات زمین بسیار بود والله اعلم

فصل بیست و پنجم در آمدن زمین لرزه و حکم آن اگر در این ماه زمین لرزه
بود دلیل که در جمله نباتات و غله نیکو بود و قحطی بزرگوار هلاک شود و اگر شب بود دلیل
که قحطی و تنگی طعام بود و بیماریها و مرگ چهارپایان بود و جنگ و فتنه مردمان بود و ابر
باید و اهل مصر را بیم بود و جنگ بود مردم بسیار در آن ولایت هلاک شوند

باب بیست و ششم در تشرین الآخر که آخر خزان رومی بود و پس بفارسی آذر
ماه آفتاب در برج قوس بدانکه تشرین آخر سی روز بود بار دهم از دی
ستاره زبانی بر آید و بطین فرو شود در روز بیست و چهارم از دی اکلیل بر آید و
ثریا فرو شود در این ماه سرما آغاز کند و منضجه قوی گردد و ابتدا کند شام و نجم ا
ملکه آن دکو شنها و حلوا خوردن منفعت بود و پرهیز باید از مری آب [illegible] بخورد
و از چیزها [illegible] پرهیز کند چون لبنیات و غیره و جماع اندک باید کردن و حجامت اندک باید
رفتن والله اعلم فصل اول در حکم کسوف آفتاب و حکم آن
اگر در این ماه کسوف آفتاب بود دلیل کند بر بلاد فتنه و خونریختن و فراخی
شهرها و بعضی از حکما گفته اند که اگر بوقت کسوف رنگ آفتاب سرخ بود از آن
نرخها بود و در آخر سال و بیماریها در این سال بسیار بود و مردم در غم و اندیشه باشند
فصل دوم در خسوف ماه و حکم آن اگر در این ماه خسوف ماه بود دلیل کند
بر فتنه و شر مردم و خون ریختن و قحط و تنگی در ولایت شام و یونان و فارس بود و مرگ
چهارپایان و جنگ و خصومت پادشاهان مشرق بود پادشاه بزرگوار بمیرد و اگر ماه در
مغرب بود یا در نیمه شب بود یا نزدیک صبح گرفته شود دلیل کند که غم کمتر بود و
بیماری بسیار بود و خروج لشکر از عراق بود و اگر رنگ ماه بوقت خسوف سرخ بود
پادشاه و لشکر را افراط کنند و تابستان گرم بود چنانکه از گرمی زیان رسد
و اگر بوقت خسوف رنگش خاکستر گون بود در ولایت مشرق دشمن بسیار بود
و پادشاه مشرق لشکر آن بلاد در رنج و محنت بینند اما عاقبت ظفر پادشاه مشرق را بود
و لشکر آن را [illegible] گردانند و در آخر سال غله فراوان بود والله اعلم فصل سیم
در دایره آفتاب و حکم آن اگر در این ماه دایره آفتاب بود دلیل کند
بر هلاک چهارپایان و مضرت مردم از جور و مصادره پادشاه و هجران [illegible] را
و نام مهتر را بهار از سبب زندان و راه زنان و تشویش مردم بود والله اعلم فصل
چهارم در دایره آفتاب و ماه و احکام آن اگر در این ماه دایره

ماه بود

ماه بود دلیل کند در زمین بادهای خنک و فتنه و خونریختن میان مردم بود اما در آخر سال
احوال مردم نیکو شود فصل پنجم در رؤیت هلال و حکم آن اگر در این ماه
هلال راست بر آید دلیل کند بر زیادتی غله گوسفندان که در زمانی نعمت
و اما اگر یکی از سر وی برخاسته بود زمستان سرما سخت شود و برف و یخ
بسیار شود و نیز هلاک گوسفندان شود فصل ششم در بر آمدن ستاره
گیسو دار و حکم آن اگر در این ماه ستاره گیسو دار بر آید دلیل کند
بر قوت پادشاه نیکو بود اما ضعف احوال رعیت بود و گرانی نرخها و بیماری
های زنان و مرگ چهارپایان در شهرها و ولایت خصوصا خصومت
دانشمندان با یکدیگر و مضرت بازرگانان خاصه در آن ولایت که
ستاره پدید آمده باشد فصل هفتم در بر آمدن ستاره بزرگ
و حکم آن اگر در این ماه ستاره بزرگ بیفتد دلیل کند پادشاهان
ولایت با یکدیگر جنگ کنند و اتفاق در ولایات غلبه کنند [illegible]
مردم تهمت و رقیت و خبرهای از جهت بود و آب چشمها و رودخانها
و نباتات زمین کم بود فصل هشتم در بر آمدن قوس قزح و احکام آن
اگر در این ماه قوس قزح بجانب مشرق بینند دلیل بر مرگ بسیار
و قحط و تنگی در ولایت فارس و بابل و مرگ پادشاهان آن ولایت شود
تا سه ماه و پادشاه عادل در آنجا بنشیند [illegible] سال [illegible]
بسیار بود و اگر بجانب مشرق بینند آنچه ما گفتیم در آن ولایت در ولایت
مغرب بود فصل نهم در نمایان گردیدن حربه در هوا و حکم
آن با مر خداوند تبارک و تعالی اگر در این ماه حربه از آسمان
پیدا شود دلیل کند در این سال یا از رکن یا از شیر یا از خوک تا از آن
مردمان گریزند و مضرت رسد تا سه ماه بعد هلاک شوند مردمان [illegible]
و بیماری بسیار بود و طعام کم یابد شود و پادشاه با هیبت از ولایت خویش
خروج کند و با لشکرش تا سه ماه با یکدیگر جنگ کنند و در ولایت [illegible]
در آن سبب قحط بود بعد از سه ماه پادشاه با تن از بدی خود توبه کند
و در ولایت خود آید و از حق تعالی نیکوئی یابد و اگر دیگر با تعب بینند دیگر کند

و ترکان با دهقانان غلبه نمایند و پادشاه فرمان بود تا به پای و ولایت بسیار فرا
نمایند چون سه بار آید حق تعالی باران هر اوقات دهد و ترکان که [illegible] گردند و
مال ایشان را تاراج برند فصل دهم در آمدن خاک سرخ از آسمان
و حکم آن اگر در این ماه سرخی از جانب مشرق در آسمان پیدا شود دلیل کند
بر بیماری و تب [illegible] اگر با سرخی ستاره بریزد پادشاه بزرگ هلاک شود
اگر بجانب مغرب بینند جنگ و خصومت و خونریختن بسیار بود و در ولایت مغرب
غم و اندیشه بود والسلام فصل یازدهم در پدیدار شدن عجایب از آسمان
و حکم آن اگر در این ماه عجایب از آسمان پیدا شود دلیل بود بر [illegible] مردم
و بیماری بسیار شود و ناامنی ولایت از سبب دزدان و راه زنان و خبرهای [illegible]
بسیار بود و دیگر احوال مردم نیکو بود ان شاء الله فصل دوازدهم در پدید آمدن
تحص در هوا و حکم آن اگر در این ماه تحص از هوا پیدا شود دلیل کند بر خصومت پادشاهان
شاهان با یکدیگر و ملک و خونریختن بسیار بود و فتنه‌ها شود و شکست مردمان بود و ناایمنی
ولایت از سبب دزدان و راهزنان و تشویش رعیت از ظلم پادشاهان [illegible]
فصل سیزدهم در غریدن رعد و حکم آن اگر در این ماه رعد بغرد دلیل کند
بر بیماری بسیار [illegible] از علما گفته اند اگر اول این ماه یا نیمه این ماه بغرد دلیل است
که خیر و منفعت بود و احوال مردم نیکو بود و آخر ماه بغرد نم و باران بسیار بود اما
منفعت کمتر بود و اگر در وقت غریدن ماه زاید النور بود زمستان سخت بود و برف
و باران بسیار بود و کمی شود بود و اگر ناقص النور بود سرما و باد و برف در سال آینده بسیار بود
فصل چهاردهم در جهیدن برق و حکم آن اگر در این ماه برق جهد
دلیل کند [illegible] ولایت مغرب ترس و بیم بود و بیم [illegible] بود از سبب دزدان
و راهزنان و مضرت رسد و در ولایت مغرب از لشکریان و پادشاه [illegible]
بسیار بود فصل پانزدهم در پدیدار شدن صاعقه از هوا و حکم
اگر در این ماه صاعقه از هوا پیدا شود دلیل کند که قحطی در آن سال بود و فتنه و خونریختن بود
خاصه در [illegible] و غم و اندوه و اندیشه مردم بود از پادشاه ولایت فصل
شانزدهم در باریدن باران [illegible] و حکم آن اگر در این ماه باران

[illegible]

بارد دلیل است که از حق تعالی [illegible] رسد و سبب آن دزدان و [illegible] بسیار بود
و بسیار توبه [illegible] نمایند و اگر باران [illegible] و خونریختن و در آن دیار بود [illegible]
فصل هفدهم در باریدن تگرگ و حکم آن اگر در این ماه
تگرگ از آسمان بارد دلیل [illegible] در آخر [illegible] قحطی [illegible] و مضرت بود اگر بسیار
بریزد خوارج پدید آید و بسیاری [illegible] ولایت رسد و بیماری [illegible]
بسیار بود فصل هجدهم در آمدن خاک سرخ از آسمان و حکم آن
اگر در این ماه خاک سرخ از آسمان بارد دلیل کند که در میان مردمان [illegible]
و دعوا [illegible] و مرگ [illegible] بسیار بود و ناایمنی از دزدان و راهزنان در ولایت
[illegible] سرخ [illegible] بسیار بود فصل نوزدهم در باریدن وزغ
و کرم و حکم آن است اگر در این ماه وزغ و کرم از آسمان بارد
برف [illegible] و غلبه و تب [illegible] چون [illegible]
مانند آن [illegible] بسیار کشتی‌ها در دریا غرق شود [illegible]
[illegible] فصل بیستم در حکم آمدن غبار اگر در این ماه غبار صعب
پیدا شود دلیل کند بر بسیاری باران [illegible] و تشویش مردم و خبرهای
[illegible] فصل بیست و یکم در تاریکی [illegible]
و حکم آن اگر در این ماه تاریکی در هوا پیدا شود دلیل کند [illegible] نبات [illegible]
[illegible] طرف جنوب [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] بسیار بود [illegible]
فصل بیست و دوم در وزیدن بادها [illegible] و حکم آن اگر در این ماه باد
[illegible] بود دلیل است بر مرگ [illegible]
[illegible] خوردن [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] فصل بیست و سیم در برخاستن بانگ از هوا و حکم آن
اگر در این ماه بانگ از هوا مسموع شود دلیل است بر مرگ [illegible] و بیماری
گران بسیار بود [illegible] مردم [illegible] ظلم [illegible]

و معاودت و نصرت بسیار روی نماید **فصل چهارم در استماع بانگ از زمین**
و حکم آن اگر در این ماه بانگ از زمین شنوند دلیل کند بر بسیاری [illegible] و طعام
و فنا و بیماری و ضعف و دلیری چهارپایان و مردم [illegible] و غرق شدن
کشتیها در دریا و [illegible] **فصل پنجم در آمدن زمین لرزه و حکم**
اگر در این ماه زمین لرزه بود دلیل کند [illegible] [illegible] کنند و [illegible]
[illegible] و مرگ [illegible] بسیار بود اگر [illegible] زمین لرزه [illegible]
[illegible] دلیل کند زمستان سخت بود [illegible]
[illegible] بسیار بود [illegible] چهارپایان بود اگر [illegible] کمتر [illegible]
[illegible] و حبوبات [illegible] بسیار بود والله اعلم بالصواب **باب دهم در**
کانون اول ماه زمستان رومی [illegible] ماه و بفارسی دی ماه [illegible]
در برج دلو است بدانکه کانون اول سی و یک روز بود و در روز هفتم از دی
[illegible] [illegible] فرد شود [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] آغاز کنند و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و کباب و گوشت [illegible] [illegible] موافق بود [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] در این ماه [illegible] [illegible]
[illegible] اما در این ماه [illegible] [illegible] کانون [illegible]
[illegible] اگر سلخ روز [illegible] بود زمستان [illegible] بود [illegible]
[illegible] بسیار بود اگر سلخ روز [illegible] بود زمستان [illegible] بود
در این سال [illegible] بسیار بود [illegible] تابستان [illegible] بیماری بسیار بود
اگر سلخ روز [illegible] بود زمستان [illegible] و تابستان [illegible]
و در دریاها غرق [illegible] بیماری بسیار بود و اگر سلخ روز چهارشنبه
بود زمستان [illegible] بود و [illegible] بسیار بود و تابستان گرم بود و غله [illegible]
بود و [illegible] [illegible] بسیار [illegible] [illegible] بود اگر سلخ روز
پنجشنبه بود زمستان [illegible] بود [illegible] گرم بود [illegible] بسیار بود اگر
[illegible] روز جمعه بود زمستان [illegible] [illegible] باران بسیار بود و چشم

بسیار بود

بود و چشم درد و کودکان بسیار بود اگر سلخ روز شنبه بود زمستان سخت بود و بیماری
بسیار بود [illegible] [illegible] و تابستان [illegible] گرم و غله و حبوبات
کمتر بود والله اعلم بالصواب **فصل اول در کسوف آفتاب و حکم آن**
اگر در این ماه کسوف آفتاب بود دلیل کند که زمستان سخت بود [illegible]
بود [illegible] [illegible] و مرگ بسیار بود [illegible]
[illegible] بسیار بود [illegible] [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] و [illegible] **فصل دوم در حکم خسوف ماه**
اگر در این ماه خسوف ماه بود دلیل کند بر مرگ [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] بسیار بود [illegible] اگر [illegible]
باران بسیار بود و غله و حبوبات بسیار [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] بود [illegible] مختلف [illegible]
[illegible] کمتر بود اگر [illegible] گرفته باشد [illegible]
[illegible] بسیار بود [illegible] بسیار بود [illegible]
فصل سیم در دایره آفتاب و احکام آن اگر در این ماه دایره
آفتاب بود دلیل کند [illegible] [illegible] بود [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] بود [illegible]
بسیار بود [illegible] منفعت [illegible] والسلام **فصل چهارم در دایره**
ماه و حکم آن اگر در این ماه دایره ماه بود دلیل کند که زمستان
سرد بود و [illegible] بود و [illegible] مضرت رسد [illegible]
[illegible] و نبات زمین بسیار بود والله **فصل پنجم در رویت**
هلال و حکم آن اگر در این ماه هلال [illegible] دلیل کند [illegible]
[illegible] بهار و تابستان گرم بود اگر [illegible]
بود باران و برف بسیار بود [illegible] [illegible]
و غله و نبات زمین [illegible] بود **فصل ششم در [illegible] ستاره [illegible]**

وحکم آن اگر در این ماه ستاره گیسودار از آسمان برآید دلیل کند که مردی عظیم
در ولایتها کی فارس و کرمان بود و دشمن بارگاه [illegible] آن ولایت بود و جنگ و خونریزش
و آشفتگی بسیار بود و اگر جانب مغرب بینند در ولایت ترک [illegible] شهرها
خراب شود و باران بسیار بارد و آب چشمها بسیار شود فصل هفتم در
برآمدن ستاره بزرگ و حکم آن اگر در این ماه ستاره بزرگ بیفکند
دلیل کند بر قحط [illegible] سال و مرگ چهارپایان و پادشاه بزرگ هلاک شود و در
آن [illegible] ستاره آفتاب [illegible] در ولایت [illegible] دراز [illegible]
[illegible] والله اعلم فصل هشتم در برون آمدن قوس و قزح
وحکم آن اگر در این ماه قوس قزح در جانب مشرق پیدا شود دلیل
مرگ بسیار [illegible] و جنگ و خونریزش در ولایت مشرق و اگر جانب مغرب
بینند دلیل کند که در فصل بهار [illegible] بسیار بود و [illegible] نعمت [illegible] بود و بعد از
آن نرخها گران گردد [illegible] و مرگ بسیار بود [illegible]
و مغرب خونریزش و جنگ و آشفتگی بسیار بود فصل نهم در پیدا شدن
حربه از آسمان و حکم آن اگر در این ماه حربه جانب مشرق از آسمان
پیدا شود دلیل کند که غله و حبوبات بسیار بود و [illegible] رعیت بر خداوند
کار آن عاصی شوند و بعد از آن بطاعت آیند و باران بسیار بارد در
ولایت زیادتی رسد والله اعلم فصل دهم در پیدا شدن سرخی
از آسمان اگر در این ماه سرخی از آسمان پیدا گردد دلیل کند که اگر جانب
مشرق بینند جنگ و خونریزش و آشفتگی در میان مردم ولایت مشرق بود و اگر
جانب مغرب بینند آنچه گفتیم در ولایت مغرب بود و نبات زمین و میوه
بسیار بود فصل یازدهم در پیدا شدن عجایب از آسمان
وحکم آن اگر در این ماه عجایب از آسمان پیدا شود دلیل کند که [illegible] نبات
زمین و طعام بسیار بود و [illegible] معیشت کم بود [illegible] تجارت را [illegible] مرگ
چهارپایان بسیار بود فصل دوازدهم در غریدن رعد و احکام آن

اگر در این ماه رعد

اگر در این ماه رعد بغرد دلیل کند که نم و باران بسیار بود و آفت بسیار بود در میوه‌ها و انگور و
زیادتی آبها و چشمها بود و اگر با غریدن رعد برق بسیار بود بعضی حکما گفته‌اند بسیاری
غریدن رعد اندرین ماه دلالت کند بر هلاک پادشاه والله اعلم فصل سیزدهم
در پیدا شدن شخصی از هوا و حکم آن اگر در این ماه شخصی از هوا
پیدا شود دلیل کند که جنگ و فتنه و خونریزش و خصومت مردم و ظلم پادشاه بر رعیت
بود و میر ولایت خراج بسیار [illegible] قحطی و [illegible] طعام
و گرانی نرخها و تشویش [illegible] مردم بود فصل چهاردهم در جهیدن
برق و حکم آن اگر در این ماه برق بسیار بجهد دلیل کند که پادشاه
آن ولایت مردم بزرگوار را هلاک کند و مال ایشان را [illegible] تصرف کند و نبات
زمین بسیار بود و کسب و معیشت کمتر بود و [illegible] در ولایتها [illegible] بود [illegible]
زنان بهلاک شوند فصل پانزدهم در پیدا شدن صاعقه و حکم آن
اگر در این ماه از آسمان آتش بارد دلیل کند که جنگ و فتنه و خونریزش بسیار بود و
احوال [illegible] فرزندان بد بود و در آخر سال بازرگانان را فایده و منفعت بسیار بود
و احوال [illegible] فرزندان بد بود و در آخر سال بازرگانان را فایده و منفعت بسیار بود
فصل شانزدهم در باران سخت و احکام آن اگر در این ماه باران
سخت بارد دلیل کند که زیادتی آبها و چشمها در رودها و شهرها [illegible] خراب شود
و مردم را کسب و معیشت [illegible] و فروخت نیکو بود و رعیت را از پادشاه عدل [illegible]
فصل هفدهم در باریدن تگرگ و حکم آن اگر در این ماه تگرگ
بارد دلیل کند که ظالمان [illegible] بسیار شوند و رعیت را از ایشان زحمت
رسد و بعد از یک سال پادشاه هلاک شود [illegible] در ولایت از
ایشان [illegible] والله اعلم فصل هجدهم در پیدا شدن خاک سرخ
و حکم آن اگر در این ماه خاک سرخ از آسمان بارد دلیل کند که ظلم و
[illegible] مردم زیادت شود و بازرگانان را منفعت کم بود [illegible] فرزندان [illegible]
[illegible] سال پادشاه جنگ و فتنه و خونریزش و آشفتگی ولایت بود والله
فصل نوزدهم در باریدن کرم و وزغ از آسمان و حکم آن

اگر در این ماه گرم و زرع از آسمان بارد دلیل کند که بیماری صعب و مدام پدید آید و دوری بهار
مرگ دختران و بیماری زنان باشد و قسادی بود و غله بود و در این سال [illegible]
شیر و سرد و فربی [illegible] و چهارپایان را ضرر رسد و در ولایت [illegible]
ظلم و تشویش باشد والله اعلم

فصل بیستم در ابر و غبار ضعیف و حکم آن

اگر در این ماه غبار ضعیف از آسمان پیدا شود دلیل کند بر حرب [illegible]
ستم و جور بر مردم و جور [illegible] بر رعیت و خشک سالی و [illegible] نعمت و [illegible]
اما [illegible] بسیار باشد

فصل بیست و یکم در تاریکی [illegible] و حکم آن

اگر در این ماه تاریکی در هوا پیدا شود دلیل کند که [illegible] بود [illegible]
مردم بود و جور [illegible] بر رعیت و [illegible] در این سال بود والله اعلم

فصل بیست و دوم در وزیدن باد سخت و حکم آن

اگر در این ماه باد سخت بجهد دلیل کند که [illegible] بزرگوار در [illegible] گشته [illegible]
و [illegible] را [illegible] بر بندد [illegible]

فصل بیست و سیم در استماع بانگ از هوا و حکم آن

اگر در این ماه بانگ از هوا شنیدند دلیل کند که [illegible] فتنه و [illegible] بود [illegible]
و جور و ظلم ملوک بر رعیت بود از لشکریان مردم رنج [illegible] بسیار رسد

فصل بیست و چهارم در بر خواستن بانگ از زمین و حکم آن

اگر در این ماه بانگ از زمین بشنوند دلیل کند که خصومت ملوکان با یکدیگر [illegible]
و فتنه و خونریختن [illegible] ولایت بود و [illegible] آتش [illegible]
بازرگانان بود [illegible] امنی پدید آید و احوال مردم نیکو بود

فصل بیست و پنجم در آمدن زمین لرزه و حکم آن

اگر در این ماه زمین لرزه بود دلیل کند که امیران بر پادشاهان خیانت کنند و در میان مردم [illegible]
[illegible] بسبب دزدان [illegible] خیانت بعضی [illegible]
[illegible] مرگ چهارپایان بود [illegible] زمین نیکو بود اگر بوقت زمین لرزه [illegible]
و احتراق [illegible]
زمین لرزه [illegible] طعام و نعمت فراوان بود و غله و نبات زمین بسیار بود و معیشت نیکو بود

اما [illegible] بزرگوار [illegible] باب [illegible] در ماه کانون الآخر میان ترکان و پارسی

بهمن ماه آفتاب در برج دلو

بدانکه کانون آخر [illegible]
[illegible] ستاره [illegible] برآید [illegible] فرو شود [illegible]
[illegible] برآید [illegible] فرو شود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حکما گفته اند که اگر اول این ماه روز یکشنبه بود زمستان معتدل بود [illegible]
[illegible] بسیار بود [illegible] و فصل خزان [illegible] بسیار بود [illegible]
[illegible] بسیار بود [illegible] بسیار بود و اگر روز دوشنبه بود
زمستان خنک و تابستان گرم بود [illegible] فصل خزان [illegible] مردم [illegible]
عارض بود [illegible] و اگر اول ماه روز سه شنبه بود
زمستان سخت بود [illegible] بسیار بود در فصل بهار [illegible] فصل خزان [illegible]
میوه کم بود بیماریها و مرگ [illegible] زیاد بود [illegible] غله و نبات [illegible] بسیار بود
[illegible] و اگر اول ماه روز چهارشنبه باشد زمستان [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] گران [illegible] تابستان [illegible] گرم بود
و در فصل خزان هوا معتدل بود [illegible] غله [illegible]
مردمان زیاد باشد و اگر روز پنجشنبه بود زمستان [illegible] و در فصل خزان هوا معتدل [illegible]
نعمت [illegible] نیکو بود [illegible] فراوان و اگر روز جمعه بود زمستان سخت و سرد بود
و در تابستان [illegible] بسیار [illegible] و مرگ [illegible] بسیار بود و در فصل بهار [illegible]
نباشد و اگر روز شنبه باشد زمستان [illegible] بسیار [illegible] و در فصل بهار [illegible]
بسیار و تابستان و خزان خنک گذرد و باران کم [illegible] غله و میوه کم باشد [illegible]
[illegible] حرارت [illegible] و خراب [illegible]

فصل اول در کسوف [illegible] و حکم آن

اگر در این ماه کسوف [illegible] بود
[illegible] سال و نعمت با برکت باشد در همه شهرها غله ارزان بود [illegible] بزرگوار
[illegible] پادشاه فارس [illegible]
بود و اگر [illegible]

فصل دوم در خسوف ماه و حکم آن اگر در ابتدای ماه خسوف ماه بود دلیل کند که از این
سال نباتات زمین و غله فراوان بود و گوسفند … دولت فارس آخر سال … بود خوردنیها …
بود و میوه … و اگر در نیمه شب گرفته باشد … سبب … زیان کنند و تخم باران بسیار بود
و آب چشمها و نم زمین … بسیار بود و اگر وقت خسوف رنگش خاکستری گون بود …
از … ماه … زیان رسد و مهتران … باشند و اگر … صبح گرفته
باشد … در … بسیار بود و … بسیار بود اما … بسیار بود
فصل سیم در دایره آفتاب و حکم آن اگر در ابتدای ماه دایره آفتاب بود
دلیل کند که مرگ بسیار بود … خوردنیها … جنگ بود و غم …
و بیماری … مردم دیگر … رب … در راه … و ناامنی
راهها … **فصل چهارم در حکم دایره ماه** اگر در ابتدای ماه دایره ماه بود
دلیل بود … آخر ماه … برف بسیار بود … زیادتی آب چشمها …
بهار و نباتات زمین و کشت بسیار بود و مردم را زکام و نزله و … بیماری چهارپایان
… **فصل پنجم در رویت هلال و حکم آن** اگر در ابتدای ماه
هلال راست برآید دلیل کند که نباتات زمین و غله نیکو بود …
… میوه … آفت رسد …
فصل ششم در پیدا شدن ستاره گیسودار و حکم آن اگر در ابتدای ماه ستاره
گیسودار برآید دلیل کند … و آشفتگی و خونریختن بود … مغرب …
… خصومت و دشمنی و خونریختن بسیار بود …
فصل هفتم در ستاره بزرگ … و حکم آن اگر در ابتدای ماه
ستاره بزرگ بیفتد دلیل کند که …
بود … و مرگ چهارپایان بسیار بود **فصل هشتم**
در قوس قزح و حکم آن اگر در ابتدای ماه قوس قزح از جانب مشرق پیدا شود
دلیل کند …
…
…

و مرگ بسیار بود … **فصل نهم در پیدا آمدن حمره و حکم آن**
اگر در ابتدای ماه حمره از آسمان بسمت مشرق پیدا شود دلیل کند که در ولایت
ترک قحطی و … پیدا شود و اگر در سمت مغرب پیدا شود دلیل است که مردی
بزرگوار بر پادشاه خود غلبه کند و ولایتهای او را خراب کند بعد از آن پادشاه
دیگر … پادشاه نیکو بود **فصل دهم در سرخی آسمان و حکم آن**
اگر در ابتدای ماه سرخی بسمت مشرق پیدا شود دلیل کند که … در ولایت مشرق
جنگ و فتنه و خونریختن و آشفتگی باشد و اگر جانب مغرب بود آنچه گفتیم در ولایت
مغرب زمین بود و پادشاهان عدل و انصاف پیشه گیرند و غله و میوه ارزان شود
فصل یازدهم در پیدا شدن عجایب و حکم آن اگر در ابتدای ماه
عجایب از آسمان پیدا شود دلیل کند که زنان آبستن بچه اندازند
و مردمان با یکدیگر جنگ و خصومت کنند و اهل تجارت را خسارت مال
بسیار بود … **فصل دوازدهم در نمایان شدن شخص از هوا**
اگر در ابتدای ماه مانند شخص از آسمان یا هوا پیدا شود دلیل کند که در زمستان …
و … طعام و آشفتگی ولایت و ترس و بیم بود … پادشاه …
و ولایتها خراب شود … مردمان … **فصل سیزدهم در**
غریدن رعد و حکم آن اگر در ابتدای ماه رعد بغرد دلیل کند
که جنگ و خصومت و خونریختن بسیار بود و آشفتگی ولایت و غم و زلزله بود
و اگر ماه ناقص النور بود چنانکه گفتیم در سال آینده خواهد بود اما آخر سال باران
و صلاحیت … **فصل چهاردهم در زدن برق و حکم آن**
اگر در ابتدای ماه برق بدرخشد دلیل کند که آشفتگی و غم و خونریختن در ولایت
مصر و بابل … بسیار بود و زیادتی آبها و چشمها و غله و نبات زمین بود
و زمستان مرگ و بیماری بیشتر بود **فصل پانزدهم در پیدا شدن**
صاعقه و حکم آن اگر در ابتدای ماه صاعقه از هوا پیدا شود دلیل جنگ
و خونریختن باشد و خصومت پادشاهان با یکدیگر بود و ناامنی راهها بود …
بسیار … آتش … گردد و مردم در غم … باشند والله
فصل شانزدهم در باریدن باران سخت و حکم آن

اگر در این ماه باران سخت بارد دلیل کند که مردمان را درد چشم پدید آید و غله و کشت
فراوان بود و اگر باران سخت نبارد مرگ نباتات و بیماریهای صعب بود
فصل هفدهم در باریدن تگرگ سخت و حکم آن است
اگر در این ماه تگرگ بارد دلیل کند بر خیر و برکت و صفا و جمعیت
و قوت بسیار بود و عدل پادشاه بر رعیت بود و انصاف پدید آید
و غله و حبوبات بسیار بود و بازرگانان را از تجارت منفعت بسیار بود
فصل هیجدهم در آمدن خاک سرخ از آسمان و هوا و حکم آن
اگر در این ماه خاک سرخ از آسمان بارد دلیل کند که آفت چهارپایان
و مرگ و بیماریها بسیار بود و اندیشه مردم از جور پادشاه و ناامنی و آفت مردم
بود اما غله و نبات زمین نیکو بود فصل نوزدهم در باریدن کرم
و وزغ و حکم آن اگر در این ماه کرم و یا وزغ از هوا بارد دلیل کند
بر قحطی و تنگی و غم و اندوه و اندیشه مردم و گرانی نرخها و بیماریهای ضعف و جور
پادشاه بر رعیت و مضرت بازرگانان و تنگی معیشت بود [illegible]
فصل بیستم در برف بسیار سخت و حکم آن اگر در این ماه غبار
از هوا پیدا شود دلیل کند بر ناامنی ولایت و آشوب و [illegible] با یکدیگر
و خوردنی [illegible] بسیار [illegible] و معیشت نیکو بود فصل بیست و یکم در تاریکی
بسیار در هوا و حکم آن اگر در این ماه تاریکی سخت در هوا پیدا شود دلیل کند
بر خیر و صلاح ولایت و عدل پادشاهان بر رعیت و کشت و تخم [illegible]
سال برکت و جمعیت پدید آید فصل بیست و دویم در بانگ هوا و حکم آن
اگر در این ماه بانگ از هوا برآید دلیل کند بر آنکه باران بسیار بارد و غله
و نبات زمین نیکو بود و بازرگانان را منفعت بسیار بود و کشتها و درختها [illegible]
فصل بیست و سیم در بانگ برخاستن از زمین و حکم آن اگر در این ماه
بانگ از زمین بشنوند دلیل کند بر مرگ [illegible] و بیماری صعب و غم و
اندوه مردم بود و باران بارد و [illegible] و چشمها [illegible] زمین لرزه [illegible]
نبات زمین بسیار بود و حبوبات و انگبین نیکو بود [illegible]

عدل پادشاه

عدل و انصاف پدید آید فصل بیست و چهارم در وزیدن بادهای
سخت و حکم آن اگر در این ماه بادهای سخت جهد دلیل کند که پادشاه
مغرب لشکر جمع کند بر جای بیگانه بحرب رود و در آن ناحیه لشکر بسیار
هلاک شوند [illegible] قحطی و تنگی پدید آید و رعیت را از پادشاه
مصادره رسد [illegible] اما احوال مردم نیکو بود فصل بیست و پنجم
در آمدن زمین لرزه و حکم آن اگر در این ماه زمین لرزه
آید دلیل کند [illegible] در این سال مردم [illegible] و شدت [illegible]
[illegible] بسیار بود و لشکر جمع آیند اما آخر [illegible] سال
[illegible] طعام بود و اختلاف احوال مردم و [illegible] دزدان و راهزنان بود
[illegible] بسیار [illegible] و باران سخت بارد والله اعلم بالصواب
باب دوازدهم در ماه اسفندارمذ از زمستان بروج فارسی
اسفندارمذ ماه آفتاب در برج حوت است [illegible]
[illegible] روز بود تا [illegible] چهارم بیست [illegible] روز بود [illegible]
[illegible] آیند [illegible] ستاره سعد [illegible]
[illegible] سعد آن سعد [illegible] روز دویم [illegible]
[illegible] باران [illegible] بارد چون [illegible]
[illegible] و چون روز چهارم [illegible] جمره [illegible]
[illegible] روز [illegible] جمره [illegible] قوت آفتاب [illegible]
روز [illegible] زمین گرم [illegible] نبات [illegible]
[illegible] درختان [illegible]
[illegible] ماه [illegible]
[illegible] درختان [illegible] منفعت کند [illegible] گوشت [illegible]
[illegible] نیکو بود [illegible] خوردن نیکو بود [illegible]
[illegible] و جماع [illegible] مردم [illegible]

فصل اول در کسوف آفتاب و حکم آن اگر در ماه [illegible] کسوف آفتاب
شود و دیده گردد در ولایتها قحط و تنگی بود و باران کم بارد و در دریا ماهی و نیم بسیار بود
و مرگ چهارپایان بود و در ولایت فارس خوارج پیدا شود و پادشاه بر ایشان [illegible]
کند و ولایت را خراب کند و در شهرهای آذربایجان جنگ و آشوب و قحط و تنگی [illegible]
مردی [illegible] از خوارج به پادشاهی بنشیند و در ولایت فارس مملکت [illegible]
[illegible] فصل دوم در خسوف ماه و حکم آن است
اگر در ماه [illegible] ماه بگیرد و دیده گردد [illegible] باران بود و [illegible] آبها و [illegible]
کشت و زرع و میوه‌ها و نبات زمین را آفت بسیار بود اگر بوقت خسوف
رنگش خاکستری گون بود در میان کفار و اهل اسلام جنگ و خونریزی بود اگر [illegible]
آن گرفته شود در میان کفار و اهل [illegible] خونریزی بود و [illegible]
و در راه زنان بود و اگر بوقت خسوف رنگش سرخ بود [illegible]
و در ولایت [illegible] شب [illegible]
شود در ولایت مصر خونریزی بسیار بود و [illegible] مردم آن ولایت [illegible]
بسیار [illegible] ولایت کنند اما بر پادشاه [illegible]
اگر زرد رنگ [illegible] کشتیهای بزرگ در دریاها غرق شود و جانوران [illegible]
زیان [illegible] رسد والله اعلم فصل سیم در دایره آفتاب و حکم آن
اگر در ماه [illegible] دایره آفتاب بود دلیل کند که بهاری [illegible]
بود و [illegible] آبها و چشمه‌ها و آب [illegible] بسیار بود و فصل بهار نبات زمین [illegible]
زیان [illegible] عدل [illegible] والله اعلم فصل چهارم
در دایره ماه و حکم آن است اگر در ماه [illegible] دایره ماه بود دلیل کند
[illegible] بسیار [illegible] آبها [illegible]
و چشمه‌ها و غله و نبات زمین بسیار بود و پادشاه [illegible] عدل و انصاف
ایمنی باشد فصل پنجم در رویت هلال و حکم آن است

اگر در ماه [illegible]

اگر در ماه [illegible] رویت هلال [illegible] دلیل بود بر [illegible]
باران و نیم بسیار [illegible] و اگر [illegible]
ابر و باران [illegible] چشمه‌ها و زمین و نبات [illegible] والله اعلم
فصل ششم در بر آمدن ستاره گیسودار و حکم آن است [illegible]
اگر در ماه [illegible] ستاره گیسودار بر آید دلیل کند که مرگ [illegible]
و خونریزی بود [illegible]
و آبها [illegible] و باران کم بود و میوه‌ها [illegible]
[illegible] و موج [illegible] زند و کشتیها در دریا غرق شوند [illegible]
موج دریا کم گردد فصل هفتم در بیرون آمدن ستاره بزرگ و حکم آن است
اگر در ماه [illegible] ستاره بزرگ [illegible] مردی [illegible]
دیگر [illegible] و مردم [illegible]
و معیشت [illegible] فصل هشتم در نمودار شدن قوس قزح و حکم آن است
اگر قوس قزح در [illegible] جانب مشرق پیدا شود ولایت [illegible] ایران و [illegible]
پادشاه [illegible]
[illegible] و اگر جانب مغرب بود پادشاه را دشمن عظیم پیدا شود و باران بسیار بود
و آبها فراوان بود و غله و کشت زمین [illegible] بسیار [illegible] مردمان را [illegible] معیشت
[illegible]
فصل نهم در نمایان گردیدن صاعقه [illegible] و حکم آن است
اگر در ماه [illegible] صاعقه از هوا پیدا شود دلیل کند [illegible] بزرگ بود
[illegible] ولایت [illegible] بازرگانان [illegible]
[illegible] مردم بود [illegible] چهارپایان [illegible]
فصل دهم در باریدن باران [illegible] و حکم آن است اگر در ماه [illegible]
باران [illegible] دلیل کند [illegible]

و بازارها با رونق و معیشت نیکو بود و از پادشاهان بر رعیت عدل و انصاف بود و فر
فراوانی بود والله   فصل یازدهم در باریدن تگرگ سخت و حکم آن
اگر در این ماه تگرگ سخت بارد دلیل کند بر غم و اندوه و اندیشه مردم بود و در
آخر سال قحطی و تنگی بود و از پادشاه بر رعیت ظلم و زحمت بود و غله و حبوبات کم بود
و بازارها با کساد [illegible] و دزدان و راهزنان را زحمت رسد   فصل دوازدهم
در پدیدار شدن خاک سرخ و حکم آن   اگر در این ماه خاک سرخ
بارد دلیل کند بر تشویش اهالی [illegible] بود و تجار را منفعت کم بود و در ولایت
با قحطی و تنگی و سختی بود والله اعلم   فصل سیزدهم در باریدن [illegible]
کرم از هوا و حکم آن است   اگر در این ماه [illegible] کرم از هوا بارد
دلیل کند بر گرانی نرخها و مرگ چهارپایان و بیماری بسیار [illegible]
زنان و کودکان بسیار بود   فصل چهاردهم در [illegible] و حکم آن
اگر در این ماه غبار ضعیف از هوا پیدا شود دلیل کند بر حیله و خصومت مردمان
با یکدیگر و قوت پادشاه بود و ضعف احوال رعیت از جور پادشاه
دور آخر احوال رعیت [illegible] مردم [illegible] ولایت [illegible] والله اعلم
فصل پانزدهم در وزیدن باد سخت و حکم آن است
اگر در این ماه باد سخت بجهد دلیل کند بر پادشاهان که [illegible] کشته گردند
و جنگ و فتنه و آشوب در ولایت بود و [illegible] و بازارها [illegible] فراخ
[illegible] زنان [illegible] بود [illegible] مردم [illegible] نیکو بود والله
فصل شانزدهم در تاریکی بسیار در هوا و حکم آن است
اگر در این ماه تاریکی در هوا پیدا شود دلیل است بر مرگ چهارپایان و حبوبات
زمین و غله زیاد بود و در آخر سال بازارها با رونق و معیشت نیکو بود و مردم
توانگر گردند   فصل هفدهم در جهیدن برق و احکام آن است
اگر در این ماه برق ضعیف بجهد دلیل کند [illegible] بسیار [illegible] والله اعلم

[illegible]

و معیشت مردم خوب تر گردد و پادشاهان مجوس و ملوک ترک و عجم [illegible]
قوم وی خروج کنند و شورش پادشاه در مملکت [illegible] گردد
و ناپدید گردد والله اعلم   فصل هجدهم در غریدن رعد و حکم آن
اگر در این ماه رعد بغرد دلیل کند بر مرگ پادشاه [illegible] و بعضی از بلاد فارس و مردم
عجم و خصومت [illegible] ظلم و جور [illegible] رسد و مردم را [illegible]
خیانت واقع شود و در آن سال [illegible] نیکو بود [illegible]
[illegible] و کسب و معیشت نیکو گردد و همه اوقات عیش و سرور [illegible]
فصل نوزدهم در پدیدار شدن تیرگی در هوا و حکم آن است
اگر در این ماه مانند [illegible] از هوا پیدا شود دلیل است بر قوت [illegible]
پادشاه مغرب [illegible] و ظاهر شدن [illegible] نهانی [illegible]
[illegible] در میان عجم و مغرب [illegible] و ملوک چهارپایان
[illegible] ولایت [illegible] در آخر سال   فصل بیستم در نمایان شدن
[illegible] و حکم آن است   اگر در این ماه [illegible] از آسمان پیدا شود دلیل کند
[illegible] پادشاهان [illegible] با هم [illegible] دشمنی کنند و مردم را با یکدیگر
صلح افتد [illegible] و زرع نیکو بود والله   فصل بیست و یکم در پیدا
شدن عجایب از آسمان و حکم آن   اگر در این ماه عجایب [illegible] از آسمان [illegible]
شود دلیل کند [illegible] بچه [illegible] کنند مردم
با یکدیگر جنگ و خصومت بسیار کنند و [illegible] تجارت را منفعت [illegible] بسیار
[illegible] و [illegible] زنان والله   فصل بیست و دوم در وزیدن
باد سخت و حکم آن   اگر در این ماه باد ضعیف [illegible] وزد دلیل کند
که [illegible] پادشاه [illegible] ولایات [illegible] بازارها
و [illegible] زنان [illegible] مردم نیکو بود والله اعلم

فصل بیست و سیم در اجتماع ماه با زهره و حکم آن اگر در ابتدای ماه با
زهره قرار گیرد زمستان بارانهای سخت و کمی میوه و خبرهای اراجیف و خصومت
پادشاهان مغرب و شرق با یکدیگر و ضعف حال رعیت از بیشتر زیان و
کمی معیشت مردم و ناامنی از طرف شرق و خصومت زنان با مردان کند
فصل بیست و چهارم در اجتماع ماه با زهره و حکم آن اگر
اگر در این ماه با ماه زهره بیش شود دلالت کند بر خشکسال و گرانی و فساد
نباتات پدید آید و خراج بر ملوک و اشغال دلالت کند بر فساد امراء
زنان و اندیشه مردم از انواع فصل بیست و پنجم در حکم زمین لرزه
و احکام آن اگر در اول ماه زمین لرزه بود دلیل کند که قومی از دشمنان
بر دوستان پادشاه شورش کنند و ایشان را قوت باشد هر روز ایشان را بیش
اگر در ماه دوم بیماری بسیار بود اما در آخر ماه حال مردم نیکو بود طعام و نعمت فراوان
شود و در ماه سیم در دولت کفار قحطی و جنگ بود اگر زمین لرزه شب بود دلیل کند که شادی
در جای دیگر باید دید دولت را قوت ... بر خلق ... و غم بود
و مرگ حیوانات اما بهار آنجا و باران بسیار بود و غله و نعمت فراوانی
شود والله اعلم بالصواب باب سی و ششم در حکم ... اول ماه محرم
اگر نوروز روز یکشنبه بود خداوند سال آفتاب بود و احوال پادشاهان بزرگ
نیکو بود و نعمت فراخ و ارزان ... و میوه و انگور بسیار بود و ...
و بیماری فراوان بود و ... فراوان بود و غله نیکو بود و ...
باشد و ... مردم از ... نیکو و زمستان ...
بود ... سلطان ... رسد باب چهارم اگر نوروز روز
دوشنبه بود خداوند سال قمر باشد ... نیکو بود و کارهای مردم با نفع بود
و ... از ... و ... نیکو باشد ... و ...
... فراوان و ... و انگور و ... کم ... بسیار
بود و ... مردم ... بسیار ... و ...

علیم ...

عظیم ... در بهار ... بی هنگام باشد ... و ... کرم و
زنبور و ... بسیار باشد و بیماری زنان و کودکان بسیار باشد باب
باب یازدهم نوروز اگر روز سه شنبه بود باید دانست که خداوند
سال مریخ و طالع عقرب و حال سلطان ... دولت ... نیکو بود و ...
... بسیار و ... مردمان ... گردد و ... بسیار باشد و ...
گران شود ... بسیار بود و تابستان گرم و ... و بیماری و ... کودکان باشد
و زنان ... بد باشند و ... برق کم بود و ...
... و ... برف بسیار بارد و ... برق باید ... نیکو ... و اما
... گران بود ... و ... نیکو بود و ... از آفت ... و ...
... قمر ... حال وی نیکو بود ان شاء الله تعالی باب ... دهم اگر نوروز روز
چهارشنبه بود باید دانست که خداوند سال عطارد است طالع سنبله ...
... بسیار ... و ... گران ... بسیار باشد و بیماری بسیار ... و
... و ... در زمین ... و ... انگور و ... بسیار بود و ...
... و ... مردم ... بسیار ... کمان ... کند
و ... در ... و ... نیک بود ...
... قوم ... بود و ... حال سلطان ... و ...
عاصی شود و عاق شود و امیر ... عاصی شود و ... بیماری
در فصل تابستان ... مختلف ... و ... نیکو بود اما فصل بهار
خشک بود ... مردم ... و ... تابستان ... بود ...
... باب سیزدهم نوروز اگر روز پنجشنبه بود خداوند سال مشتری بود
و حال عالمان و علویان ... و ... خراسان نیک بود
و مردم ... رغبت کنند و ... و ... و نعمت فراوان
بود ... سلطان ... و ... نیکو بود ... بهار
... نیکو بود ... و ... بهار ... و ... تابستان ... بود
... باب چهاردهم نوروز اگر روز جمعه باشد

خداوند سال زهره بود و طالع نیران حمل لشکریان و علویان و زاهدان و قرآن
خوانان و عابدان نیکو بود حمل گوسفند که کارشان با زنان باشد و زنان خوب باشند
و احوال برزگران و جواهر فروشان و نقاشان و خداوند عطارد و پرویز همه را
به بود و نرخها ارزان نبود چه کند که حال سلطان ضعیف بود و در پایان شهر مشغول باشد
مطرب و نکاح و موسیقی عشق بازان بسیار شود و چشم نیز به وقت تابستان
آفت رسد و بیم بود با هیبت همه نیک نبود و زرف و نخ بسیار بود خانه
مردم برافتند و کشتیها به تابستان که بود دیابستان گرم بود و بهار بهار بسیار شود
باب بود و سم اگر بود ابر بر روز شنبه بود باید دانست که
خداوند سال زحل باشد و طالع دلو باشد حال مردم بد باشد و با قحط و انبوه و
گفتگو و اختلاف بود و میان سلطان و رعیت منازعت بسیار بود و یکدیگر
هر دل آید و قصد هلاک یکدیگر کنند و حربها و لشکرکشی بسیار شود و از کوه
به آفت رسد و آفتهای باران بسیار شود و در فصل بهار زلزله بود و در زمین شهر دل
آفت آسمان رسد و سلطان بزرگی بمیرد اگر دارد دست بر دارد همه جهان جنبش
و بیم گیرد و ناحیه عرب بدتر باشد و در زمین ماوراء النهر ایمنی باشد و در ناحیه
عراق باشد اما بدارند اما نرخ و زنبور و کژدم و کیک و وزغ بسیار بود و ولایت
بازرگانان نا ایمن باشد و تا وقت برآید و بیماری و درد سینه و مرگ زنان
و کودکان بسیار باشد و در زمین های مرگ گوسفندان بود و در ناحیه عرب
افتد و بسیاری از مردم کشته شوند از دست عرب را باشد و کو شعبان آفت
آسمانی رسد و آخر سال از جهاکران بود و حرب و جنگ نفت مردم بسیار بود
و جنگ زنان با شوهران بیشتر بود و کار عشق بازان بسته شود و مراد عشق
بر نیاید و تا بستوه بسیار شود و مشغولی مردم خاصه در کوهستان و سینه باد
و در تهیهای ناباید گشت و گنجد نیکو بود و در زمینهای تنکه را آفت رسد و دهستان
قدیم با یکدیگر خصومت نمایند و حال نحال بسیار گردد و در دل مشغولی مردان
از سبب تنگه و آشوب و فتنه از دل بهتر نیکوئی از زوال بود

باب طالع سال تحویل فی شعر این حکیم طالب استیزله فصلها
ذکر کرده است و در این فصل احکامی معتبر است چون بهر کدام برج که
تحویل کند حکم چگونه خواهد بود هر یکی بجای خویش یاد کرده شود نصرهان خداوند
حمل و دلو از خیر و شر و برج در رفت باران و ابر و ملوک و وزرا جمع

صدیق

جمع صدیق از پادشاه و دبیر و خواجگان و امرا و وزیران و دهقانان کوه
نشینان و بازرگانان و عوام الناس و جمله کاران و اصناف کاران از
هر طایفه ترسایان و دهقانان و سلطانان و عمران و جمع صدیق از آنچه
یاد کرده شود و باری تعالی آفریده از آب و چشمه در است و سایر آن

فصل اول در طالع حمل و احکام آن سال خداوند حمل مریخ
مریخ است هر آنکه برج آتشی است و دلیل کند که آن سال تعلق بجنگ
دارد و ترکان و اصفهانیان و لشکریان بقوت باشند و در اسب [illegible]
و خلق در عذاب باشند بازارها را کسب و کار بسته شود و اهل سلطان با قیمت
و زنان با عزت و منزلت باشند و پیوسته میان زنان و شوهران خوش
بود و لشکری از طرف ترکستان بیاید و تهیه بسیار در کرمان آید و اهل کرمان
در بدل باشند و لطف کرمان تنگ و قحطی شود و مرگ ملکات شود و باران
بهار کم باشد و غله کم باشد و کثرت فراوان باشد و جو گران باشد و پنبه
بهانه ارزان شود و جور و ستم باشد و ظلم بسیار شود و نیز ارزان در بدل
و کدورت باشند و اهل [illegible] در بد باشند و وزرا و اکابران خوار شوند
و شیخ را عزت نباشد و جور و ستم باشد و فصل تابستان گرما [illegible] زیاده باد
بسیار بیاید و تجار زیان شود و میوهای کوهستان را آفت رسد و میوه و [illegible]
و نباتات رونق فراوان بود اما اندک سدل شود برای مرو و خرما فراوان
و کردستان را آفت رسد و در ناحیه فارس جنگ بزرگ و از آن پادشاه
راحت رسد و غله کم باشد باران نیاید و خرابی و تنگی باشد در عراق
ایمنی باشد و زمستان گرم باشد و ابر و باران و باد و سیل و تحرک و زلزله
زیاد باشد و اما بیشتر کوهستان و اهل کوه مرد در بد باشند و آب
چشمه زیاد و در زمستان [illegible] باشند و خسوف سدل [illegible] باشند

فصل دوم در طالع ثور و حکم آن است چون آفتاب در طالع ثور
باشد خداوند زهره بود و زهره برج خاکی باشد دلیل کند سال خوش
باشد و خرم و صحیح ظلم باشد و ضعیف در کمیش باشند و زنان از مردان
بقوت باشند و بر دشمن ظفر یابند و خوش راحت باشد و پادشاه عراق
بر رعیت خوش گردد و عجب در میان خلق باشد و کذا زیاد شود و جوانان

صید و نکاح کنند و زنان بسیار زایند و در بر و دریا مسلمان شود و فراخی نعمت باشد و در زمین
و چرند ارزان شود و بهار خرم و تازه باشد و باران بهاری خوب بارد و چهارپایان
بعضی را آفت رسد [illegible] و زراعت نیکو شود و تابستان گرم شود و باد سموم
بیاید و گرد و غبار باشد و نقولات بسیار شود و زمستانی نیکو گردد و میوه فاریاب
و میوه کش فراوان و بازرگانان با برگ و نوا باشند و راهها ایمن باشد و جور و ستم
نباشد و جوانان خوش باشند و هیچ [illegible] نباشد و اما درخت خرما کم بود و باران
بوقت بارد و پیشه‌کاران خوش باشند و اصفهان و کاشان و [illegible] جرجان
خوش بگذرد و قضات را جمع و صلحا را خوشحال و خرم باشند و صلح میان علما
و مشایخ باشد و صیفی نیکو باشد و پنبه و کرباس نیکو گردد و در زمستان [illegible] گردد
و برق و تگرگ باشد و مردم در زمستان آسوده و مرفه‌الحال باشند و آب چشمه‌ها
یکی بدو فراوان گردد و سلامتی عوام الناس باشد فصل سیم در طالع جوزا
سال [illegible] جوزا بود بسیار علامت [illegible] پیدا بود و [illegible] در اراجیف پیدا بود اما [illegible]
ناحیه اقلیم سیم بقوت باشد و اقلیم چهارم در عدل باشند و در ولایت اصفهان
جدال و جنگ باشد و بیماری و آشوب باشد و ابرها و باران بسیار باشد و باران
بهاری کم باشد و کشت غله خوب باشد و اهل قلم در عدل باشند دایم و وزرا خوب
و نیکنام باشند و پادشاه با ایشان در عدل باشد و شاعران و نقاشان
و فقهای آن در اشتغال بقوت باشند و اهل ائمه و قضات بقوت باشند
و اهل صلح میانه حال باشند و نعمت فراوان باشد و بهار میانه بود و پنبه
و کرباس متوسط و رعیت بعضی در عدل باشند و مزارعان و [illegible]
باشند و میانه سادات و اهل قلم جدل باشد و گفتگوی بحث باشد و تابستان
گرم بود و مرگ بهائم باشد در اقلیم چهارم بسیار باشد و عراق و [illegible] و فارس
رنجوری باشد اما علاج پذیر باشد و جمعی [illegible] بعضی در عدل باشند و بعضی [illegible] باشند
و بازرگانان کمتر تردد نمایند و راهها در خوف باشد و زمستان میانه بود
و نقولات و میوه‌جات بقدر ضرورت باشد اما بعضی را آفت رسد
و هنگام خزان باران خوب بوقت بارد و چرندها و شیر فراوان باشد
و خیر و برکت زیاد باشد و تب و لرز و درد چشم زیاد بود و نعمت
[illegible] جو و گندم و حبوبات متوسط باشد و [illegible] بیاید چنانچه خانه‌ها [illegible] بود
و بادهای مخالف بوزد و مال خلایق گفتگو بود و فراق زن و شوهر آشکارا و زمستان
سخت سرد باشد و برف و باران [illegible] بسیار باشد و حبوبات گران بود و نیز

وبا شود و رنجوری از باد و تب گرم شود و غله کم باشد باب چهارم در طالع سرطان
و احکام آن چون طالع سرطان بود آن سال خوش و خرم باشد و خلق در
آبادانی باشند و پادشاه ظفر یابد اما از جانب مشرق لشکر بجنبد و عزم ناحیه [illegible]
کند و مردم خراسان در عدل باشند و عاقبت فرحت یابند و عراقین بقوت
باشد و نعمت فراوان باشد بیماری [illegible] خوش باشد و باران و رعد و
برف بسیار باشد و [illegible] بسیار گردد و چهارپایان فربه شوند و قوت
گیرند و گوسفندان نیکو باشند اما باد و درد [illegible] و [illegible] گرد و لشکر کند
و [illegible] غله باشد و عدل و داد ظاهر شود و وزرا دگرگون شوند از عدل [illegible] باشند
و خبر اراجیف باشد اما قوت حال سادات و قضات باشند و مرادهای
درویشان باشد و منفعت [illegible] عوام الناس همه آن باشد تابستان خوش باشد
و باد و نسیم [illegible] و آبها سرد باشد و چشمه‌ها گشاده گردد و بیماریها بسیار بود صفرا و درد چشم
و درد سر بود اما علاج پذیر باشد و قوت [illegible] و گوسفند [illegible] باشد
خزان نیکو بود کشت و کار بهتر بود و پنبه [illegible] بها بود و [illegible] نیکو و جمعیت
بسیار باشد و خرمای شیرین فراوان بود [illegible] بار و میوه کوهستانات بسیار
باشد و [illegible] خواجگان و اهل قلم نیکو باشند [illegible] بازرگانان خوشحال
باشند و سود کنند و در زمستان سردی باشد [illegible] در دریا [illegible]
افتد فراوان و [illegible] کم باشد و رنجوری [illegible] گرم و صرع و لقوه و [illegible]
باشد و مردم پرهیزکاری کنند چون آخر زمستان باشد خبرها را اراجیف
گویند چنانچه خلق [illegible] والله اعلم
باب پنجم در احکام و طالع اسد و وقایع آن سال
[illegible] حکم آن سال حرب آید و شدت [illegible]
[illegible] باشد [illegible] بسیار [illegible] باران کم بود و [illegible] بسیار فوت [illegible]
باشد و عوام الناس در عدل باشند و ظلم و [illegible] و جور و ستم بسیار بود و [illegible]
[illegible] آشوب باشد و [illegible] بسیار بود و [illegible] کنند و اهل صلح در عدل باشند
و در اراجیف بسیار باشد و از جانب مشرق لشکری بجنبد بقصد [illegible]
و [illegible] مصر و شام کند و آوازه بسیار باشد و راهها ناایمن [illegible]
[illegible] باشد [illegible] در عدل [illegible] گردد

دود و دام و بهایم روی در آبادی نهند و در جانب مشرق زمین باشد و زراعت شتوی
آفت رسد و حبوبات به بها باشد و تابستان گرم بود و مرگ فجاءت و
وبای بسیار باشد و بادهای سموم باید و جمعی خلایق از باد سموم خراب شود و اقلیم سیم
و چهارم و پنجم در ایمنی باشند یعنی فارس و عراق و ترکستان و سمرقند در امان
باشند و بارندگی نباشد و علما و ظالم در عدل باشند و فسق بسیار باشد و آشوب
در خندق باشد وقت قران قرار گیرد و قحط و آشوب نباشد و [illegible]
باشد و خلق زمین کم شود و آب چشمها کم شود و باد فراوان کمتر آید و میوه کوهستان
کمتر باشد و کسب کارها خلل [illegible] بسیار باشد و [illegible] دگرگون شود
و مس و روی فراوان باشد و اما کم بها باشد و زمستان معتدل باشد و ابر
و باد باشد الا باران اندک باشد و نعمت و حبوبات در زمستان بها
باشد و رنجوری کم باشد و خلق بر خوف باشند و قصد اهل اسلام کنند و ظلم شان
نباشد و کفار هلاک شوند و اهل عراق آن سر در زمستان در تنگی باشند و جنگ
و کارزار بسیار باشد و عراق و عراقیان [illegible] عدل رسد و سادات و قضات
و ائمه [illegible] گیرند و مشایخ قوت گیرند و امر و نهی گیرند و کنند [illegible] از سلوک
و شفقت و سعادت ایمن شوند و جهان [illegible] و خیر گردد ان شاء الله تعالی

فصل ششم در طالع سنبله و احکام آن سال است خداوند

سال عطارد [illegible] فلکی [illegible] شوکت و عظمت پادشاه و لشکریان
و وزرا و اهل حال و قلم و [illegible] فقها و روستا و مزارع و مشایخ
و قوت حال علما و قضات و خواجگان و بازرگانان و ملوک
حال ائمه و سادات و بهار [illegible] باشد که ابر و باران بسیار باشد و [illegible]
بود و غله بسیار بود و [illegible] هم [illegible] سیر و سیم در سرد و سیر ارزانی
کنند و جو بود مرغ و طیور زیاد باشد و قرار حال عوام الناس و کسب کار رونق
[illegible] و خبرهای خوش شنوند و قطع دزدان و بدکاران و ایمنی
و قطع طاغیان و عوانان و کردان و خبرهای خوش [illegible] از آن شادی
کنند و مراد حال زنان و اطفال و شاعران و بودن غله [illegible]
یعنی مردم و تابستان گرم باشد و بسیار گرم باید و باران بسیار باشد
و علف بسیار باشد و دزدان و ظلم کمتر باشد و حال زنان خوش باشد و خلق
عوام الناس بسیار باشند و [illegible] گردند و آب چشمها فراوان
باشد و باران بسیار بارد در تابستان چنانکه آب در انبارها و رودها

و مال کم

جرمان [illegible]

و چهارپایان بد باشد و گوسفندان [illegible] گوش و هم ناگفته بد باشد
از جانب گرمسیر و چین باشد فصل قران بدانکه وقت قران هوا سرد گردد
و باران به وقت باید و سبزه فراوان شود و زرع و کشت فراوان از [illegible]
پادشاه اسود که [illegible] بود و آن جانب [illegible] قوت کمتر باشد و طوایف
عرب با طوایف خود جنگ [illegible] و نصرت [illegible] باشند و [illegible]
[illegible] و قلعه‌ها خراب کنند و نخجیر در کوه و بیابان بسیار گیرند
و نرخ‌ها ارزان باشد فصل زمستان بسیار سرد باشد و برف و باران بسیار
بارد و ایمنی باشد و راه‌ها از دزدان و قطاع الطریق ایمن باشد اما خبر [illegible]
بسیار باشد و صحت [illegible] اما در اقلیم ششم و بعضی [illegible]
کنش بود فصل [illegible] ششم در طالع میزان و احکام آن که دارد [illegible]
طالع میزان [illegible] زهره [illegible] با وی [illegible] و فرح [illegible]
و نصرت و دولت پادشاه اسلام و مظفر باشد [illegible] وزرا [illegible]
و قضات و ائمه و علما و [illegible] و عزت خواجه سرایان و خواتون
و بهاری بسیار خرم و خضرا باشد و نصرت و عیش و عشرت باشد و باران بهار
به وقت آید و بسیاری [illegible] در میان خلق و عدل دزدان و بدکاران
و بدفعلها [illegible] دزدان [illegible]
[illegible]
فراوان و ارزان باشد و قوت [illegible] و ناحیه کرمان [illegible]
[illegible] عراق [illegible]
[illegible]
[illegible] استقامت [illegible] کمتر بود [illegible]
[illegible] و میوه فراوان بود و هوا معتدل [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] فصل قران [illegible]
باشد و باران به وقت آید و [illegible] زارعان و قوت [illegible] باشد
و میوه کوهستان فراوان بود و [illegible] بسیار باشد

وصدع بزرگان باشد و در بین صدیع و آوازها و انقلاب با بین آنها پدید آید
و از طرف ویا زمین بود و در فقرا ان بیشتر بیماری لرزان بود و سدل
خفقان باشد فصل زمستان براحت گذرد و نیکو باشد و آب چشمه بسیار شود
و مرده ان فدای باشند و اهل علم و فقها و صاحبان دیوان نزاع باشد
و قوت علما باشد و رفاهیت دراز حاصل باشد و ذلت لشکر و قوت
بارش و ارزانی حبوبات و گرانی جرنی باشند و قوت بیشه کاران در ارایح

فصل هشتم در طالع عقرب و احکام آن سال که در آن جزو طالع بود
طالع سال عقرب خداوند مریخ مثلثه او و حکم آن بود که بر سدل
باشد و قوت ترکمان و جور کردن ایشان و سدل رسانیدن
لشکریان و حرکت کردن بر طرف ترکستان و قوت اهل صدیع
و جنگ و فتنه کردن و خرابی عمارت و یغما کردن و بردن اقلیم سیم
و ناحیه فارس و کرمان و روابط و حرفت و عادت کردن و انقلاب
و انقلاب بودن از حالی بحالی گشتن و بودن زیر پی پالان در بهار ز
و سدل زنان و سلطانان و خواتین و خواجه سرایان و قوت زندان
و نا امنی راهها و عوانان ظالم و سدل مزارعان و پریشانی دهاقین
و بدی بازارها و خونریختن و قتل بسیار و سدل اهل شایخ و فتنه و
فساد در میان ملوک و حبوبات متوسط و نرخها ترقی نماید و هلاک
تابستان و بیدت بسیار گرم باشد و با سموم باید و گرد و غبار در هوا
پیدا شود و قوت بازارکانان باشد و سدل اهل زراعت و نرخ طلا کم بود
و وقت میوه رسد و اهل علم در سدل باشند و زنان باشد و زنبور
و ملخ بسیار شود و در بعضی ولایتها نقصان زراعت و مرگ باشد
در بعضی ولایت فصل در فقرا ان و بیکسه تا خوش باشد و سدل
صندوق باشد و گزنده بسیار باشد و اکثر بعضی جزها و میوه گوشت ن
باشد و اهل خشم بقوت باشند و جهارپایان نقص تمام رسد و طبیعه
سبب رنجید و در آخر سال حبوبات فراوان باشد اما متوسط باشد و صندوق
و عوام اهل بیشه کاران در سدل باشند و خواجگان دیوان بعضی
در سدل باشند و بعضی در کار باشند و بعضی معزول شوند و در امرا ترک
در رنج و بقوت باشند و باران در فصل خزان باید و فصل آب در آخر ربیع

عقرب باشد و باران باید و با شدت کند و در آخر خزان بهمن باید و فصل زمستان
و ... کند سرد و سخت و باران فراوان باید و برف بسیار بود
و خانهای کهن را ویران کند و چشمها کم باید و در اواخر زمستان ماه تازه
باشد و زلزله سخت باید و حیوانات فراوان کنند و حبوبات میانه باشد و گوشت
گران شود و جرب کم بود و فراوان بود و رنجوری زیاد باشد
و استسقا و پشت آماس کند و مرگ در آن نباشد و استیم

فصل نهم در طالع قوس و احکام در آن سال جزو خداوند
مشتری مثلثه او آتشی است دوازدهم و کند
باشد و قرار کن بود از خوف دشمنان و قرار حال
سادات و قضات و علما و قرار حال اقلیم سیم و چهارم و قوت
کردن ولایت عراقین و قوت بزرگان و علما و ایمنی راهها
و سدل اهل فسق و قوت اهل قلم و صاحبان دیوان
و ایمنی باشد و در حس و ارزانی
حبوبات و فراوانی و گوشت و بهاری خرم
و بر باران فراوان و شکوفه باد
و خوشی بازارکانان و قوت خواجه سرایان و آبادانی مساجد
و قوت دین و قطع فسق و فجور و سدل دزدان و
بدکاران و ایمنی راهها و آبادانی بازارها و نیکوئی راهها
حال اهل علم باشد فصل تابستان
تابستان گرم باشد و فراوانی و ارزانی
وزرا و سدل ترک اهل کوه
نشینان و خیرات و بیماری ترس و قحط
خشم و فصل خزان خزان
خوش شود و باران بارد و نیکوئی حبوبات ارزان
باشد باشد و میوه فراوان باشد فراوان
و لرزان صندوق باشند و در در کارها باشد

و عدل و انصاف و راستی آوازه دارد و احتشام در حال باشند و قوم [illegible]
از همه ظلمها ایمن باشند فصل زمستان [illegible] کند و [illegible] بارد و چشمها باشد
و برف باران زیاد بارد و [illegible] آشفته باشد و [illegible] شاهد و بحار
و رنج از زرها گرم شود و در مفاصل [illegible] پهلو و بازو [illegible] باشد و چهارپایان
زیاد و نرخ برنج و نخود و گندم ارزان باشد و گوشت [illegible] کم شود و [illegible] بها
بسیار و گرما بس و کسب پیشه کاران کم شود و حال آن [illegible] باشد و ظلم
نباشد و زنان و خاتونان در عیش مراد باشند و در آخر سال آوازه لشکری با
از مشرق اما قوت نداشته باشد   فصل [illegible] در طالع جدی و احکام
آن سال است   خداوند سال زحل است و مثلثه خاکی بر قوت و [illegible]
و استقامت حال او و لی اندک [illegible] باشد و [illegible] دشمن [illegible]
دفع جمعی دشمنان که آهنگ قصد او کنند و دشمن او [illegible] نگون گردد و [illegible]
کنند و مملکت برقرار ماند و عافیت [illegible] خالی باشد اما در میان اهل قلم
و وزراء گفتگوی باشد و با خصم بیرون آیند و زحمت و [illegible] جمعی از اهل
قلم [illegible] فصل بهار [illegible] بهاری خرم و ابر و باران بارد و اهل [illegible]
خوش شوند و [illegible] نیکو بود و اهل [illegible] نیکو بود
و اهل [illegible] اطراف [illegible] گفتگو [illegible] غارت بود و در بهار رحمت فراوان
بود و جو و گندم ارزان و [illegible] میانه باشد و آفت گوسفندان باشد
و علف کم باشد و در طرف دریا و کشتی در خطر باشد و بازرگانان [illegible]
بود و چهارپایان هم نیکو شود و [illegible] باشد   فصل تابستان [illegible]
گرم باشد و بادهای مختلف باید و غبار در هوا پدید شود و در تابستان [illegible]
و روغن فراوان باشد و [illegible] با قوت باشد و [illegible]
و گرما بس ارزان باشد و مخالف باید و [illegible] زبان بد باشد و اهل قلم ظلم [illegible]
[illegible] در بیت [illegible] عدل باشد [illegible] ضرر [illegible]
و میوه جات فراوان و جمعی از اهل عمال و عوانان عزل شوند [illegible]
از آنها [illegible] عذاب گرفته شوند و عاقبت شخصی از عوانان و ظالمان
نیست شوند و خلق خرم باشند و اهل سادات و قضات و علما [illegible] باشند
[illegible] طرف پادشاه [illegible] فصل خزان سرد باید و [illegible] کار باشد
و بادام و گردو و میوه کوهستان را آفت رسد و بادی بوزد که [illegible] خشک و خراب شوند

وبعضی

و بعضی که [illegible] کوه باشد بقوت باشد و هیچ آفت با بهار رسد و [illegible] صیفی را
اندک آفت رسد و آوازه لشکریان در آخر آن از جمعی [illegible]
[illegible] بیرون آید و قصد پادشاه کنند و ظفر یابند و حال دیگرگون گردد و جمعی
[illegible] بعضی غارت کنند و فتنه و خون ریختن باشد   فصل زمستان
[illegible] باران که در ماه [illegible] باران [illegible]
باران بارد در میان فصل کم باران بود اما در آخر [illegible] باران و در
[illegible] باشد و باران و سیل کمتر شود و عدل و راستی باشد و رعیت خوش
باشد و ظلم کم باشد و زمین را آبها باشد و اهل قلم در خوف باشند از طرف
پادشاه و عوانان [illegible] باشد و نرخها متوسط باشد و [illegible] بازرگانان [illegible]
و ارزان باشد و [illegible] بسیار باشد و بیماری هم زیاد ولی ارباب
گرمی [illegible] و بعضی از پیران را مرگ مفاجات باشد و [illegible]
[illegible] بعضی دیگر را عدل رسد از جانب وزرا و اهل قلم و [illegible]
فصل [illegible] در طالع دلو و احکام آن سال است   خداوند سال
سال دلو زحل [illegible] باد و قرانات [illegible] چون سال دلو [illegible]
پرآشوب و پادشاهی برقرار باشد و رعیت در تشویش باشد و وزراء و [illegible]
باشند و بادهای مختلف و باران بهاری بسیار باشد و آفت [illegible] از طرف [illegible]
و بعضی از ولایات خرابی درختها و گرانی حبوبات و قوت گرفتن عوانان
و ظلم بسیار باشد و [illegible] از طرف لشکریان
و تمام [illegible] باشد و چهارپایان گران و [illegible] و گرانی [illegible]
و در بعضی از ولایات بیماری و [illegible] زنان [illegible]
و مختلف بودن دریا و غرق شدن کشتیها و [illegible]
[illegible] بازرگانان [illegible] راهها و قوت دزدان [illegible]
[illegible] و توبه کردن اهل فسق و [illegible]
فصل تابستان [illegible] گرم و [illegible]
قضات و سادات و ائمه [illegible]
در هوا بسیار باشد و [illegible] باران در تابستان و ارزانی گوشت و پنبه [illegible]
[illegible] بودن لشکریان در راهها و قطع [illegible] ظالمان از جور و ظلم
و قوت [illegible] از طرف پادشاه و وزرا [illegible] باشند

ارزانی حبوبات میانه بود و قوت اهل صلاح باشد فصل قران دیگر که در
وقت قران باد بسیار باید و باران بوقت بارد و پادشاه از روی عدل
روی در جانب شرق کند و بر دشمن ظفر یابد و نرخهای حبوبات بر بها باشد
و نیز ثنی متوسط باشد و چرپا نزول کند و کار پیشه‌کاران نیکو شود اما از جهت
ظلم پادشاه در تنزل باشند و حال ادارت و قضات و ترسا قوی باشد
و حال مشایخ در راست و دهاقین و حشام در تنزل شوند و خرابه بسیار
و بازارگانان از زدواق در تنزل شوند و اهل قلم در تنزل رعیت
رعیت کوشند و بعضی از رعایا چیزی دفع کنند و حال عوامان
دیگر کند برقوت و تا ایشان را تنها و سرگردان باشند و سرگردان شران
اهل دریا فصل زمستان دیگر کند برقوت سرما و باد و باران و برف و بید
و حال پادشاه و وزرا دیگر کند بر استقامت و مدلول قوت و ظفر یافتن
بر دشمنان بود میانه زمستان شخصی ناگاه ادعائی کند و فتنه در عالم
بیچرد و نرخها گران و نایاب گردد و بسیاری در رنج و دیوان باشند ملازم لشکر
هلاک شوند و لشکریان در تنزل باشند و بعضی متفرق شوند و قلعه‌ها استوار
بهار حشام داکرلو بار قوت گیرند و مدلول اهل سپاه باشد و پیشه‌کاران
در تنزل باشند و رعیت ملامت کنند و هم دریاها در تند ظلم و انقلاب باشد
و اهل کشتیها خود کهنه دشمن نمایند و باره دیار اصل کند و انقلاب لشکر از
مکر و عذر و حیلت دگرگون شود و جمعی از اهل کرمان از عدل سود چنانچه
فتنه و خونریزی باشد مکر پاس در حرت ملته ارزان باشد و اهل فهم در تنزل
باشند از بار حرارت و درکوری آنکه باشند والله فصل در تقسیم
در احکام سال حوت در طالع حوت هر آنکه خداوند سال اگر
حوت به مثلثه آبی دیگر کند بر شوکت و عظمت پادشاه اسلام و پناه
و ظفر و نصرت و قوت و مدلول دانش و بر دشمن ظفر یابد و متعهد کرد و عدل و انصاف

کرمان

کمتر شدن در بیت بخور و دشمن و نظر عنایت کردن و مرد رعایا و دولت و زر
وزرا و صاحبان دولتان داشتی و قوت رعایا در فصل بهار دولت
بازار بهار و قوت کتش شعر و نیکوی حال قضات کلاه دادن خواص
کلان و نیکوی حال بازرگانان و ایشان را بها و بد حالی زندان و تنزل
عوامان و دگران خزان سلاطین و زندان و فاسقان و نیکوی حال
احشامیان و قوت حال لشکریان و ارزانی حبوبات و ارزانی جو و گندم
و شیر ثنی و چرپا و نیکوئی حال اقلیم چهارم و هم ملازم حدر ظلم ایمن بود حال
پیشه‌کاران تقوت و قدرت باشد و کسب نیکوئی به قصد با استیلا
دیگر کند بر نیکوئی حال پادشاه و هم و قوت و قدرت و نصرت دو
پادشاه و اقلیم سیم و هم بود از جمله دشمنان و تهمت جو و گندم و وزیران
و کارکنان دیوان با قوت باشند شیر ثنی و گوشت و چرپا فراوان
و ملازمان باشد و سینه دگر اهل زراعت باشند حور اقلیم اول با کمال نرخها گران
گردد و چارپا با تکلیف رسد و اهل اقلیم سیم تقوت باشند در ملت
و اهل نیز ارغوان خرمال مالکوده باشند و اهل کوهسار نیکو شود و میوها فراوان
ولایات باشد و قضات و علما و اهل علم و سادات را حال نیکو باشد
و اهل دهقان و متنب نیز باشند و اهل روستا و مشایخ را اندک سیلی رسد
اما باز تقوت آیند و سادات کاروانان نیکو باشند و نوازش باشند ارباب
پادشاه و ضد دین بهم را بابک ملازم و رواج دین بهم را بر دفع شریعت
مطهره و ایشان کیا تباهی فصل قران و دلالت کند که فراخی خوش باشد
کمتر اعتدال باید و در ریاسات دگر باس ارزان بود و حقیقی تقوت باشد کنون
کوهستان فراوان باشد در حشم قحط و بسیار دهر دو حال نیز دهقانان
گردد حبوبات فراوان ارزان و امنی راهها و نیکوی احوال باشند

و نکاح زنان بسیار کرده و خرمی و عشرت و مسرت و دعوت میان خلق
بسیار باشد و امانات طرب خوشحال باشند و سلطان کارشان نیکو بود و [illegible]
مشغول کار و پیشه خود و مردم در سماع و دعوت میان مخلوق فراوان
باشد و جمعی از جوانان و بدکاران را بدل و رنج رسد و قتل جمعی از
این قوم بود   فصل زمستان ولادت شماره زمستان بسیار سخت باشد
و باران و برف بسیار بارد و زلزله خانه‌های کهن را خراب و ویران
و منهدم سازد و پادشاه بلند همت و برقرار باشد و قیمت ارزاق فراوان
و متوسط بود و [illegible] و روغن چراغ متوسط باشد و زارعان و زراع
آنها خوش باشد و زراعت و عمارت بسیار باشد و [illegible] باشد
و اهل قلم [illegible] خواست کنند و جمعی [illegible] دل شوند و جمعی [illegible] باشند
و فوت [illegible] و علما نیکو بود و [illegible]
[illegible] گویند [illegible] و آخر سال [illegible] باشد
و خبرهای تازه بگویند و اما هیچ نترسد و تشویش نداشته باشند والله اعلم
مقصد دویم در اختیارات ساعات جهة مهمات متعدده
و آن مشتمل است بر سه فصل اما فصل اول در دانستن موضع
موضع شمس و قمر از بروج اثنی عشری و آن موقوف بود بر دانستن
موضع قمر از بروج اثنی عشر و آن موقوف است بر دانستن موضع الشمس
پس از آن ناچار شد از تقویم اگر موضع شمس و قمر و موضع [illegible] را از عدد
روزهای [illegible] و در هر برج توان دانست و آن از آن [illegible]
[illegible] مضبوط شده بحساب جمل ترتیب بروج ابتدا در نوروز
جدولی که نحو این جدول است   لا لا و لب لا و لا [illegible] است
۳۱ ۳۱ ۳۲ ۳۱ ۳۱ ۳۱ ۳۰
[illegible] مشهور گفته است   موضع قمر را در بروج [illegible]
۳۰ ۳۰ ۲۹ ۲۹ ۳۰ ۳۰
متعدد بیان کرده‌اند و آنچه از آن اشهر و اسهل است آن است
که از این قطعه [illegible] هر چه از ماه شد مثلی کن
هیچ دیگر فزای بر آن   پس به هر پنج از آن نشانه شمس خانه گیر و جای
ماه بدان   آنچه از پنج کم بود بزن   در پیش آنکه برج میدان [illegible]

از ماه [illegible]

مراد از ماه عربی است و درجه [illegible] از پی یکدیگر است و اگر پنج دیگر
بیفزایند دور حساب از ماه بعد برج شمس ابتدا کنند نیز درست است
بلکه اسهل و [illegible] آن است   فصل دویم   در شیخ ابو علی سینا [illegible]
[illegible] از ماه هر آنچه برود همچنین کن   پس به هر پنج دیگر را [illegible] کن
از خانه شمس طرح یکی سی سی   میدان و درجات [illegible] همچنین کن
و قاعده دیگر آنچه خواجه نصیر الدین طوسی نوشته است   [illegible] کن
آنچه از ماه برود بشمار   هر یکی را دوازده انگار   پس از آنچه طرح
سی سی تا بدانجا که مقصد است رسی   چون بدانجا که آفتاب است
از دویم خانه ابتدا کن راست   فصل سیم در اختیارات مهمات
بحسب بودن قمر در بروج اثنی عشری   و از آنجا که علامه
طوسی رضی الله عنه در این باب مذکور کرده استفاده میتوان نمود
اگرچه استیفای مهمات بدان نشده لیکن [illegible] آن بحسب
تیمن و [illegible] حفظ و دوری از خطا اولی است از [illegible] در تقدیم
[illegible] این کار ثبت میکنند و مع ذلک ثبت آن جدا اول [illegible]
[illegible] بعد از اتمام کتاب میکنیم تا هر که استیفای مهمات نیز خواهند
در آخر نسخه [illegible] رسم نموده باز رجوع میکرده باشند و آن [illegible]
در جزو دیگر نوشته خواهد شد ان شاء الله تعالی و توفیقه   طول سال شمسی و قمری
سال شمسی که سیصد و شصت و پنج روز و [illegible] است و سال قمری سیصد و
پنجاه و چهار روز و [illegible] ساعت و چهل و [illegible] دقیقه است [illegible]
شرح فتح کتاب است   زهره و مریخ [illegible]
[illegible] را با هم یکدیگر افتد از تسدیس و تثلیث و تربیع
[illegible] فتح الباب گویند و دلیل است [illegible]
[illegible] و [illegible] را همچنین بود و آفتاب در [illegible]
و زهره را در زمستان دلیل برف و باران [illegible]
[illegible] در تابستان دلیل [illegible] باشد و هر وقت که قمر [illegible]

با مریخ و مشتری اتصالی باشد دلیل قحط بود و عطارد را با زهره اتصالی که با مریخ
و مشتری بود یا با آفتاب دلیل بر افروختگی هوا باشد در برج آتشی بعینه هوا بود
دیگر مفتح الابواب قمریست و او آنچنان باشد که قمر از کوکبی باز
گردد و بکوکبی باز پیوندد که جوا نهار او بر آن کوکب بود بر یکدیگر بود
آن را فتح باب قمری گویند چنانکه از عطارد باز گردد و بمشتری پیوندد
و از مشتری باز گردد و بعطارد پیوندد و از مریخ بزهره و از زهره بمریخ و از زحل
آفتاب ملازم یکدیگر اینها را فتح باب گویند چون آفتاب
در برجی باشد و او در مقابل آن برج باشد این اتصال را مقابله خوانند در حجم
استطلوع استقبال نیز گویند مثلاً چنانکه آفتاب از برج حمل ده درجه
قطع کرده باشد این را استقبال گویند و استقبال ماه همیشه در برج هفتم بود
هفتم آن برج باشد که آفتاب در آن برج بود و این استقبال را اگر
سیزدهم ماه عربی گویند یا پانزدهم و لبود چنانچه هر چهار سال شمسی یکروز
زیاده میشود چنانکه هر صد و بیست سال یکماه را کبیسه زند چنانکه [illegible] و هشت سال اکنون
تا اول ماه مرداد ماه قدیم روز جمعه آفتاب در برج حمل [illegible] که
مرداد ماه میان بهار باشد ربیع که آفتاب [illegible] باشد در برج حمل باشد
که آفتاب نیم روز دراز باشد [illegible] برجی باشد که هشت و نه روز دراز باشد
اینک حد ماه آخر بود شمسی است و برین حساب پنجره و شش ساعت از
دوازده ماه بروج در حرکت شمس از برجی به برجی جوزا و جوزا
سی و دو [illegible] حمل و ثور و شیر با سی و یکی دلو و میزان حوت و
عقرب سی [illegible] و قوس و جدی با کم [illegible] طلوع بروج
و ساعات شمس مفصل گوئیم و مجمل نیز بر داریم مجمل آن این است [illegible]
شعر سال کردیم [illegible] طالع زایچه [illegible] بود هر یک دارای
چه قدر استقامت دلالد ضب اک. ایی ال
بطب حمک ور یک هدیل
جوزا و جدی ۲ ساعت — ۱۳ دقیقه

دو ساعت دی

دو ساعت و بی دقیقه عقرب و [illegible] ساعت و بیست دقیقه قوس و سرطان [illegible]
مب دقیقه حمل و حوت یکساعت و بیست دقیقه ثور و دلو یک ساعت و [illegible] دقیقه
جوزا و جدی دو ساعت   ابجد هوز حطی کلمن سعفص
قرشت ظظغ   هر روز از ماه قدیم سال شمسی است و از ماه عربی
سال قمری است   در وجوه قرانات   هر چه در عالم سفلی افتد
از کون و فساد از اثر قرانات بود که کوکب علوی را یعنی
زحل و مشتری را از مقارنه یا بوجهی دیگر پدید آید و آن قران اگر از حد
با شر الطلوع آید پس در ظهور هر ماه این دو کوکب با یکدیگر گرد آیند ببینند
تا کدام قوی تر آید آن در جهری که در خانه یا شرف یا در [illegible] طالع
یا در اوج مستقیم باشد یا در مثلثه یا در حد و وجه خود بود و قسمه [illegible]
دارد پس اگر زحل قوی تر باشد شر و فتنه پدید آید و اگر مشتری قوی حال بود
و بر قدر مزاج خیر و خوبی پدید آید فعلها [illegible] مستعد تر بود و بر قدر مزاج [illegible]
کوکب آن در سعد و نحس و سعادت و نحوست پدید آید اما مقارنه [illegible]
دو کوکب [illegible] مقارنه دو [illegible] افتد در [illegible]
[illegible] سال این را قران الاکبر گویند و این قران دلیل کند بر
انتقال [illegible] دولتها و نقل ملک و ملت و [illegible]
و مقارنه چهارم زحل و مشتری بود [illegible] مثلثه از این چهار مثلثات آتشی
و ارضی و هوائی و مائی و این قران در مدت [illegible] و چهل سال
اتفاق افتد و این را قران الاوسط گویند و این قران دلیل کند بر [illegible]
دولتها و مثال این قران چنان بود که مشتری و زحل در برج آتشی
قران کنند دوازده بار در مدت دویست و چهل سال بعد از آن
رسید آن زحل و مشتری بمثلثه خاکی باشد در این مثلثه [illegible] بار قران
کنند و در مدت دویست و چهل سال و بار دیگر قران زحل و مشتری در مثلثه
هوائی باشد و [illegible] بار قران کنند در مدت [illegible] و چهل سال باز
[illegible] انتقال کند بمثلثه آبی و آنجا نیز قران کنند [illegible] بار قران

کنند در مدت [illegible] چون از این مثلثه با تمام شود مدت
[illegible] و شصت سال مانده باشد پس بار دیگر قران با اول مثلثه
آتشی در آید قران سیم آن است که زحل و مشتری بیکدیگر رسند اندر هر بیست سال
یا بیست و یک سال یا نوزده سال این را قران الاصغر گویند و از این قرانات
برکات یا ارزانی نرخها و پدید آمدن خوارج و ظلم و [illegible] و ارزانی
انواعها در بعضی جایگاه و بعضی مردم خاص باشد و یکدیگر قران [illegible]
و مریخ است که در مدت سی سال در برج سرطان اتفاق افتد و این
قران رابع باشد و این مدت [illegible] بد حال باشد و فتح الباب گویند
اتصال هر دو کوکب با یکدیگر و [illegible] ایشان در اتصال یکدیگر باشد و چون
اتصال زهره و مشتری و مریخ و با اتصال عطارد و مشتری با قمر و زحل با شمس
پس اگر بهار باشد دلیل که ده باران [illegible] باشد اگر تابستان باشد [illegible] باشد
اگر زمستان باشد دلیل برف [illegible] باشد و نظر مریخ و مشتری با نظر [illegible] با
آفتاب دلیل [illegible] باشد و نظر زهره و زحل با قمر [illegible] بود
و مریخ در برجهای آتشی گرما [illegible] و باران بود در برجهای آبی و دلیل [illegible]
و تاریکی هوا [illegible] بود و نظر کواکب از برجی به برجی اگر مریخ در برج آتشی باشد
احتراق عطارد دلیل [illegible] بود و الله اعلم و قران رابع [illegible]
[illegible] در برج سرطان واقع [illegible] بد باشد برای آنکه [illegible]
[illegible] سرطان و بال زحل است و هبوط مریخ [illegible]
[illegible] پدید آید و قتال ظاهر شود و بزرگان [illegible]
[illegible] قوت گیرد پس اگر کواکب سعد در حال قران [illegible] طالع
غالب باشند [illegible] و در قران علویین زحل را دلو گویند
و مشتری را سهم [illegible] گویند و چون قران کواکب واقع شود و خواهد
برای احوال عالم را در این مرتب بر طالع قران نگاه کند تا [illegible]
و چون [illegible] طالع سال را طالع قران گویند و آن برجی که قران
در وی بوده باشد موضع قران گویند پس چون غلبه سعد [illegible] قران [illegible]

[illegible]

و مشتری مستقیم بود اندر آن سال فراخی پدید آید و چون که نحس دلالت دارد جور و ظلم و
قحط پدید آید و چون مریخ غلبه دارد کشتن و خون ریختن و سوختن و غلبه دزدان
و لشکر [illegible] و چون غلبه شمس دارد طالع قران قوی بود و کار پادشاهان
و سلطان و شریفان و بزرگان نیک بود و چون غلبه زهره دارد نیک بود
کار زنان و خواجه سرایان و مطربان و بازیگران و چون غلبه عطارد
دارد نیک بود کار دبیران و بازرگانان و بزرگان [illegible] مالدار باشند و چون
قمر غلبه دارد نیک بود کار رعیت و خادمان و چون کواکب با یکدیگر مقابله
دارند پادشاه عادل و با شفقت پدید آید و اگر زحل و مشتری با شمس نظر دارند
پادشاهی [illegible] و نافرمان و ظالم پدید آید و بر مردم رحمت نکند و چون
زهره و مریخ با هم امتزاج کنند زنا و فجور پدید آید و چون مریخ با عطارد
بهم امتزاج کنند غمازان و دروغ گویان را قوت پدید آید و نگاه کن
بطالع قران و موضع قران اگر قران در مثلثه [illegible] باشد [illegible]
قران در شرق باشد قوت اهل شرق بود اگر در مثلثه ارضی بود اثر قران
و قوت اهل قبله بود و اگر در مثلثه هوائی بود اثر قران و قوت اهل مغرب بود
و اگر در مثلثه آبی بود اثر قران و قوت مردم شمال بود و طالب کی کوکبی را
که در حال قران غالب تر است [illegible] و حکم آن [illegible]
طایفه [illegible] بر آن کوکب تعلق دارد [illegible]
بدانکه آفتاب دوازده برج در مدت یک سال تمام کند در هر برجی یکماه
[illegible] قمر دوری در مدت بیست و هشت روز و ثلث روز تمام کند
و هر برجی را در دو روز و [illegible] قطع کند و هر دوازده ماه و نیم چهار [illegible] و نیم راجع
باشد و مشتری دوری دوازده سال تمام کند و برجی را در یک سال قطع کند
دور [illegible] ماه چهار ماه راجع باشد و مریخ روزی دوری در دو سال الا یکماه و نیم
تمام کند و برجی را چون مستقیم [illegible] باشد در چهل و پنج روز تمام کند دور
هر سالی یکماه و نیم دو ماه و نیم را قطع [illegible] و زهره دوری [illegible] سال تمام کند
و برجی را چون [illegible] مستقیم رود در مدت [illegible] روز تمام کند و دوری
سال [illegible] ماه و نیم و چهل و پنج روز راجع بود و عطارد دوری [illegible] یک سال تمام کند

تمام کند و برجی را چون سبک رو مستقیم باشد در نه روز تمام دور سه ماه است و شش روز
هست و دو روز راجع باشد رأس و ذنب دوری در مدت نوزده سال
تمام کنند و برجی را در یک سال و نیم ماه تمام کند اما کواکب ثابت دوری
در بیست و چهار هزار سال قطع کنند و برجی را در دو هزار سال قطع کنند
و دیگر آنچه در مدت شصت سال قطع کند و بدانکه از آنجا که [illegible]
که فرو شود [illegible] هزار و دویست فرسنگ است و زمین را دور کنند [illegible]
[illegible] و سیصد فرسنگ است و تمامی زمین [illegible] هزار فرسنگ است و زمین و چهار هزار
فرسنگ [illegible] است جمعاً نود و شش هزار [illegible] است و در مقابله قمر با شمس [illegible]
آفتاب در برجی باشد و ماه در هفتم آن برج باشد آنگاه مقابله گویند و تثلیث قمر
با شمس [illegible] آفتاب در برجی باشد و ماه در پنجم آن برج باشد آنگاه تثلیث گویند
و تسدیس قمر با شمس [illegible] آفتاب در برجی باشد و ماه در سوم برج آن باشد
[illegible] تسدیس گویند و تربیع قمر با شمس [illegible] که ۴ برجی
باشد و ماه در چهارم آن برج باشد آنگاه تربیع گویند [illegible]
بزرگترین اجرام در فلک [illegible] است و [illegible] شصت و شش [illegible]
باز [illegible] زمین است و زمین [illegible] و یک [illegible] سدس [illegible]
و مشتری [illegible] چهار [illegible] زمین است و زمین [illegible] چهار [illegible]
مثل [illegible] زهره است و زمین [illegible] هزار [illegible]
عطارد است زمین [illegible] قمر است
والله اعلم بالصواب بحق [illegible]
تمام شد این کتاب [illegible]
[illegible] ۱۳۲۳ [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible] درخانه مریخ [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible] جامه [illegible]

الثور

ماه چون در ثور [illegible]
تخم افکندن [illegible]
خوشتر [illegible]
[illegible]

الجوزا

چون بود در برج جوزا [illegible]
[illegible]

السرطان

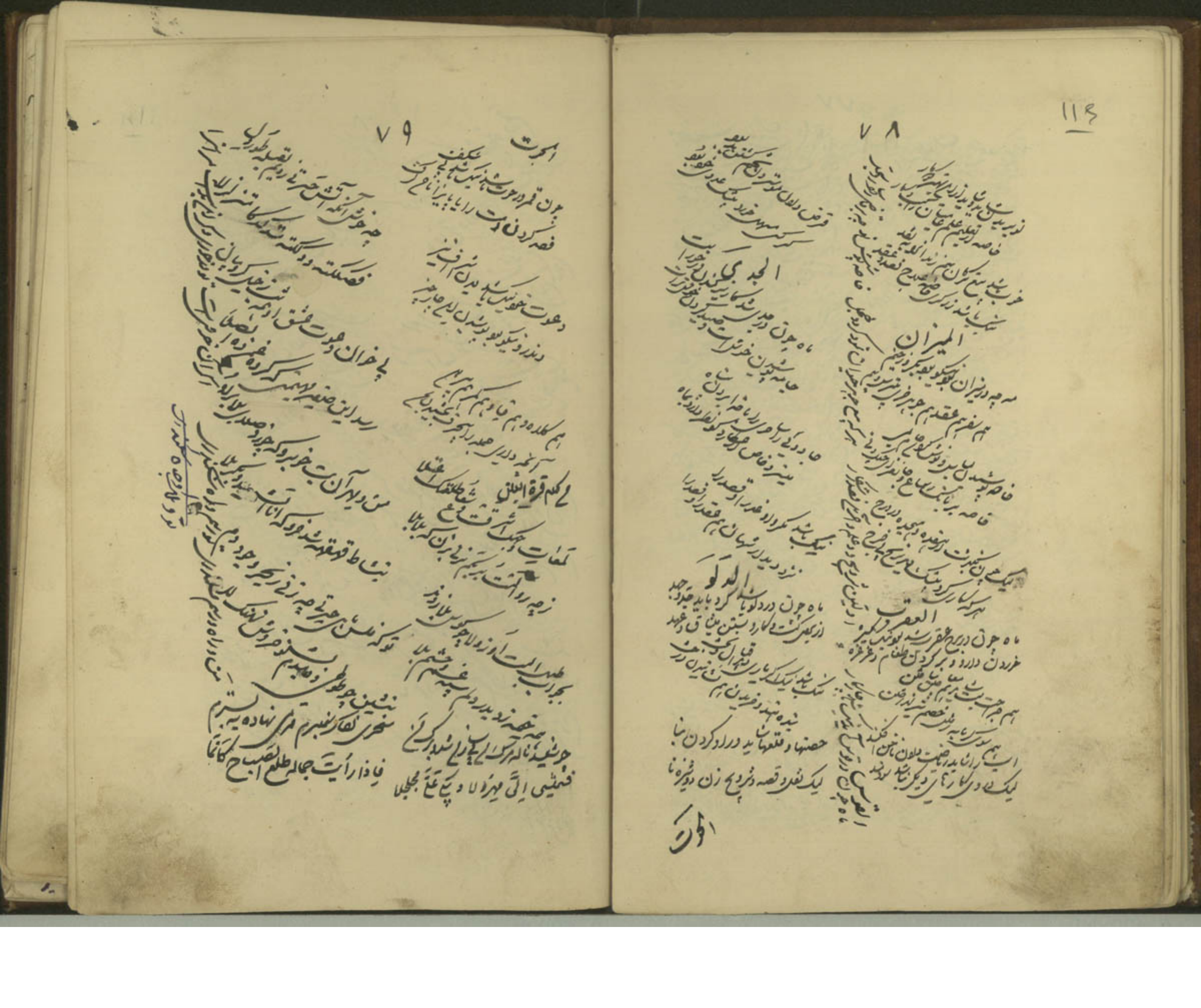
ماه در برج [illegible]
[illegible]

الاسد

ماه [illegible]
[illegible]

السنبله

[illegible]



المیزان

الجدی

العقرب

الدلو

الحوت

گر آن ده که تشنه لب است بشنود
چه جوشش از آن سو که آب است بشنود

طلب بدان لذتم چه گویی
هر او درد او بیند و این بشنود

چرا دست یازیم چرا پای کوبیم
مرا خواجه بیدست و پا می‌بشنود

ندانم که با خوش لذت است و خوش
خوش است آنچه بیگانه ای بشنود

خطا می‌کنی شیخ برای چه گیری
مرا عفو او با خطای ببندد

گوشید و دل از صد کتیبه شود و رخصم [illegible]
با فاتح و اد ابراهیم [illegible]

[illegible] و قدرت [illegible] مقام خود
آن لوش [illegible] زدیم [illegible]

تا [illegible] نوش افلاک [illegible]
خورشید [illegible]

گر ختم تو کردم [illegible] غرامم
که از در قرآن راست [illegible] کردم

با نالهٔ [illegible] سوزم
[illegible] آن [illegible] خود بیم

تا مردمک چشم [illegible] خدا این شد
یکذره [illegible] مردم

[illegible]

ای گلدم [illegible]
ترکه [illegible] جلوه شد
دیدی چه جلوه شد

امان [illegible] نوشد
دیدی چه جلوه شد

افلاک [illegible]
بار [illegible]

امان [illegible] بکوت
دیدی چه جلوه شد

هرکس [illegible] عرض
ز [illegible] قرض

بگرفت [illegible] شد
دیدی چه جلوه شد

کفتم [illegible]
هر هفته نویسنده [illegible] شد

دیدی چه جلوه شد

با [illegible] خوب
با [illegible]

جلوه [illegible] شد
دیدی چه جلوه شد

ز [illegible] فتاد
ورد و [illegible] نوشد

ز [illegible] شد
دیدی چه جلوه شد

جستم [illegible]
آن [illegible] شد

کفا [illegible]
دیدی چه جلوه شد

بر [illegible]
[illegible] شد

دیدی چه جلوه شد

[illegible] دارند
از [illegible]

با [illegible] شد
دیدی چه جلوه شد

صد [illegible]
[illegible]

گر ظلمت [illegible] شد
دیدی چه جلوه شد

چون [illegible]
دیدی چه جلوه شد

اموال [illegible] شد
دیدی چه جلوه شد

آن [illegible] بیعاری

کمعد فدوای

اول قدم از وفا حیث لوکوه ادو شد
دیر است چطور شد

آن یاد بود آن تا هم محمود وار
زان است بود دار

مصرف شد که مصرف یکبار دیگر شد
دیر است چطور شد

بر چهره نیو چو زنده آب است و نه تاب
شیخ مروح است
شد

زار ان طلبکار گشتیم به تعجیل
دیر است چطور شد

لا قید ار او بین دهر او دیر کرد ار
در دولت طلبکار

لعل شکر خنده آیتها چو شد
دیر است چطور شد

در دولت تیغ آقا ایشان جمد شد
آن روز بره نامیدش

آن موزش عجب گریه بر دارد دیده بر
دیر است که چطور

[illegible]

قدر گردون شنیده آن تاج خندان
پاره شد بر این علم از نیلی زدند

وفته جولان شاهان چو در آن میدان زد
آمد آمد و مردم نشست از و پیش لک

با قد و غمزه و قر بله ها بی تکلف
در ان شرح و بغداد است هر دو اوزند

فرج است نامه تنگ تنگ است
بر دل بیدار در چشم دگر با چه فتنه

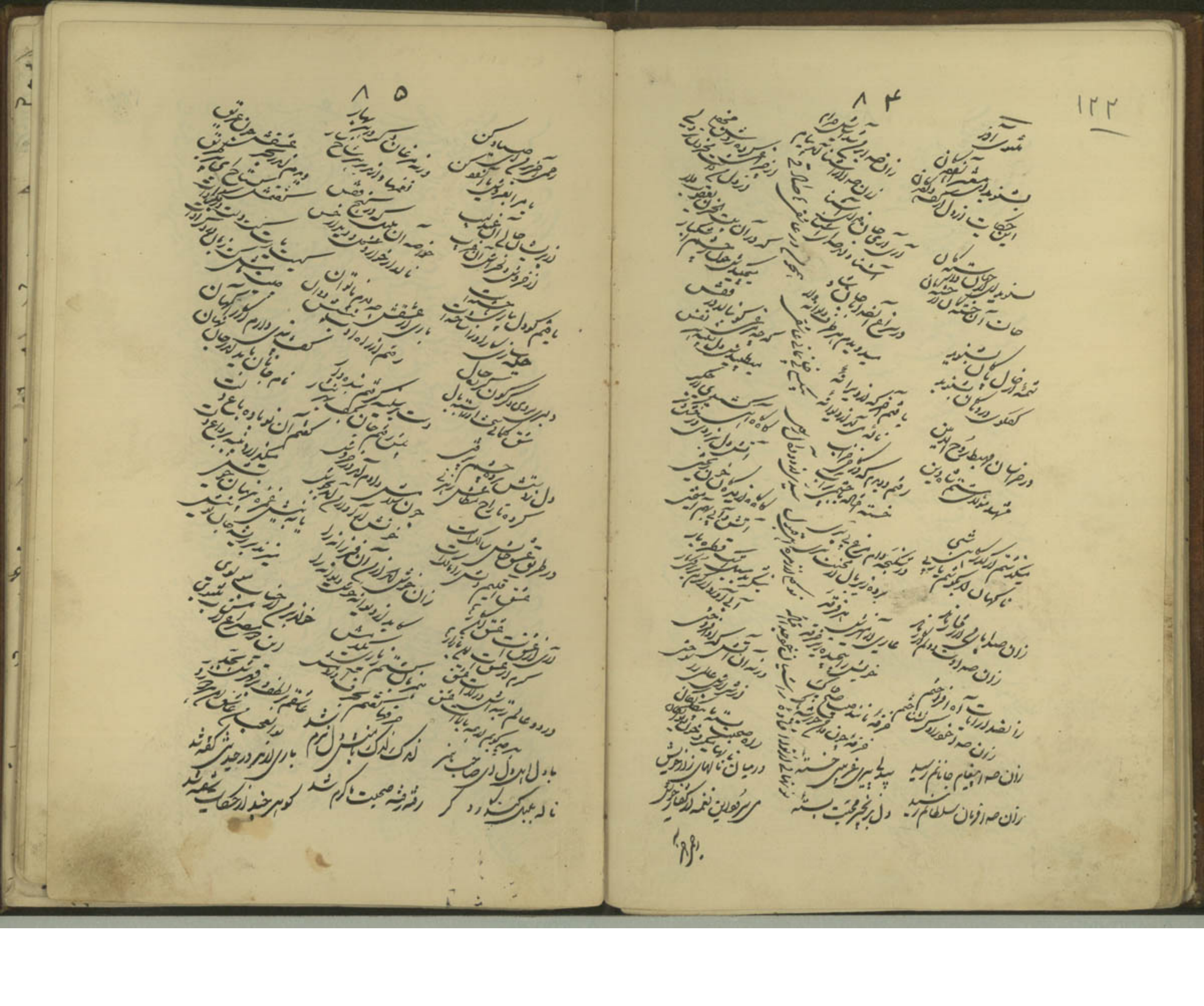
حاجی آقا بجوایش تبسم زد
دید در غمزه چه بر است و بلک

شوهر اولیت بود جنگ آب
کرده بر تو طعن فرما نوح و قشنگ

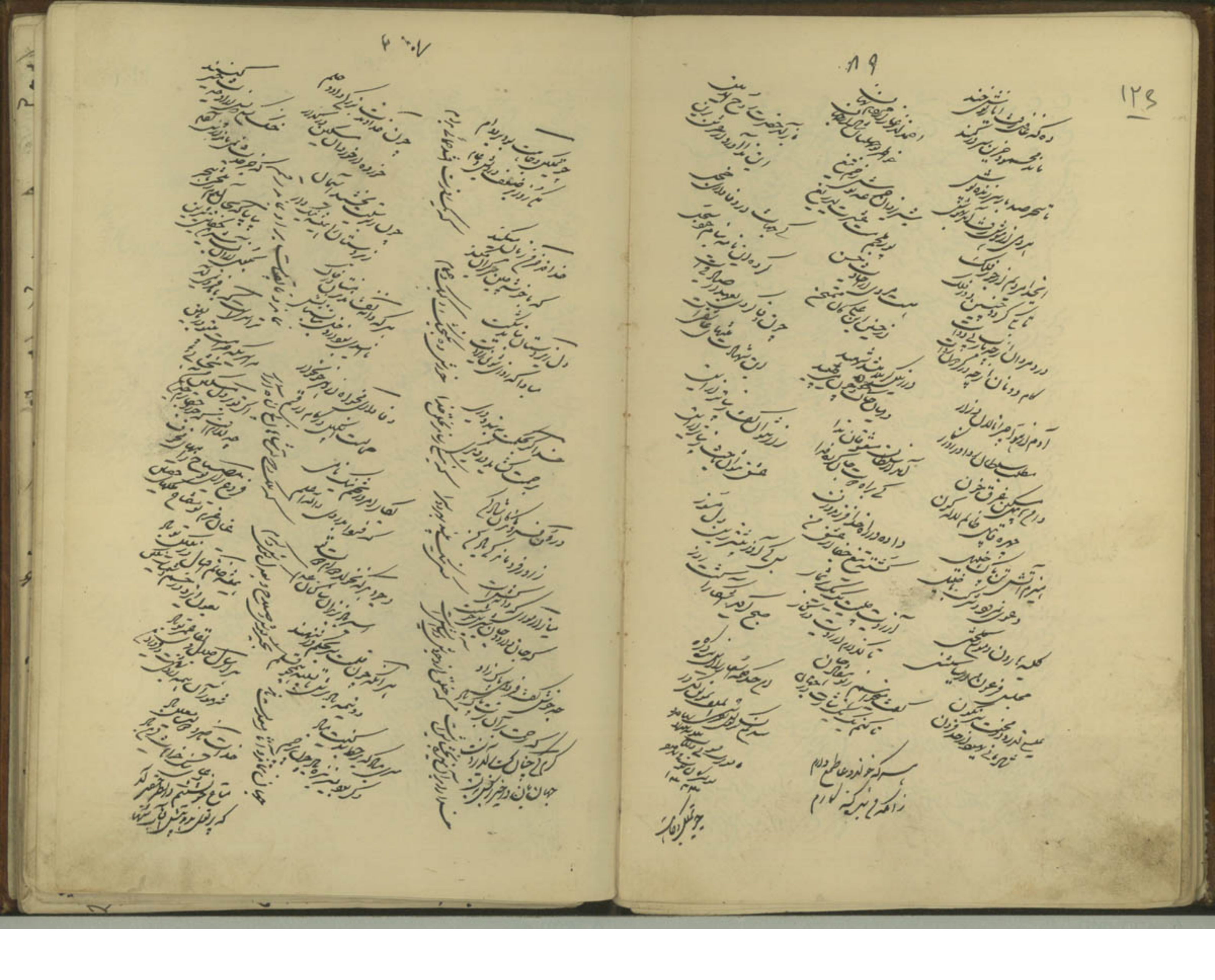
ای صبح زمان داری در آن ارزد
عمر است که نه و هیبت شنیده اند

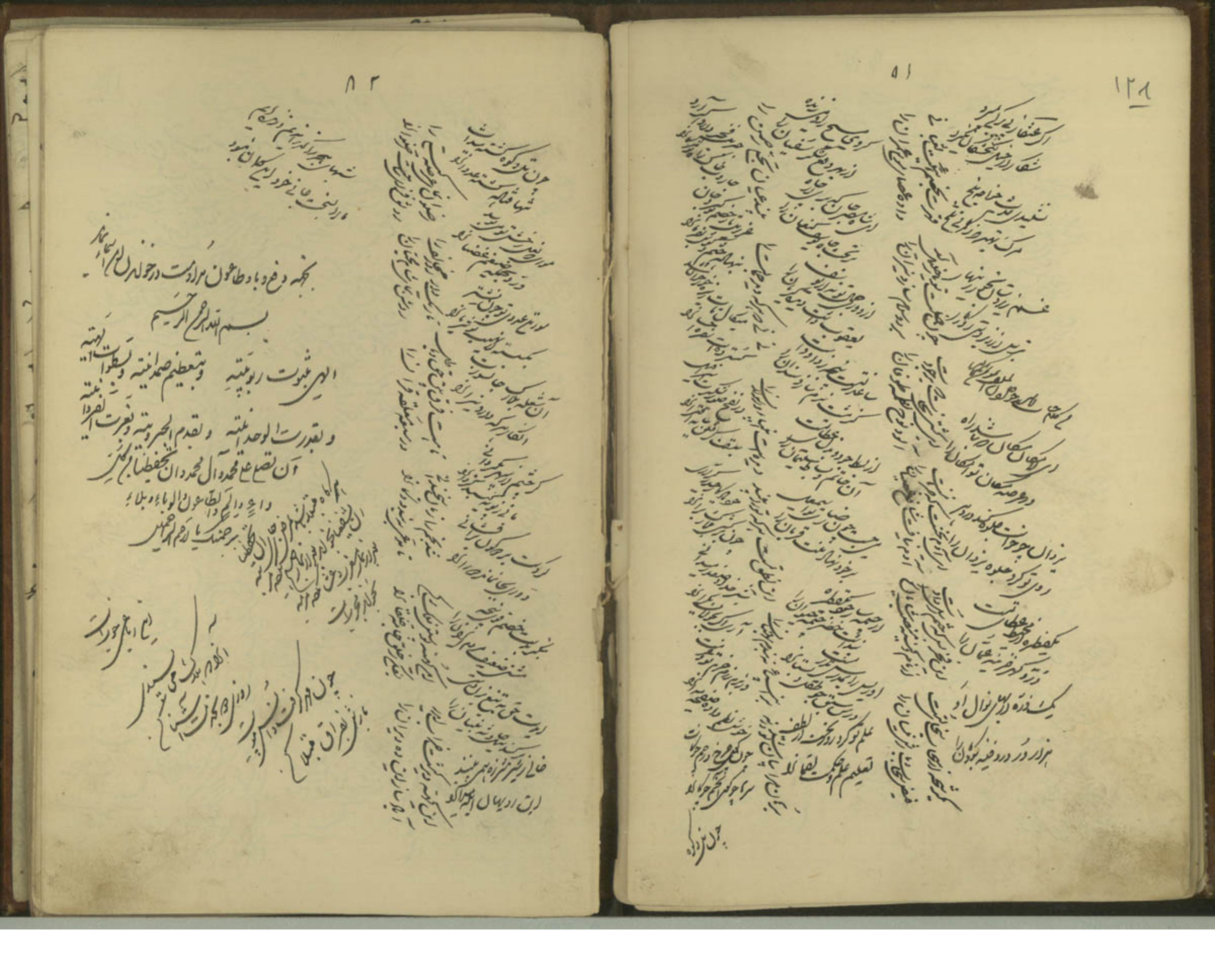
همه این همه حیث مکیدند
زان و هیبت که بود لعل لعل

این چند شعر را در تاریخ ۱۳۲۳ در ماه ذی حجه گفتم
۱۳۲۳ ۱
کید ای ای حضرت دلی شهر از و سلطان دست
در ماموریت لکو ای ملک زمانه در
تو ای کار ای تیر ساعت لکو
در ای ساعت ای ماه سلطان نگر
بحر اعظم فرمان ای الله دل گر





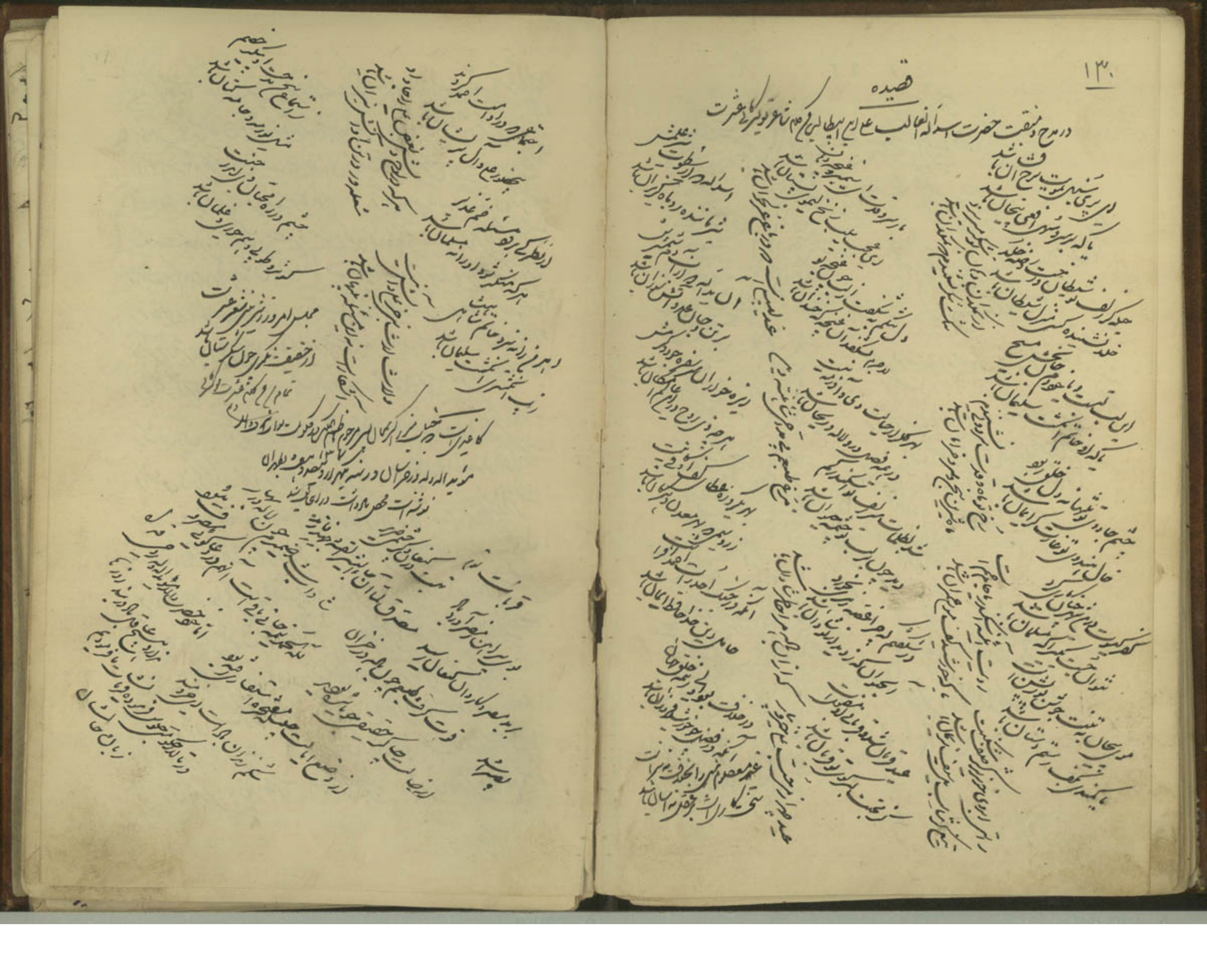



بسم الله الرحمن الرحیم

الهی بثبوت ربوبیته و بتعظیم صمدانیته و بسطوت الهیته

و بقدرت الوحدانیته و بقدم الجبروتیه و بعزت الفردانیته

آن تصلی علی محمد و آل محمد و ان تحفظنا



قصیده

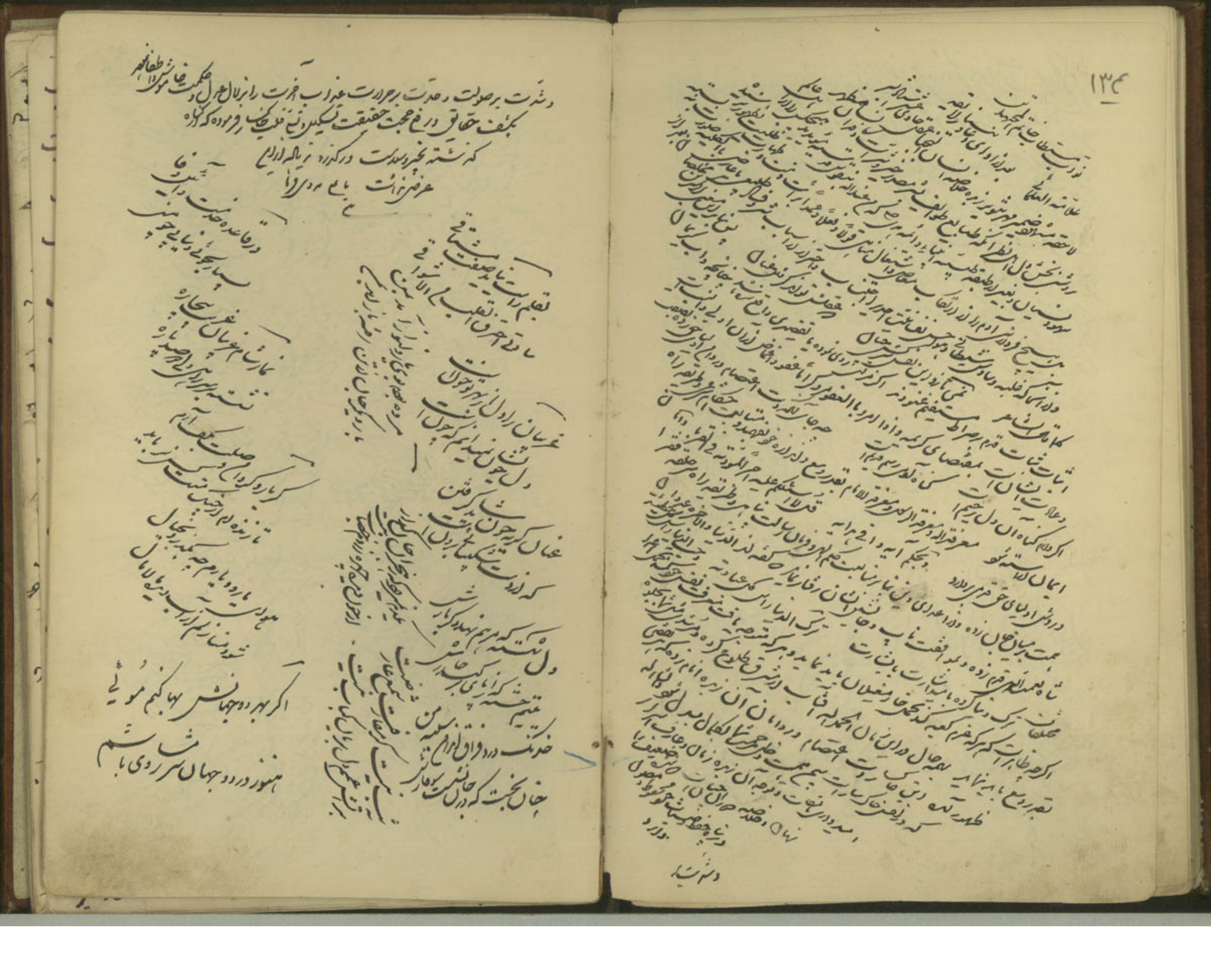
در مدح و منقبت حضرت اسدالله الغالب علی ابن ابیطالب علیه السلام شاعر توکلی کاغشرت

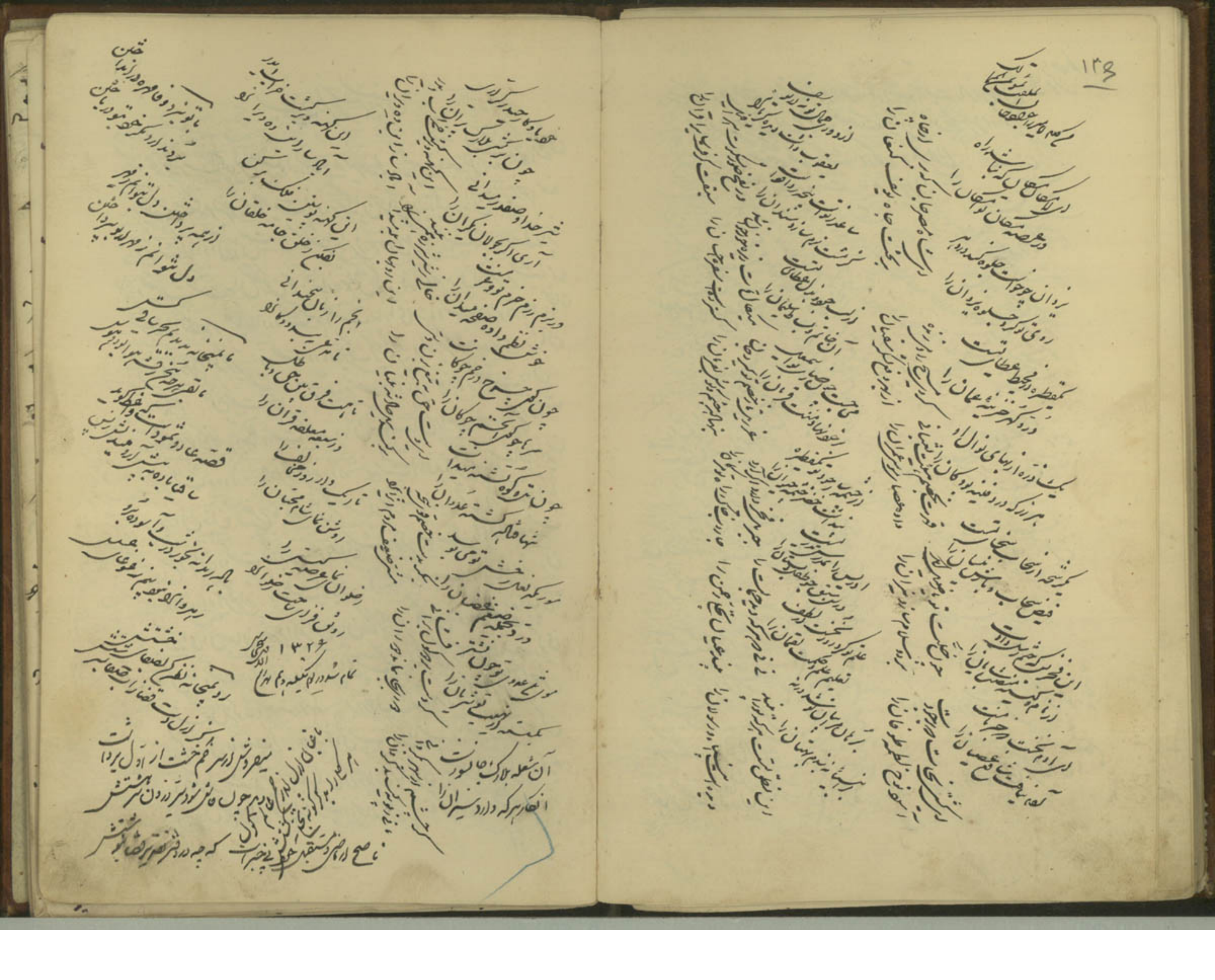
اما ربکم الاعلی نواب علیه عالیه فهو الله دامت برکتها بینهم العداوة والبغضاء و آبا به باحجرتم العباد
متوسل آقای سلطان یوم تبیض وجوه و تسود وجوه راه منتظر اما جناب صنیع جناب نصرالسلطنه دام اقباله
روزها با جبه آقای بحضور مبارک مشرف و تمام نطق ان از بد نیست آ و آیه لا تسمع الا انسه الاذان را نام خود
قرار داده یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم نواب علیه عالیه ام الخاقان زید عمرها
از دست بچه بازها بار ازش کم داده است متاع کفر و دین بی‌مشتری نیست گروهی این گروهی آن پسندند
نور چشم مکرم مهربان آقای اکبرخان سرو زانو با تلگرافات عدیده مفید و موثر بغداد بو تره اسب بقر کون می‌بندند
و نون نمی‌خورند الکاتب وحیدالدین نور چشم آقای نعمت الله خان برادر ایضا خواهر معصومه اتحاد
نور چشم عزیز بهتر از جانم حاجی فتح الله خان شالهای منور دعیه‌ حسن می‌کند و زبان حاشر آنجاست سکه در بحوان خطا می‌رود
با بچه‌ها که بزرگی برد هر ابی نفر بهجت از گلستان هم مثل مرغ عطار که ابراهیم اسب را محصوص مفهوم شیخ اللاکثر
رنگ للباد ولیس اما میرزا نصرالله خان فراش باشی یقول انها بقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرین
فراشش از هر که کتک می‌خورد به پسری بچسبد که برای قلق‌ورز محمد اسمعیل خان قراخانه طهران اکرو کذا
سما موریت قاین و سیستان رفته است لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء مذبذبین بین ذلک فرش نرفت
خسر الدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران المبین اما آقای محمد اسمعیل خان لشکر از همه روزه کمال
تعمیر در سمانه اند دیرالی مکتوبات حرف می‌زند هر قدر عرض می‌کنیم نرخ را ارزان فرموده نامرد غیبت می‌کنند
بحجاب می‌رود اکالون للسحت علی امواله دالفهم آقای شیخ محمد پیکور جناب وزیر و الی الان که بخلقت
بچه که خراج می‌خورد بازیکشی و از بابا لعبو را ده تنگ دارد سرور مکرم عبدالحمید یکی از خلوت
در ارسنجان خان ها بسکو مهم قال می‌کند و قلیان نی پیچ مخصوص را وقت خراب آورده
بحرهای مرحومه مرتبه مستعدات است از زنبه آنکه آن که هزار از نهر و عیب جوال بی‌دندان بر می‌کند
نعمت الله خان قاپوچی باچماق نقره حاضر است به پرده مردم می‌پیچید دست درد دین از ترش تا به کنیم باطل

دراعیه

در اعیه باز قصیده بابا می‌برند اما تقی خان صراف درویش اردکی دارد و فقره خوشی است لولا نحن کون
لهلک المعلون سروران کرام آقا میرزا سید حسین و آقا سید حسین سررشته دار کلید قرآن را به ناز بگیرم خود
زده با قباهای اطلس و نیابتی آغاز حرکت کرده کینه ایشان به پدر شهید و می‌خواستند آقای رحیمی ابا ظل
اشعار میرزا الله پیر شیرازی را پی مشق خود قرار داده تا جایی نرود که گرسنه پی او بر که شد روزی هلال طلبیدند و همه نیز
لکام انشاء هر روز شد اما بند از بی‌شتری بیره العلام الکبیب مشعود است اما جناب حاجی میر الاطبا [illegible]
سیرت و حسرت از دعا مستوانی در آورده بمصرف نیز بار و اشتهار خوانده انعم الغراب فلکت
و تحک با غرابه راه دارد آقای آقا میرزا علی خان مستوفی اخوی با کمال فاعت و مبارک دروا حب
و دوانی گذرانی کرده قناعت توانگر کند مرد را خبر کن حریص جهان گرد را اما حاجی منصور اطفال گرفته
کوفه نزل دلام زنان و حجره هر بار مرسم تصدق گرفته گذرانی میکنیم و همه طلب مغفرت بر مزار حاجی
ابن ولیف ثقفی و منصور دوانقی می‌فرستیم تا بار کرا خواهد و میلش که باشد آقای کلانتر محمد حسن سرمه
لبر مرحوم میرزا نهی بانی ارادت طوق ها شمار او هم مسلم این عقلها
ولیه او توشیح ام نوان در کوفه کبر کرده است
الی المحارا لول مکو...

رحمت بود دالقم





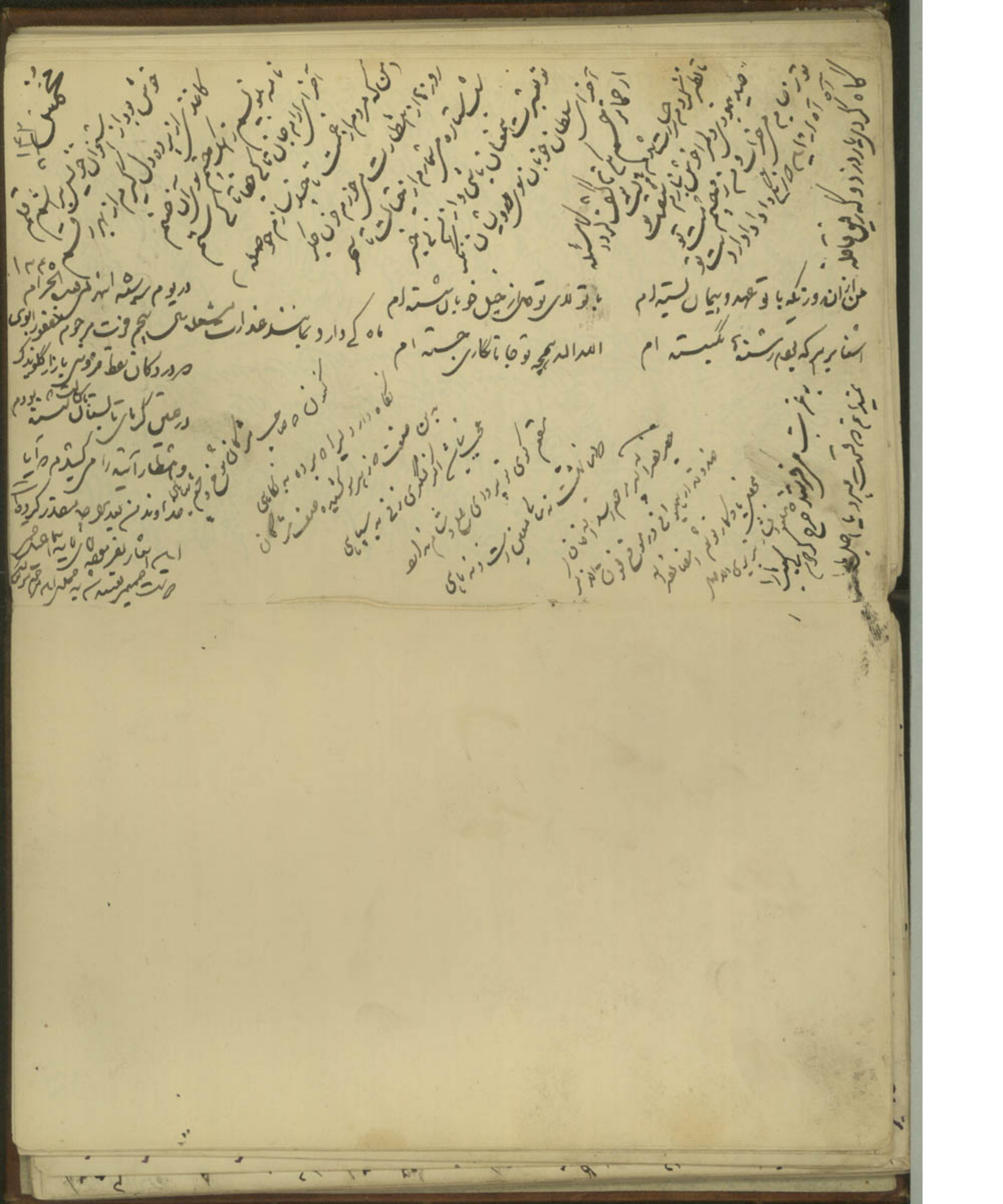
بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین اما بعد این پند پسندیده سود لقمان
حکیم است که مر پسر خود را وصیت فرموده هر که این سخنان را یاد گیرد و بدان عمل نماید از خردمند
و بزرگ گردد و آن این است که ای پسر بدان ای فرزند خدای عزوجل را بشناس هرچه گوئی از پند
و نصیحت نخست بدان کار کن سخن باندازه خویش گو قدر مردم بدان مردم را بشناس
راز خود را نگاهدار یار را در وقت خشم و غضب بیازمای دوست را بسود و زیان امتحان
نمای از مردم ابله بگریز دوست دانا و زیرک گزین در کار خیر جد و جهد نمای بر زنان
اعتماد مکن سخن بحجت گوی تدبیر با مردم مصلح و دانا کن جوانی را غنیمت دان
بهنگام جوانی کار دو جهان راست کن یاران و دوستان را عزیز دار با دشمن و دوست
ابرو گشاده دار مادر و پدر را عزیز دار خدمت استاد را واجب نگاهدار استاد را بهترین
پدران بدان خرج باندازه دخل کن در کارها میانه رو باش در خانه که در آئی
چشم و زبان و دست نگاهدار جوانمردی شیوه خود کن جامه و تن را پاکیزه دار خدمت
مهمان را واجب نگاهدار با جماعت یار باش فرزند را علم و ادب و سواری بیاموز و این
از برای آن جهان و مردم از بهر این جهان نگاهدار از کفش و موزه که پوشی ابتدا بپای راست
کن وقت در آوردن اول از پای چپ کن با هر کس کار باندازه طاقت او کن
شب چون سخن گوئی آهسته و نرم گو بروز چون سخن گوئی بهر سو نگاه کن کم گفتن و کم خفتن
و کم خوردن عادت کن هر چه بخود نمی پسندی بدیگران مپسند کاردان باش و تدبیر کن
با نا آموخته آشنائی مکن با زنان و کودکان راز مگوی بر هیچ کس دل مبند از بد
اصلان چشم وفا مدار بی اندیشه و امتحان کاری مکن تا گرد هم کار امروز

بفردا

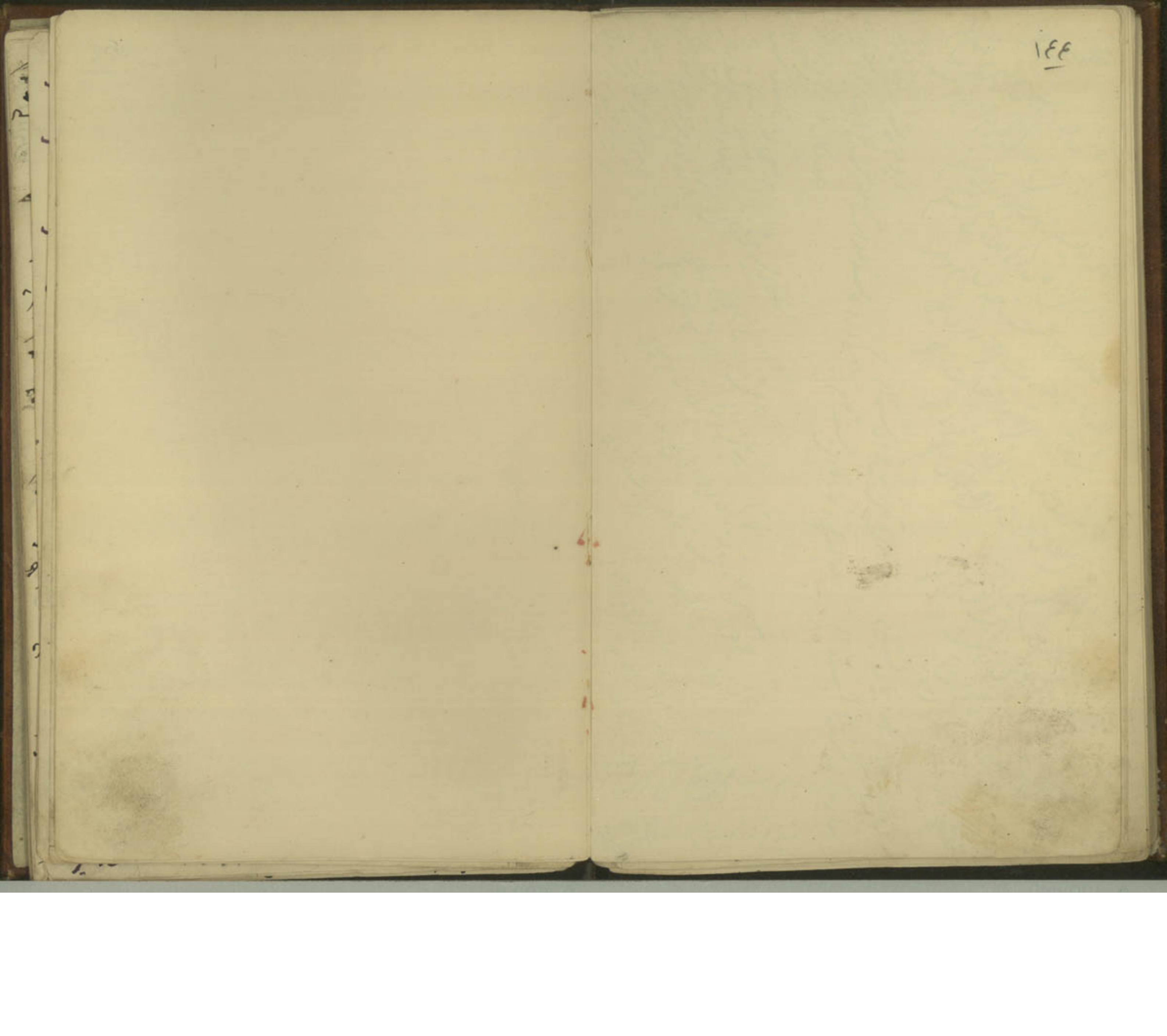
[illegible]

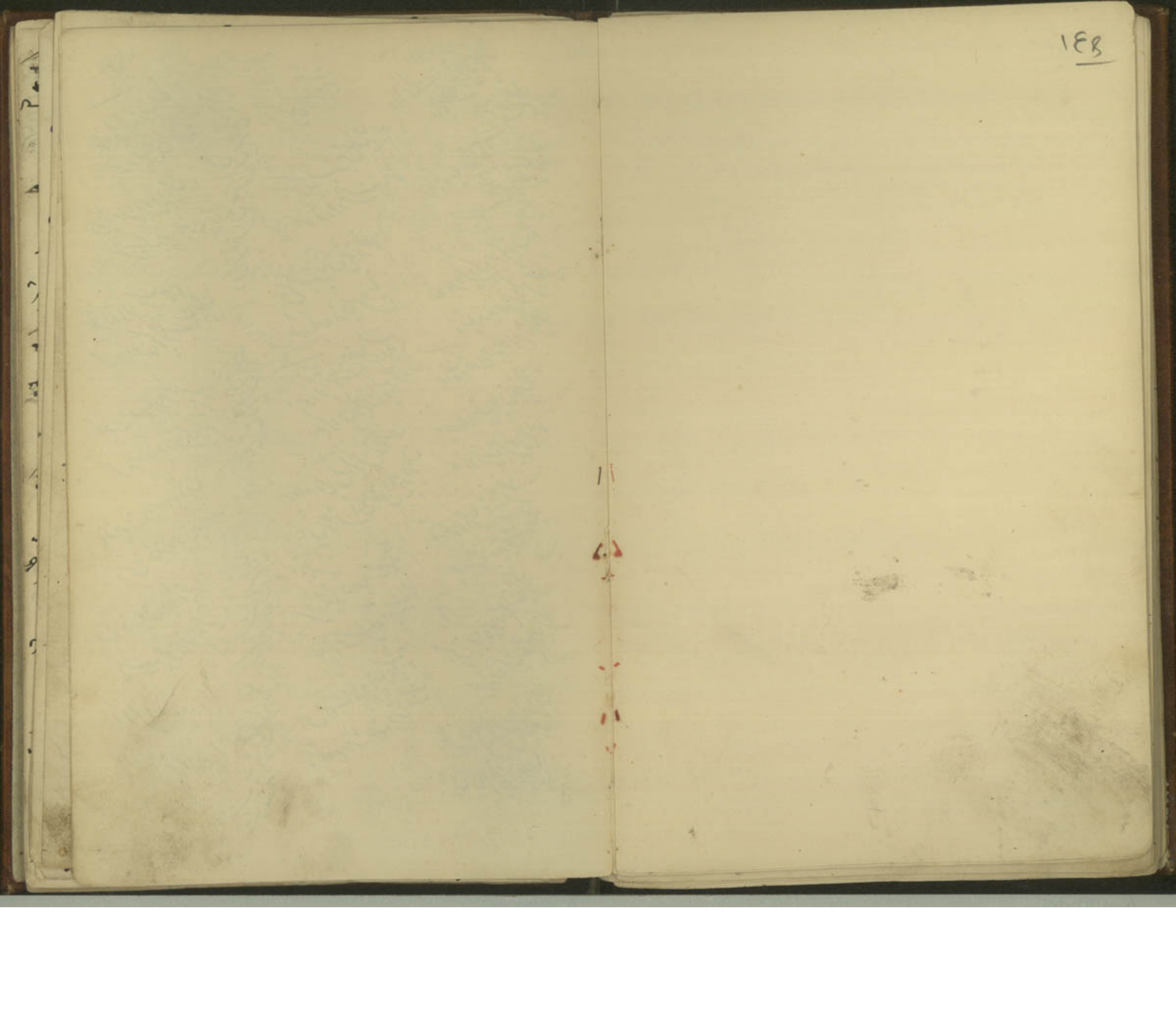


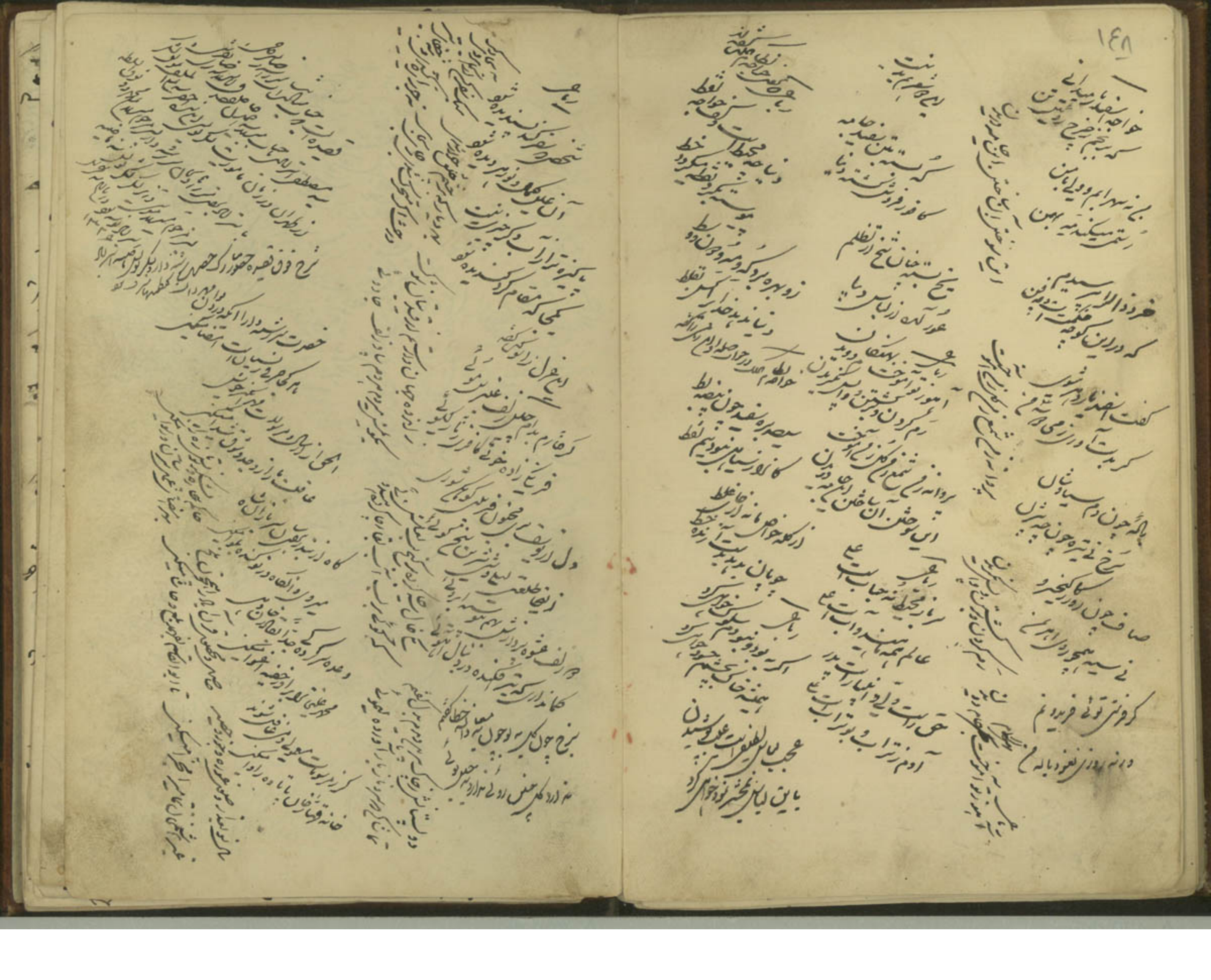


من از ان روز که با تو عهد و پیمان بسته ام
با تو دلی تو هم از جمیع خوبان رسته ام

آشنا بر هم که با هم رشته نگسسته ام
الحمدلله هیچ تو جا ناگاری جسته ام

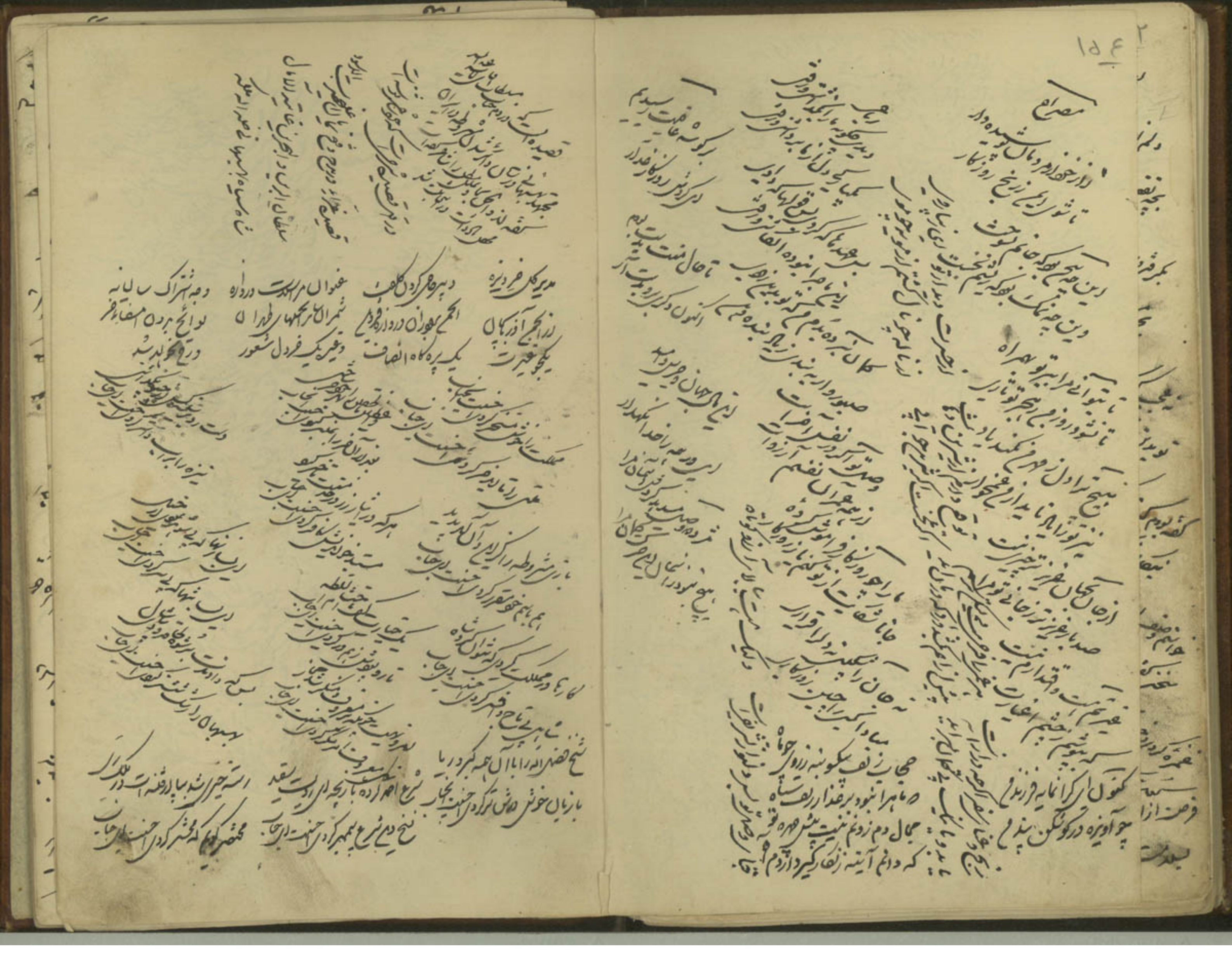


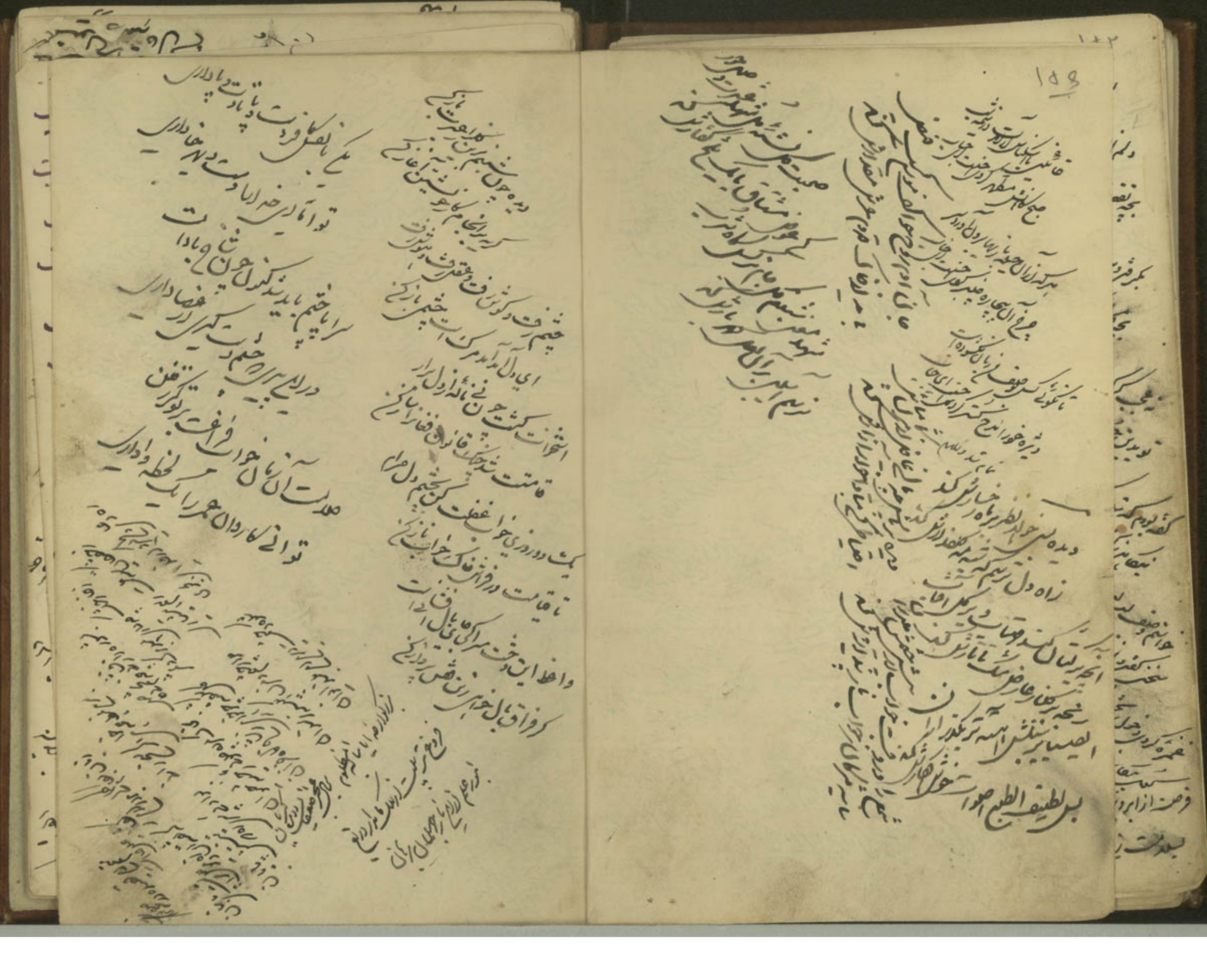

183



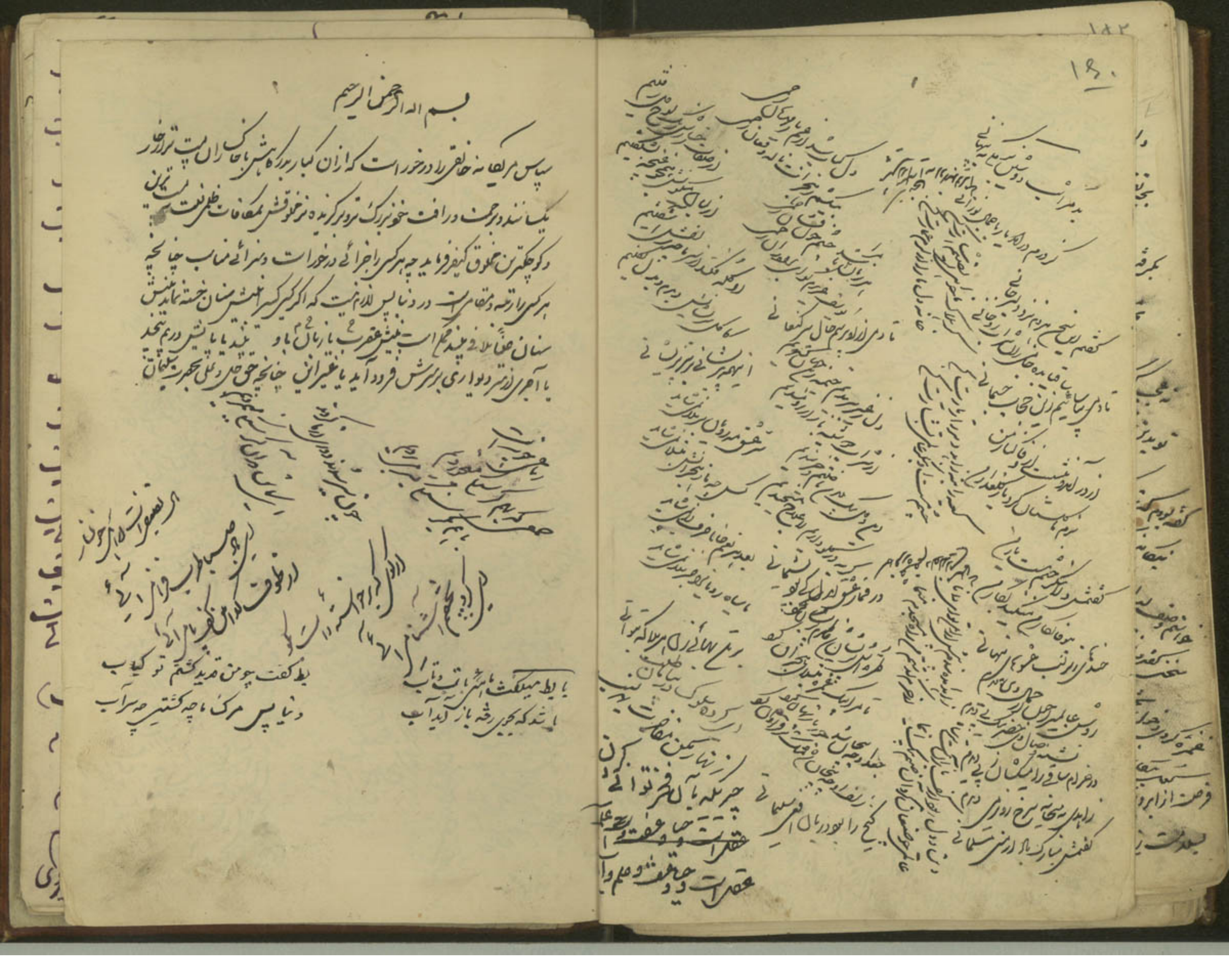












بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس مر کفایه خالقی را در خور است که از آن کبار بر درگاه هستش با چاکران پست تر از خاکسار
یکسان شند در جنب رافت خونریز تر و برگزیده تر مخلوقش بمکافات ظلم نیست بی‌پایان
و کوچکترین مخلوق کیفر فرماید چه هر کسی را جزائی در خور است و سزائی مناسب چنانچه
هر کسی را رتبه و مقامی است در دنیا پس لازم نیست که اگر کسی کسی را بکشد کشنده نماید
سنان جفا بلا بیند محال است بنیش عقرب یا زبان مار ... بیند یا با نیش در هم بخلد
یا آجری از سر دیواری بر سرش فرود آید یا غیر آن چنانچه حق جل و علی بحضرت سلیمان



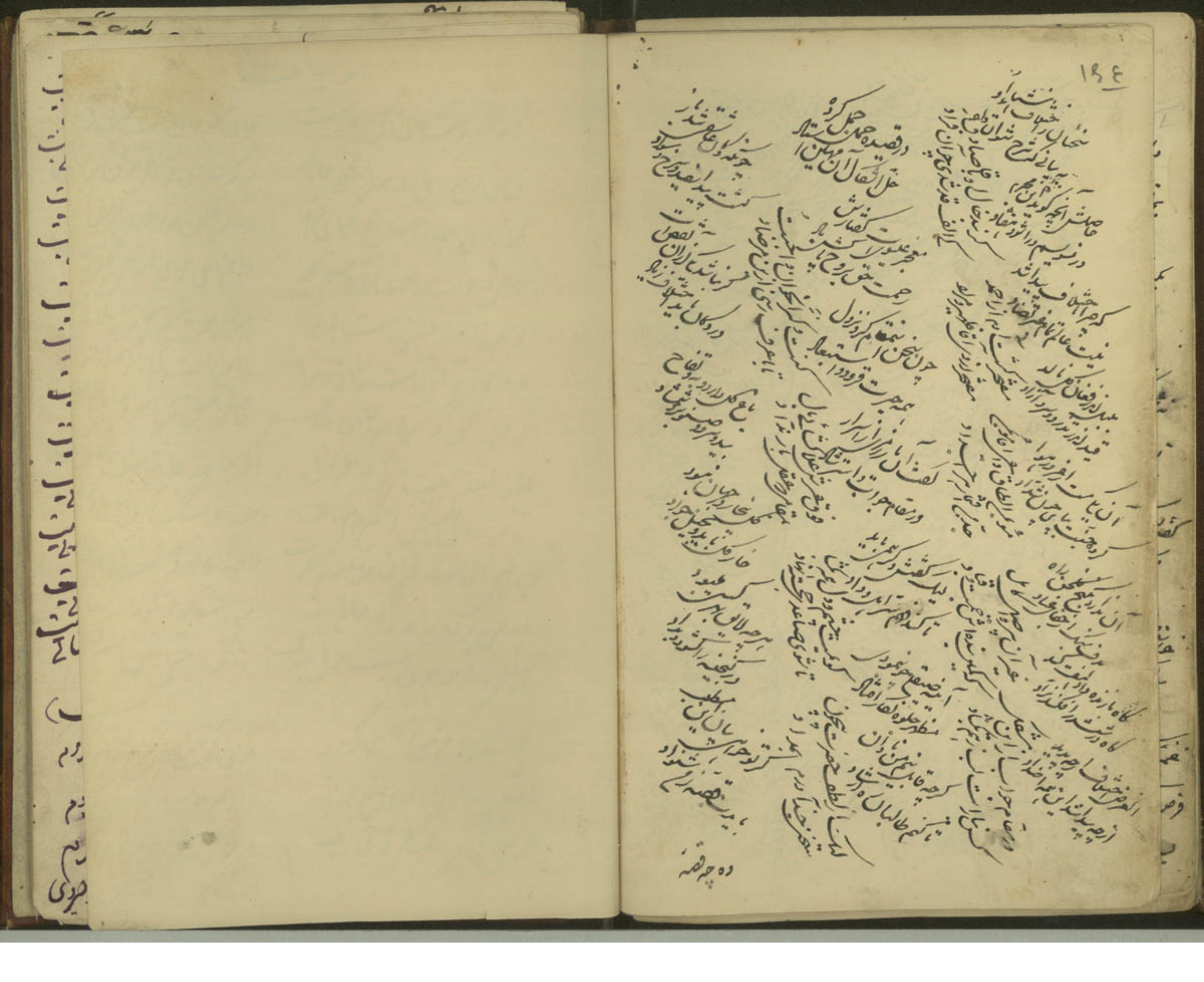
بسم الله الرحمن الرحیم

من کلام محمد بن زین العابدین بن محمد الحسینی عفی الله عنهم

بمحمد صلی الله علیه و آله الطیبین

قصیده عشقیه

باز عشقم ناله و فریاد داد همچو داود نغمها در داد بر در دل زند شور و نوا یا حمام ایکة الالام قاد



ادبیات

گر ندادم دست جان زگرانجانیست — جان من جان منست لله قربانیست

دوش از نسیم اجل دور سر انجمن جانا — هر که در پای تو آتش شوق سر افشانیست

لعل و خال چه حاجت رخ زیبای تو را — ماه رخ حسن تو را در جهان ثانی نیست

هر شب در خواب سر زلف تو دیدستم تو — دائم ای جان از آتش عشق پریشانیست

تو میندارم در بستر راحت بی تو — هر سر موی تنم خار مغیلانیست

بی مه روی تو ای دوست ندانم مرا — دانی از دست کم از گوشه زندانیست

گر مرا از عشق تو آمد بی سر و سامان چه غم — حاصل عشق بجز بی سر و سامانی نیست

حلقه گشته عشقت نگویم غم دل — گر مرا پند دهی مسئله پنهانیست

آه من در دل سنگینت تو گر بود نهاد — رخنه در سنگ بدین سهل و آسانیست

چه شبی ای شب هجران که نباشد سحرت — زچه روز وصلت انتهای [illegible]

ماه من پرده برانداز ز عالم بیند — [illegible] تو کم از [illegible] کنعانیست

کز لب [illegible] حسرت به دل چه غم — زانکه در حسن تو [illegible] مسلمانیست

([illegible])

من اگر برخ خوب تو نگاهی کردم
بایدم این کار نواب در مقام یزدانی
خویش را کرده به گیتی همه گرفتار رجا

خواهان گفت که در شرع گناهی کردم
از پی معرفت نگاهی کردم
هم از آن نظری بود که آهی کردم

صادق زاده حیدری ۱۲۶۱

رباعی

از شعلهٔ عشق هر که افرو

از شعلهٔ عشق هر که افروخته نیست
با او سر سوزنی دلم دوخته نیست
گر سوخته دل نهٔ ز ما دور که ما
آتش بدلی زنیم کاو سوخته نیست

ایضاً

هجرت که بجای من درویش آمد
گوئی گلی بر جگر ریش آمد
میپرسیدم کار تو شوم روزی دور
آمد که همان روز بدم پیش آمد

غزل

وه وه چه شبی بود که آن سیمبر من — سرمست و خرامان ز در آمد به بر من
بنهاد دلم نازکنان روی بروی ام — بگذاشت گهی غمزه کنان سر بسر من
می خورد و بیفروخت رخی آتش رخسار — تا سوخت چو پروانه همه بال و پر من
اندر بر من آن شاخ گل تازه که روید — بود از اثر بارش چشمان تر من
گفتی اثری نیست دعای سحری را — دیدی اثری داشت دعای سحر من
من عزم سفر چون کنم ای دوست [illegible] — از هر طرفی مهر تو راه سفر من
هر تیر بلا دست [illegible] بمن آید — سینه است سپر آن [illegible] سپر من
ناصح ز کی این بخش حسن و [illegible] — زان روز که شد [illegible] قمر من

ناصح همالک

ما در تکاپو بود [illegible] از بس [illegible] — [illegible] لب [illegible] قرآن [illegible]
یاد داری [illegible] تو را [illegible] سحر میکردم — صد دعا از دل ز [illegible] احوال
یاورانت [illegible] خرام [illegible] — پاسبانی درت ای سرو خرامان [illegible]
وه [illegible] تو فتاد دل و جان [illegible] — کاکل مشک فشان از طرف [illegible]
کنم از تو [illegible] خود [illegible] — موی [illegible] سرو خرامان [illegible]

در [illegible] شهر صفر ۱۳۳۴ [illegible]

غزل

چون خورم می در سرم سودای یار آید پدید
راست با شاهین من کز کار کار آید پدید

عهد کردم نگویم این سخن با هیچکس
می کشاند راز را از دل بی‌اختیار آید پدید

گر مرا بوده هنری در غزل نبود شگفت
هر غزل لیکن را پس از کوشش قرار آید پدید

بوسه چون بر لعل جانان میزنی بشمر زدن
دیده‌ام من گفتگوها از شمار آید پدید

تا توانی سیر بنگر در رخ صاف بتان
پیش کاندر صفحهٔ سیمین غبار آید پدید

دیدم آن خط را بلی استاد بد گوهر روان
یادم آمد مهره در دنبال مار آید پدید

هر سؤال سخت را از چهار پاسخ نرم ده
سنگ و آهن چون بهم ساید شرار آید پدید

پیش از این خار طبع من بکلی آب برد
کی ز طبع پیر شعر آبدار آید پدید

در خزان هم گاه بگشاید دهن بلبل ولی
کی نوا آن نغمه گر در نوبهار آید پدید

لعل از لب وصلش مه جو هم هست و آن غرق را
کش لعل بحر گوهر در کنار آید پدید

هست گرکان مملکت را از خطر بخشد نجات
قرنها باید در مانکه مرد کار آید پدید

زان شهر از همت دستور ما ممتاز شد
صدق این دعوی به هر شام و نهار آید پدید

از وزیران گر یکی چون او نبود نشگفت
از جرائد هم یکی چون نوبهار آید پدید

ایرج میرزا — جلال‌الممالک

در صبح یوم سه شنبه پنجم شهر محرم الحرام ۱۳۴۲ صلی راه دکان را باز کرده بودم
از روی روزنامه زبان آزاد شماره ۲۹ مورخه پنجشنبه ۲ ذیحجه الحرام ۱۳۴۱
نوشتم در دکان بازار ... علی فراش الهدی ... مرحوم ...



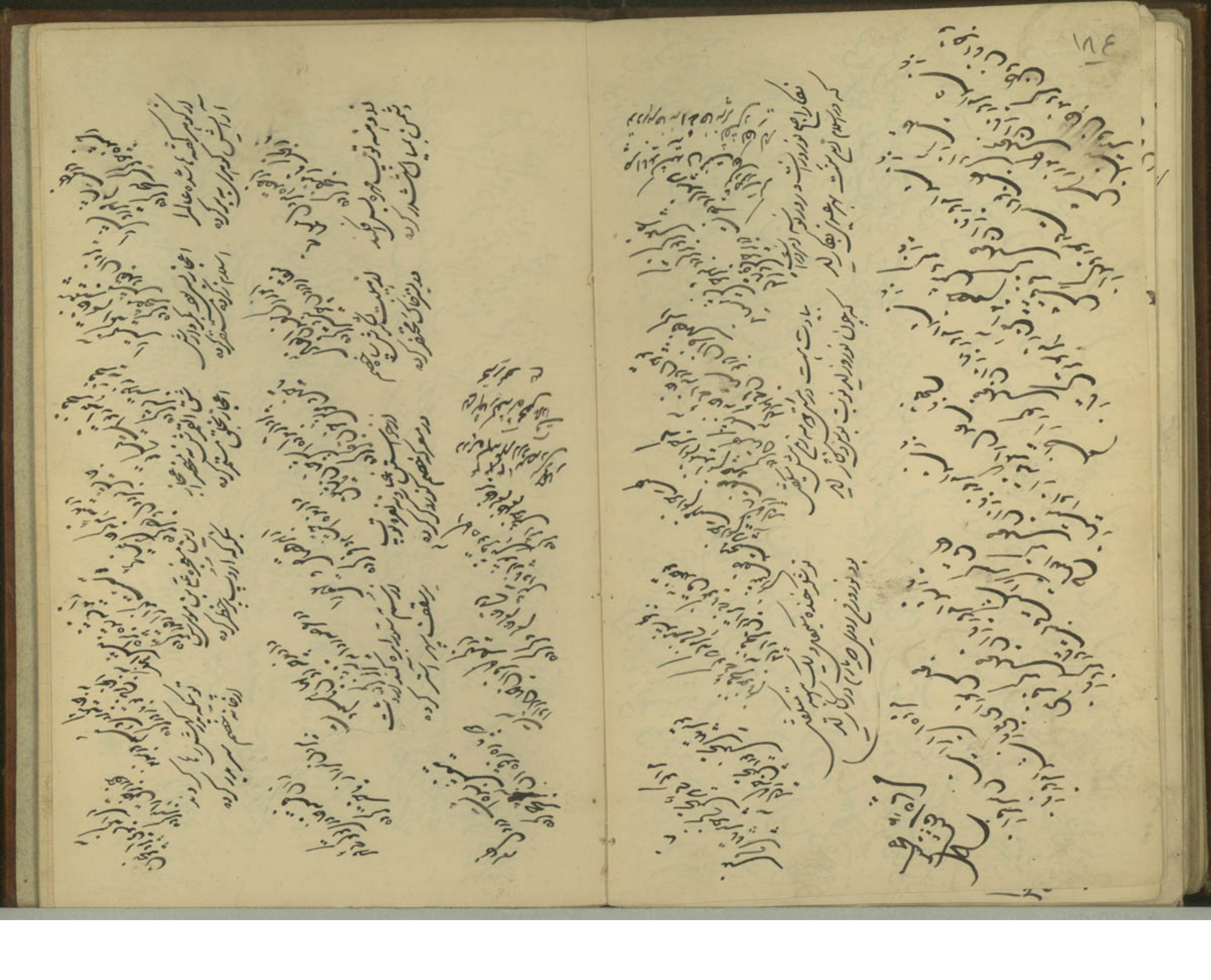


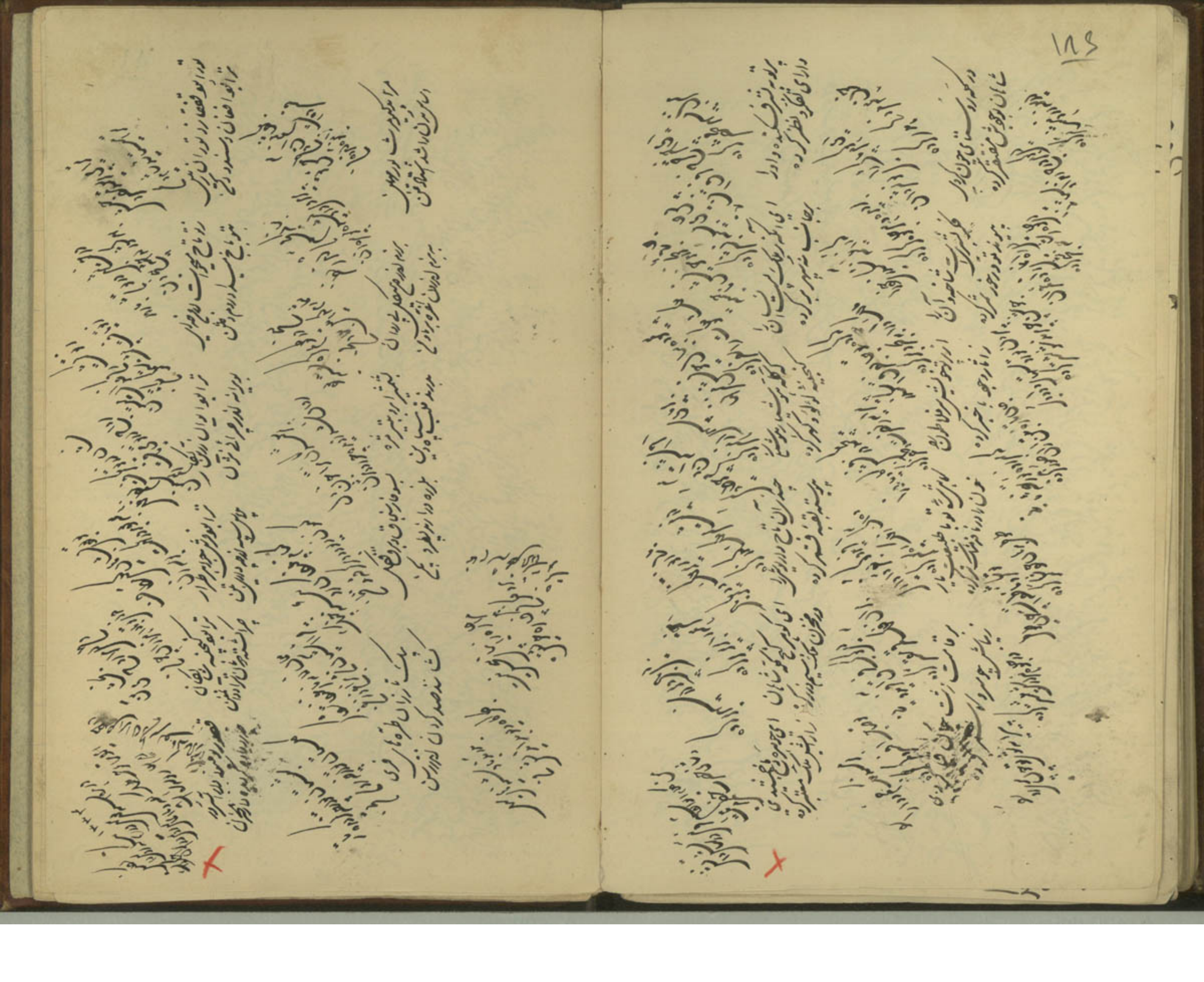






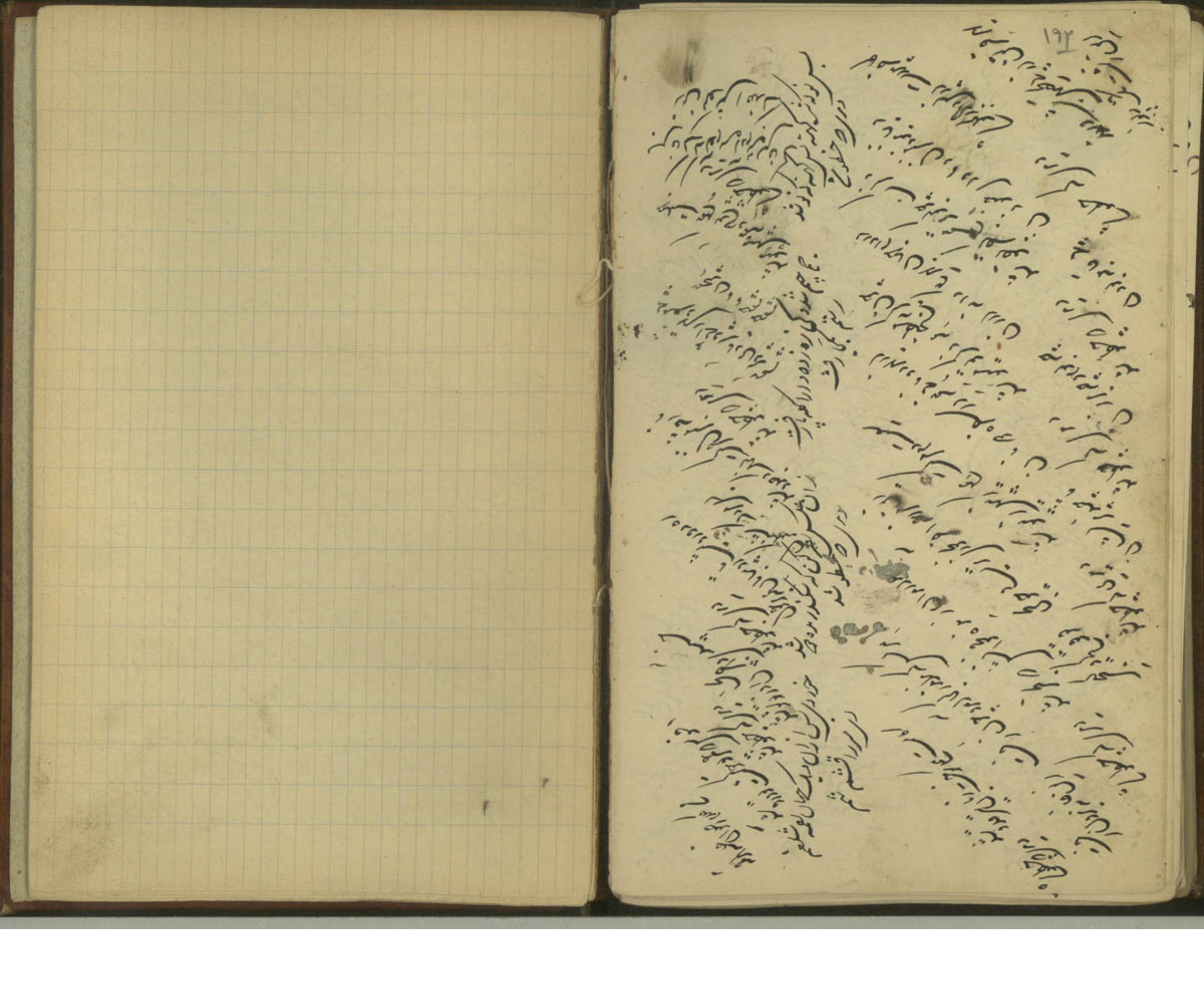












بسم الله الرحمن الرحیم

هو الفتاح العلیم لولا رشحات سحاب الکرم من فیض فضل القدیم من هو جناب ظلم ظلمات العدم رشحات
فی مراتب مراتب الشرع الاعظم فالحمد لله رب العالمین الذی علم الانسان ما لم یعلم والصلوة علی المجلی المعظم والاسم الاعظم
سید الانبیاء فی العالم وعلی آله وسلم وبعد چون بهمین طریق که سلسله علوم احکام شریعت طاهره الی یوم القیام
وراثت مرحومه مستحکم و مستدام است سلسله حقه علوم و اسرار یکه از شارع مقدس در کتاب سنت آنحضرت جهت
اکمال و تکمیل سرا وقلبا بمکنون و مخزون است برای یوم الیقین هم پیوسته مسلسل و دوام است و علمای ربانی
تعبیر فرموده اند از نوع این علوم بعلم سلوک طریقت یعنی خودشناسی و خداشناسی تعبیر فرموده اند
از عمل بمعانی علوم سلوک طریقت بفقر و نشان و ملک و از عامل این اعمال بشر تعبیر بسالک و فقیر و مرید و
درویش و نشان آنها و بدانکه حدیث شریف الفقر فخری از حضرت صاحب صفه نفس رحمانی از یمن [illegible]
اویس قرنی همچنین صلوات ائمه و تابعین و شمول کلمات صالحین در هر زمان و هر طبقه روشن تر از آفتاب است
این خستگان را [illegible] قبول سعادتمند است و از هر مرام و مسئول قافله ما سبحان الله همیشه بار شکسته
و دل خسته را اگر ز خلقان هیچ سنگی زن نباشد این کاروان در گاه سحرگاه که [illegible] فرو رفت
در گاه اله فرستد و جواهر زواهر هر مراد و هر مرام از فتح چشم در عوض گیرند سینه های نورانی از عکس انوار
آسمانی و دلها کلمات [illegible] از غواشی از شمس انوار نهانی برق النفس این سوختگان چراغ خلوت سحرگاهی
را آب دیده این آه سحرگاهان که هر شب افروز که هر زنان کباب شد اند علم سنت حضرت خواجه کاینات
صلی الله علیه و آله و سلم و شاهد صدق بر حقیقت تزکیه نفس و تصفیه باطن و شرح مقامات از توبه الی مقام [illegible]
که کمال عبودیت است [illegible] چنانچه در طی کلمات گفته ایشان [illegible] در این شب جمعه بیستم شهر جمادی الاولی ۱۳۰۵
یکهزار و سیصد و [illegible] هجری اسلامی که شب [illegible] عرض جمیع فقرای اسلام خصوصا سلسله جلیله ختمیه [illegible] علیه السلام

فرزند [illegible]

فرزند جانی ارجمند روحانی فضایل مآب عمدة السالکین آمیرزا نورالدین علیرضا الحسینی که بشرف بیعت مشرف شده
و همچنین فرزند سعادتمند شاه قلی مقرب الحضرت آقا میرزا محسن خان ادام الله عزهما خواهش نمودند از این فقیر
حقیر عین الدین که در سلسله علیه ذهبیه شرف کمال و تکمیل شرف بلطف کیف لطف الهی توفیق و روحی است
که رساله مختصره در طریقه این سلسله علیه که اصل سلاسل فقر اسلام و امامیه است نوشته گنجم و در آن یاد کنم از آداب و اعمال
اجمالیه اهل طریقت بود که چراغی برای کور حقیر و تقریبی برای اهل سالکی [illegible] و بعون الله مستظهر بحمت و اعانه
الهیه و [illegible] نشان بخش شیخ کبیر [illegible] ایشان [illegible] بحکم ان الله یأمرکم
ان تؤدوا الامانات الی اهلها بنحو ذاتی قرار نموده از کرم الهی که مقصد دشت [illegible] که زلال وصال
آب حیات تشنگان وادی طلب را از چشمه خضر راتی آماده نموده و علی الله التوفیق مقدمه
باید دانست که عقیده سادات [illegible] قدس الله اسرارهم اسلام و امامی و اثنی عشری در مذهب است و مشهور و تفصیل
عقاید عوام شیعه را مشهود و ضمیر خویش دارند در اصول و اما در فروع عمل یا اجتهادا دارند یا تقلید علمی [illegible] دو عمل
[illegible] چنانچه علامت [illegible] العالم الفاضل الکامل عمدة المجتهدین سید بحر العلوم با سید قطب [illegible] جناب العالم
العامل الکامل عمدة المجتهدین چون مرحوم شیخ که با سید صدر الدین جناب العالم الصمدانی والفاضل الربانی مرحوم
آخوند ملا [illegible] که با سید [illegible] نشسته اند و قبول طریقه ایشان را داشته اند و عامل هم بوده اند بهمین سلوک
داشته اند پس عرض این زحمت [illegible] را از دست سلم [illegible] عاقل که [illegible] باشد تنزلی در سینه
و دل که مشکل حل و هر مشکل است تحصیل نماید [illegible] طبیعت که جهول [illegible] اند
بحثی نداریم و شخص عاقل نباید انکار بر [illegible] صالحین نماید [illegible] در صغری باشد کبری که [illegible]
را [illegible] کفایت است [illegible] در دربار جناب باری [illegible] ما را همه را از خود [illegible]
نجات دهد و کذلک نجی المؤمنین و شیخ فی التوبه قال الله تعالی قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم
لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا و توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون ان الله

یحب التوابین و یحب المتطهرین در کتب مبسوط اخلاق تفصیل مراتب توبه و تائبین مذکور است آنچه در این رساله عرض میشود حاصل شرط
این طریقه حقه و اساس این سلوک است بادرت توبه است و توبه از جمیع معاصی صغیره و کبیره و ادای حقوق خالق و خلق و تلافی
تدارک مافات التائب من الذنب کمن لا ذنب له کل ذنب لک مغفور سوی الاعراض عنی هرکس ای ... خشم و دلی
می‌بخشم بجز بیزاری من مائی فی الذکر قال الله تبارک و تعالی اذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون اذکرونی اذکرکم فی بیوت اذن الله
ان ترفع و یذکر فیها اسمه و لذکر الله اکبر قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم سیروا فقد سبق المفردون و
و قال امیر المؤمنین علیه السلام فی صفة المؤمن حصوره شکور قلبه بذکر الله معمور راه رونده هویدا است
که بحکم حب الدنیا راس کل خطیئة که در بعض اقوال تعبیر در احادیث شریف تعبیر شده و آیات شریفه
قرآنیه و اخبار متعدده نبویه چنان در نهی و تخویف از حب نسیان و غفلت وارد شده که قابل انکار و تاویل
باشد و یاد الهی جهت عظمه بحکم حدیث فارق این حجاب غفلت است و رافع صداء و زنگ ظلمت پس عمل باطن
ذکر لازم است تطمئن قلوبهم بذکر الله الا بذکر الله تطمئن القلوب مرفوعه ابن فضال در اصول کافی قال
قال الله عز و جل لعیسی علیه السلام یا عیسی اذکرنی فی نفسک اذکرک فی نفسی الی آخرها هم در کافی از صادق
علیه السلام الذاکر لله عز و جل فی الغافلین کالمقاتل فی الهاربین رشحه اجماع اسلام است بر اینکه افضل
ذکر کلمه طیبه لا اله الا الله است و این کلمه طیبه را اسماء و اوصاف بی شمار است و از جمله کلمه طیبه و اخلاص و تقوی
و الزمهم کلمة التقوی و کانوا احق بها فاعلم انه لا اله الا الله و استغفر لذنبک و للمؤمنین همچنین لفظ مبارک جلاله که اسم
جامع از برای ذات یگانه مستجمع صفات از جلال و جمال قل الله ثم ذرهم الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی و دلالت
بر مجموع نود و نه نام اسماء الحسنی جناب تعالی شانه بحکم من احصیها دخل الجنة پیش این سادات علیه عمل آنها
معمول به و مواظبت هر یک را از وظایف خویش میدانند و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها قل ادعوا الله
او ادعوا الرحمن فله الاسماء الحسنی فادعوه بها هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار
المتکبر سبحان الله عما یشرکون چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم

تا بخوانی لا اله الا الله را

تا بخوانی لا اله الا الله را در نیابی منهج این راه را اذکر الله کار هر اوباش نیست ارجعی بر پای هر قلاش نیست
کشف المعنی اگر خواهی بیا تیغ لا زن بر سر غیر از خدا خلیل آسا بیا حق را طلب کن شبی را روز و روزی را شب کن
شو متوقف ارکان و توابع برون آی نظر کن در صنایع نه رو همی از هستی جدا کن نه بیگانه خود را
آشنا کن حدیث مصطفی آخر همین است که گفت گشته در آینه چنین است درون خانه چون صورت
فرشته ناید اندر وی ضرورت بیا بزدای روی تخته دل که تا سازد ملک پیش تو منزل قال الله تعالی
الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله و ما نزل من الحق و قلوبهم وجلة انهم الی ربهم
راجعون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید من قال لا اله الا الله مخلصا وجبت
له الجنة و حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند لیکن بشروطها و شروطها و انا من شروطها لا اله الا
انت سبحانک انی کنت من الظالمین پس کلمه لا اله الا الله که کلید مفتاح بهشت است کلیدی با دندانه
از شرایط مقرره یعنی از قول لا اله الا الله تا مقامات علم و عمل و فعلیت لا اله الا الله خیلی مسافت است
مثنوی هیچ نامی بی حقیقت دیده یا ز کاف و لام گل گل چیده به بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا
خداوند توفیق با شما عنایت فرماید السلام علی اهل لا اله الا الله من اهل لا اله الا الله
یا اهل لا اله الا الله کیف وجدتم لا اله الا الله اللهم احینا بلا اله الا الله احشرنا فی زمرة لا اله الا الله
چنانچه مراقبه که شیخ کبار از مفتاح سعادت و حلقه مصراع فتوح بدایت و نهایت نمیدانند
قافیه دولت ابدی و فهرست صحیفه برکات سرمدی از عنوان او خوانده و شناخته اند نباشد
پس همه این اذکار تفکر که در قرآن مجید وارد شده است طریقه این تفکر چیست اگر
غیر از این است منکر نماید مسلما که تفکر طریقه دیگر هم داشته باشد بحثی بر اهل مراقبه وارد نیست
چرا چونکه این اکابر بمراقبه رشته فکرت را فته اند هنیئا لارباب النعیم نعیمهم قال النبی صلی الله
علیه و آله تفکر ساعة خیر من عبادة سنة جناب شیخ ابوسعید ابوالخیر میفرماید

که یک ساعت فکرت در نیستی بهتر از یک سال عبادت در هستی است تفکر رفتن از باطل بسوی حق بجزو اندر دیدن کل مطلق
فکر کن تو در خلق سموات که، ممدوح حق کردی در آیات مراقبه در لغت بمعنی خوف آمده است رقبت رقبة ای
ای خافه و ترقب بمعنی انتظار است و ترقب بمعنی محافظت است پس مراقب اگر فکرش بسته بمحبوب بعض است پس اصل مراقبه
او را بخالت فرع خوف است و اگر انتظار فیوض نامتناهی الهی از باطن ایشان دارد که بخالت از ترقب بمعنی انتظار است
و اگر مراقب نگهبان دولت از طرق شرک و غفلت در داخل و دیگر پس مراقبت بمعنی محافظت است
إِنَّ اللهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ وَحَيْثُ الْآنَ أَنْ تَعْبُدَ اللهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ
اگر داری تو پاس این پاس انفاس سلطانی رسانند دست از این پس تفکر در آلاء الله جایز شرط است
و در ذات حضرت بچون کذب باطل گو است تفکروا فی آلاء الله و لا تفکروا فی ذات الله بود در ذات حق اندیشه
باطل محال محض دان تحصیل حاصل عقل عزم احاطت وی کرد غیرت عشق پای او بلرزاد آنچه زند تو
پیش از آن ره نیست غایت فکرت است هدایت فتعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا
چه انجام تفکر شد تحیر در اینجا ختم شد بحث تفکر قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا
رابطه در لغت بمعنی ملازمت و پاس داشتن سرحد دشمن است و بمعنی بستن هم آمده و در نزد مشایخ کبار عبارت از حفظ دل
از شیطان و هوا و بستن خویشتن بدوام محبت معنوی روحانی یکی از کبار صالحین چون المجالسة مؤثرة
این است که چشم بچشم اثر میکند آنکه او در اراده بهبود نبود دیدن روی نبی سود نبود اثر از جان بجان میرسد
چراغ از چراغ روشن میشود پس همینطور تاثیر ارواح در اجسام بتوسط جان آن اجسام است همین طور
بتوسط آن اجسام جان در جان اثر میکند مثل آنکه بخواب میرود شخص و دیگری را در عالم جسمانی ندیده باشد
در عالم رؤیا ببیند و به او مهر نورزد بجلوه جمالی چنانچه از ارواح صالحین چه اموات چه احیا که شخص اینها
ندیده باشد فیوضات و انوار خیر بجهت تجلی اشخاص رسیده و میرسد و این قابل انکار نیست
پس رابطه که در اصطلاح محبت معنوی با پیر روحانی باشد بدیهی است که تصرف قوی دارد در جمعیت خاطر باطنی

از وسواس شیطانی است زیرا که صورت پیر با هر که از روی صدق دارد ظاهر همه کار من از روی شد چو مهر بود و بدم خوبی ز کفر
در آمد از در من آن بت سحرگاه مرا از خواب غفلت کرد آگاه در فیض رابطه سعدی میفرماید آینه پیش آفتاب نهاده است
بر در آن خیمه یا شعاع جبین است ای سر نور الهیش نعت اله صبحدم لعبت پریزادی آمد و حلقه کوفت بر در دل
درگشودم نشست شاهانه روی خود داشت در برابر دل چون بدیدم دل فرو رفتم این سخن بود ذکر فکر دل
که سر هر جان و هر چه در اوست عکس یک پرتو لیست از رخ دوست که آینه سرا پا نمای هر تجلی هم رادار
صالحی است یک زمانی صحبت با اولیا بهتر از صد ساله طاعت بی ریا گر تو سنگ خاره و مرمر شوی چون بصاحب دل رسی گوهر شوی
مهر پاکان در میان جان نشان دل مده الا بمهر دلخوشان کوی نومیدی مرو امیدهاست سوی تاریکی مرو خورشیدهاست
صحبت صالح ترا صالح کند صحبت طالح ترا طالح کند کلمه که لا اله الا الله که نداست نفی جمیع آلهه باطله از طبیعت و نور
ظلمت نمونه ذلک ثلاثه علویه و با اجمله از جمیع ما سوی الله است و اثبات هر چه را نا راز بیان ز دوقه نتوجه توجه با جمله
در تمام حواس عشره از ظاهره و باطنه مرتسم منقوش شده است بیانند بطوری که جاری از این آرایش و نقوش
صفحه دل را رها چنانچه گاه در کلمه طیبه الا الله که سیر سلطان محمد است چون بصفحه صنوبریه زد ل اجلال فرمایند
قرار بگیرد و بقبول ذاته را یکی کرده غبار کثرات از دیده بستی دل برخیزد یا دوست که این کمال باطن
در خانه دو مهمان نگنجد قال الله تعالی ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه باید از کاینات یکی شد
در پی وصل یار یکتائی پس نمیزد آزر و هم را دو سر در پی بت وصول غیبی تو اگر او هر قوت آمده تو توفیق
رمی جمره غضب و قربان قوه شهوت است تا در این مسجد الحرام سینه که کعبه دل در او متجلی است در طواف بنای دیگر بکرد
دل اهل دل را استلام نمیزنا که کشف از مقام خلت ابراهیمی از برای تو شود دل یکی منظر است ربانی
بلکه هست این قفس رطوطی دل آشیانه سیمرغ سعادت داشته نه پیر است تیغ شه شراب طهور
ساحل دریای نور این دل محبوب است که در تن و جان تو مستور است بیچاره بیدر دی پس محرومی جهان آن تو
وقتی باطن عاجز ز تو محروم از کیش دیده سرکز چه کردی فهم از این قابل التحیر که بخود جهل امید داری تو غیر تز

این علم که علم باشد یعنی علم خداشناسی و خداپرستی حضرتش اعلم و اکرم حضرات علوم الهیات است اذا جاء القضاء عمیت البصر
و ما تحجبون … تا این حاصل اصل در سینه و دل تمکین نیابد حاصل عبادت ذوق مناجات کی یابد شاه نعمت الله
علم علم احمدی است بدان حکم آل محمدی زجوانب … عرض کرده علم حال علم علم احمد را علم حضرت محمد
تا توانی در این ره لاف زنی در درگاه کبریا زنی بیت توحید خدا آموختن خویشتن را پیش خدا سوختن و ما …
یخون الخلاص و اذا کان الفزع فالی الله المفزع شهرلیت ز طرفان از هر طرف تکاری یارا صلای عشق
کرمی کنید کاری ای دل بکوی عشق گذاری نمیکنی اسباب جمع داری و کاری نمیکنی و ان الی ربک المنتهی
از کین که حوادث بحر در خزانه حضرت باری پناهی … لا تبقی و لا تذر الا الیک
در اینجا سالک از … در داخل را آید نفس او از اوساخ و کثافت طبیعت بشریت عریان گردد و بجانب مقام قرب
… جذبه قربت باید بر او تشریف خلع روحانی بپوشد محروس از معقول و معقول از محسوس …
از زیبا ناپسند … بدل شد دل جان شد جان پنهان شد فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی
و فی الحدیث القدسی من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا و من تقرب الی ذراعا تقربت الیه باعا
یکدم … تا جای خود را … شناس که در این بزم ملوکانه مجلس شاهانه انا جلیس من ذکرنی
و انیس من استانس بی … روش حدث … عقل فلسفی را … منطقی … از …
حیرت و آگاهی نیست و این مجرد … مرتبت شود جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین …
… الا ان … الله هو اهل التقوی و اهل المغفرة فی الخلق یا خلاق … الله
چونکه انسان برزخ جامع … جامع بین … است … صفات
جمعیت ما بین صفات عبودیت و صفات ربوبیت … یعطی کل ذی حق حقه
معمول ادا شده باشد اما صفات عبودیت مانند عجز … و تواضع … و تخضع و تخشع
و … و مسکنت و استکانه و فقر و امثال ذلک و اما صفات ربوبیت مانند علم و کرم و محبت و …

حیدر …

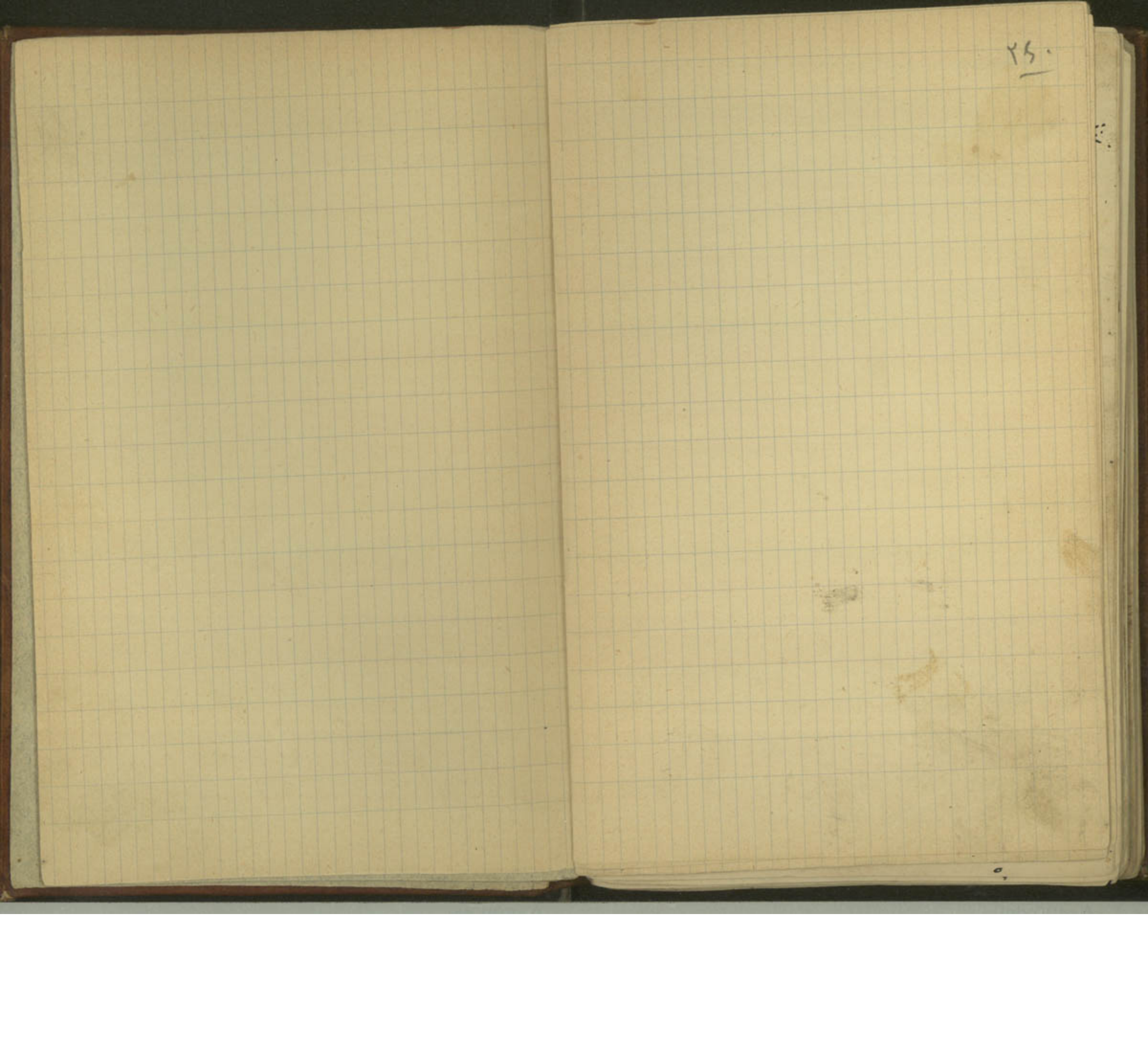
و … شکر … الحمد لله … که کتاب الهی و سنت حضرت رسالت پناهی …
… تفصیل … محمد صلی الله علیه و آله و سلم … تحقیق اصل اخلاق … سعادت … یعنی
از عهده شرایط این معنی برآمدن قال الله تعالی ان الله اشتری الخ چونکه در … الفرقان
که یکی از شرایط … تعیینات خود … فرموده ایم در این شرایط
صحت … را باید … اگر … کلمات … گرداند
… روئیت … قال امیرالمؤمنین علیه السلام
الاسلام هو التسلیم که … را اگر … در … خواهد بود که در یک …
… قال الله و لا تموتن الا و انتم مسلمون هو الحی
لا اله الا هو … تحقیق … خلق … تحقیق خواهد شد
اصل … یا دائم الفضل علی البریة
یا باسط الیدین بالعطیة یا صاحب المواهب السنیة صل علی المصطفی محمد و آله خیر الوری سجیة
و اغفر لنا یا ذا العلی فی هذه العشیة فی کل غدوة و عشیة همین طور سجده …
از عمل … عضو … پس در سجده … حضرت …
نیز سجده … لطیفه واقع شود لطیفه اول لطیفه قلب دوم لطیفه روح
سیم لطیفه سر چهارم لطیفه خفی پنجم لطیفه اخفی ششم لطیفه نفس هفتم لطیفه …
که تمام بدن باشد تا از هر بن موی ذکر … گردد و این … سلطان الاذکار …
تا گوید این کار … لیس للانسان الا ما سعی …
و … یک … از … در این … روش راه
این خلوت است … را در این …

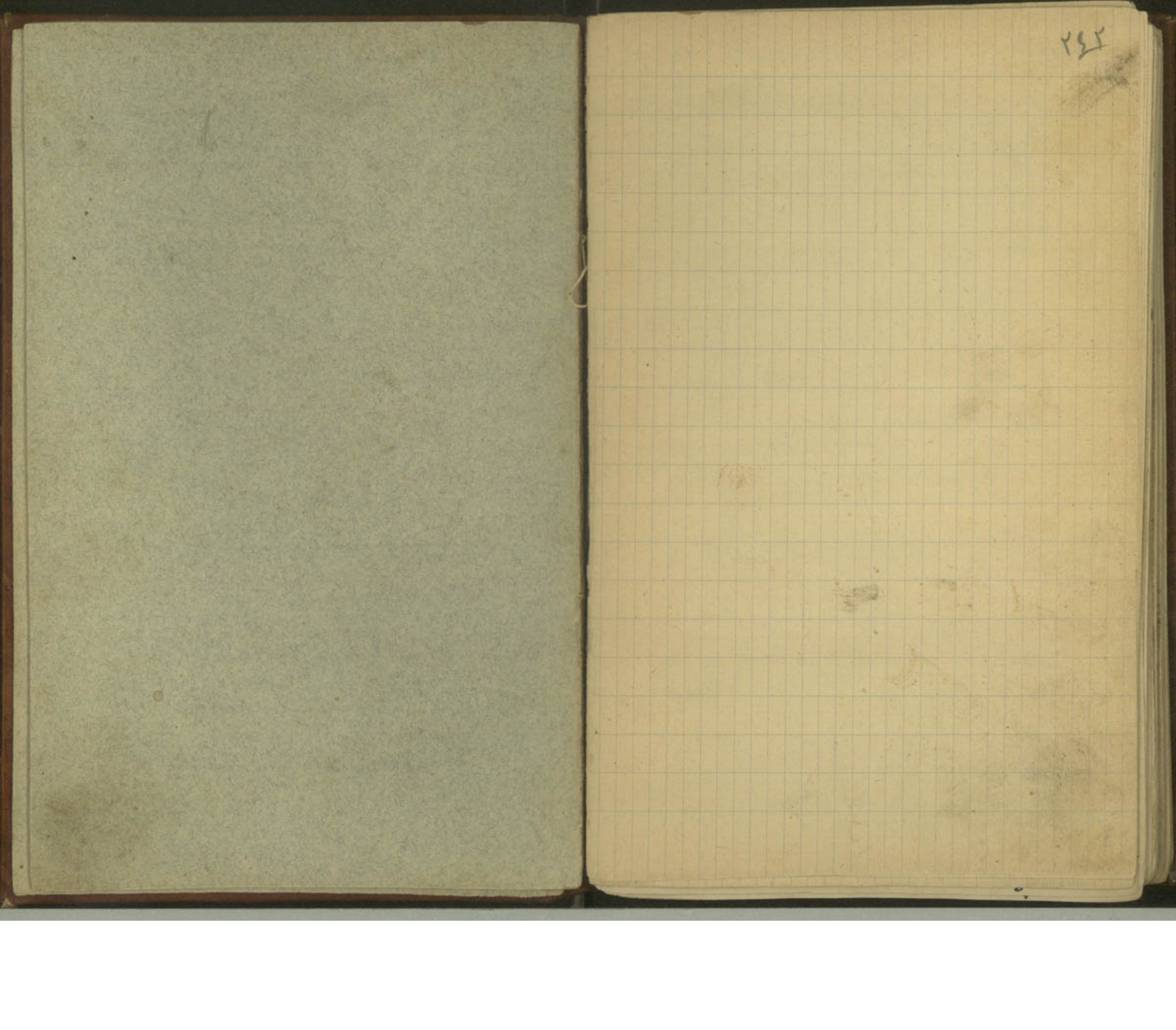
عزیزیست در این لطیفه ما را اطوار سبعه قلبیه چو شد تجلی سبعه این اطوار را انوار سبعه گفته‌اند و لا یلقیها الا الذین صبروا
و ما یلقیها الا ذو حظ عظیم بر انصار فرموده باید اگر داری طرب کن و اگر نداری طلب کن قال النبی صلی الله علیه و آله الناس معادن
کمعادن الذهب و الفضة پس در نهاد جمله بنی آدم نهفته و پنهان است مفتاح آن طلب و ارادت و کنجور آن
شیخ بصارت پیشه حقیر در تحفه الهی عرض کرده‌ام هفت در است در بر دل هفت منهدم ره بر عقل به هر [?] هفت
روز این قصص هر دو جهان را جلوه‌اش رقص است چون که شعاع خورشید خوش ز رفتن تو [?] ز این
رفتن آمد جهان را عکس شعاع ز انتقال نزول این شعاع در مجذوب نیز است شود در مجذوبت که ره است شود
در مجذوبت سالک است شود سر خوش از جرعه‌ات شود پس مجازات معنوی ایمان حل کند حل حقیقی دین
کفته عاشقان مجازی نیست عشق بازی گو که بازی نیست دست اسلام دست بالا دان حب دست
حق علی دان و بقیه از مقام خود مذکور است شیخ الشیخ محمد علی مؤذن که از مشایخ کبار این سلسله است می‌فرماید
چون که از هست نفس وا بینند همه جا را طرف دل بینند همه جهان دل چه کرد دید هفت منزل در اکمال دید
هفت منزل که هر یکی به تعین کم نمود درون آسمان و زمین اول این هر چو ماه رخشنده در میان عقلش سرکشنده
در سوم از غوث چه آب بود پس در آنجا که انقلاب بود آتشین چهره را که جام است سر نزول [?] به جای آب است
بعد از آنجا که مصطفی در راه یافت تشریف قرب هیبة الله در شب او را طلب کرد هیبتش تک تاب بود تک
قلم اینجا رسید و لب ما هم همه بیان هم زبان چه گفت اجازه یافت این حقیر حسین النوری در سنه ۱۲۹۳
از سید و مولای خود حاجی سید محمد رضا النوری و جناب ایشان صحوا کلام از مولای خود آقا سید صدرالدین در
جناب ایشان و از جناب قدوة الاولیاء الکاملین زبدة الخلفاء و الواصلین که عبارة عن هدایت الکاملین خدیو و ستوده
درباره جناب ایشان نقل کردن اولی است و از آن جمله عاید گشته و زاهد زمانه عارف ربانی کاشف حقایق وحدت صاحبقران
زبدة العارفین طایر است ... لاهوت مقصد است بزم ملکوت منظر آیات الله الکبری عالم اسرار الازلی
الا علی المولی المعظم الشیخ الاعظم بحر الحکماء و الهیاتی زینت مجالس لیلیات بحر اللطف الازلی قدس الله تعالی

مرشد ما مولانا

مرشد و مولانا آقا محمد الاصفهانی استادی روح الله روحه و نور قبره حضرت ایشان فیضان حق گرفته از کلمات شیخ
جناب آقا قدس است از جناب سید قطب الحق و الحقیقه نجیب الدین محمد الشیرازی و جناب ایشان از جناب شیخ علی نقی
شیرازی و جناب ایشان از جناب شیخ نجیب الدین رضا تبریزی الاصفهانی و در سال رسالت ایشان درر منثور الدین
می‌فرماید که از ابتدای تاریخ یک هزار و صد و ده هجری یا پانصد و چهار رساله‌ای این سلسله یعنی وجهه کبرویه پیر قبیر
ال نفحات مؤلف این رساله علی ابن محمد المدعو نقی تقی تاب الله علیه و توبه تعالی رسیده از شیخ خود قطب
فلک ولایت و مهر سپهر هدایت نعمل ربانی و آن واسط فیوضات سبحانی و آن مجذوب جذبات الهی مورد عنایات
نامتناهی و آن کاشف سر جبروت قدسی آن و آن کنوز اسرار شیخ اشیخ الشیخ للاجل الاکرم الاعظم زبدة
زبدة الاولیاء و الواصلین و قدوة ارباب المکاشفین شیخ نجیب الدین رضا تبریزی الاصفهانی قدس الله روحه
و طیب مضجعه و جناب شیخ نجیب الدین ایشان از جناب شیخ محمد علی مؤذن و جناب ایشان از شیخ حاتم
و جناب ایشان از جناب شیخ درویش محمد مذهب کار و جناب ایشان از جناب شیخ تاج الدین حسین
و جناب ایشان از جناب شیخ علاء الدین نیشابوری و جناب ایشان از جناب شیخ خواجه محمد خبوشانی و جناب
ایشان از جناب شیخ شاه اسفراینی و جناب ایشان از جناب میر سید عبدالله مشهدی برزش آبادی
و جناب ایشان از جناب قطب زمان خواجه اسحق ختلانی و جناب ایشان از جناب میر سید علی همدانی
و جناب ایشان از جناب شیخ المللی نور الدین محمود مزدقانی و جناب ایشان از جناب علاء الدوله سمنانی
و جناب ایشان از جناب شیخ نور الدین عبدالرحمن اسفراینی و جناب ایشان از جناب شیخ احمد ذاکر جورقانی
و جناب ایشان از جناب شیخ رضی الدین علی لالا و جناب ایشان از جناب شیخ ولی تراش نجم الدین الکبری احمد ابن
عمر الخیوقی و ایشان از جناب شیخ عمار یاسر بدلیسی و ایشان از جناب شیخ ابو النجیب
سهروردی و ایشان به واسطه از جناب سید الطائفه جنید بغدادی و جناب ایشان از جناب سری الدین السقطی
و جناب ایشان از جناب شیخ معروف کرخی و جناب ایشان از درگاه عرش بارگاه حضرت سلطان الاولیاء امام علی بن موسی الرضا







بسم الله الرحمن الرحیم

هو الفتاح العلیم لولا رشحات سحاب الکرم من فیض فضل القدم من اخرجنا
من ظلم ظلمات العدم ومن انشانا فی مراتع مرابع الشرع الاقدم الاعظم فالحمد
ولی النعم الذی علم الانسان ما لم یعلم وصلی الله علی المجلی المعظم والاسم
الاعظم سید الانبیاء فی العالم وعلی آله وسلم وبعد چون بهمین طور
که سلسله علوم احکام شریعت طاهره الی یوم القیام در امت مرحوم
مستحکم و مستدام است بتقیه علوم و اسراریکه از شارع مقدس در
کتاب و سنت آنحضرت جهة اکمال و تکمیل مواد قابله مکنون و مخزونست
نیز الی یوم القیام پیوسته و مسلسل و بر دوام است و علمای ربانی تعبیر
فرموده اند از نوع این علوم بعلم سلوک و طریقت و معنی و خودشناسی

و خداشناسی و تعبیر فرموده اند از عمل باین معانی و علوم بسلوک و طریقت
و فقر و امثال ذلک و از عامل باین عمل شریف بسالک و مسافر
و مرید و فقیر و درویش و امثال اینها و بدانکه حدیث شریف الفقر
فخری و عزت اصحاب صفه و نفس رحمانی از یمن و جلالت اویس
قرن و همچنین حالات ائمه و تابعین و شمول برکات
صالحین در هر زمان و هر طبقه روشن تر از آفتابست این خجسته
بازار قبول معامله ها است و از رهروان مسئول قافله ها سبحان الله
همیشه بار شیشه شکسته و دل خسته را که در بر خلقان هیچ سنگی وزن
نباشد این کسان در کارگاه سحرگاه که تنها سیر صبح فیروزی است بکار
آنکه فرستند و جواهر زواهر هر مراد و مرام از فتح و ختام در عوض گیرند
سینها نورانی از عکس آثار آسمانی و دلها گلهای ارغوانی از
شمس انوار نهانی برق انعکاس این سوختگان چراغ خلوت

سحرخیزان وآب دیده این آتش سوختگان گهر شب افروز گهر ریزان کتاب
خداوند عالم و سنت حضرت خواجه کاینات و ائمه صلی الله علیه و
علیهم دو شاهد صدق بر حقیقت تزکیه نفس و تصفیه باطن و شرح مقامات
از توبه الی مقام فنا که کمال عبودیت است میباشد چنانچه در طی
کلمات گفته آید ان شاء الله در این شب جمعه بیستم شهر جمادی الاولی
منشور سنه یکهزار و سیصد و پنج هجری اسلامی که شب نیاز و عرض
جمیع اهل اسلام خصوصا سلسله جلیله ختمیه علویه رضویه علیهم السلام است
فرزند جانی ارجمند روحانی فضایل مآب عمده السالکین امیر نور الدین
علی رضا الحسنی که بشرف هدایت مشرف شده و همچنین فرزند سعادتمند
مشتاق علی مقرب الحضره الخاقانیه میرزا محمدخان ادام الله عزهما
خواهش نمودند از این فقیر حقیر عنایت الله بن که در سلسله علیه ذهبیه بشرف
اکمال و تکمیل مشرف و بکهف کنف لطف الهی موثوق و موفق شده که

که رساله مختصره در طریقه این سلسله علیه که اصل سلاسل فقر اسلام و امامیه است
نوشته کنم و در آن یاد کنم از آداب و اعمال اجمالیه این طریقه تا بوکه چراغی
برای کور حقیر و تقریبی برای هر سالکی دلیر آماده شود بعون الله مستظهر برحمت و نعمت
الهیه و از دست و بخشش مشایخ کبار و اولیاء عالیمقدار ملتمس ایشان را
مبذول داشته بحکم ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها
بعجز ذاتی اقرار نموده از کرم الهی یک مقدمه و هشت رشحه و خاتمه که زلال
وصال آب حیاتی و تشنگان وادی طلب را از چشمه خضر براتی آماده
نموده و علی الله التوفیق **مقدمه** باید دانست که عقیده سادات ما

مقدمه

قدس الله اسرارهم اسلام و امامی اثنا عشری در مذهب است و مشهود و
تفصیل عقاید عوام شیعه را مشهود ضمیر خویش دارند در اصول فاما در فروع
عمل یا باجتهاد آرند یا بتقلید عالم و با عدم این دو عمل باحتیاط نمایند چنانچه
العالم الفاضل الکامل عمده المجتهدین
غالب متأخرین چون سید بحر العلوم با سید قطب و چون مرحوم شیخ که باید

جناب العالم الصمدانی و الفاضل الربانی

صدر الدین محمد آخوند گلپایگانی که با سید صدر نشسته اند و قبول طریقه ایشان را
داشته اند و عامل هم بوده اند همین سلوک را داشته اند پس عرض
این زحمت خدمت برادر دینی مسلم بالغ عاقل که طالب باشد منزلی
در سینه و دل که مشکل حل و حل مشکل است تحصیل نماید و با اهل طمع
که وصول را عبارت از هوا پرستی دانند بحثی نداریم و شخص عاقل
نباید انکار بر وجود صالحین نماید سلمنا نزاع در صغری باشد کبری که علت احتیاجات
برای فقرا کفایت است مسکنت و عجز در دربار جناب باری می آریم که جان
ما را همه را از خودی و خودبینی نجات دهد و کذلک ننجی المؤمنین
رشحه فی التوبه قال الله تعالی قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم
لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا و توبوا الی الله
جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون ان الله یحب التوابین و یحب
المتطهرین در کتب مبسوطه اخلاق تفاصیل مراتب توبه و بیان ثمرات

انچه

انچه در این رساله عرض میشود و اصل شروط این طریقه حقه و اساس
این سلوک مبادرت بتوبه است و توبه از جمیع معاصی صغیره و کبیره و ادای
حقوق خلق و تخلیه باطن بتدارک ما فات است التائب من الذنب
کمن لا ذنب له کل ذنب لک مغفور سوی الاعراض عنی هر کسی
می بخشم من ولی می بخشم گر بجرمی مایلی فی ذکر الله قال الله تبارک و تعالی
اذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون اذکرونی اذکرکم فی بیوت اذن الله
ان ترفع و یذکر فیها اسمه و لذکر الله اکبر قال النبی صلی الله علیه و آله
و سلم سیروا فقد سبق المفردون و قال امیر المؤمنین علیه السلام فی
وصف المؤمن صبور شکور قلبه بذکر الله معمور بر هر دانسته هویداست
که بحکم حب الدنیا رأس کل خطیئة که در بعض اقوال تفسیر دنیا در مجید
شریف بغفلت شده و آیات شریفه قرآنیه و اخبار مقدسه نبویه بچنان
در نهی و تخویف از حالت نسیان و غفلت وارد شده که قابل انکار نباید

باشد و یاد آلهی جلت عظمته بحکم وجدان خارق این حجاب غفلت است
و رافع صدا، و زنگ ظلمت پس عمل باین طریقه ذکر لازم است و تطمئن قلوبهم
بذکر الله الا بذکر الله تطمئن القلوب مرفوعه ابن فضال در اصول
کافی قال قال الله عز و جل لعیسی علیه السلام یا عیسی اذکرنی فی نفسک
اذکرک فی نفسی الی آخرها هم در کافی از صادق علیه السلام الذاکر لله
عز و جل فی الغافلین کالمقاتل فی الهاربین شحه اجماع اسلام است
بر اینکه افضل ذکر کلمه طیبه لا اله الا الله است و این کلمه طیبه را اسما و اوصاف
بیشمار است از جمله کلمه طیبه و اخلاص و تقوی و الزمهم کلمة
التقوی و کانوا احق بها فاعلم انه لا اله الا الله و استغفر لذنبک
و للمؤمنین و همچنین لفظ مبارک جلاله که اسم جامع از برای ذات
یگانه مستجمع صفات است از جلال و جمال قل الله ثم ذرهم الله لا اله
الا هو له الاسماء الحسنی و مداومت بر مجموع نود و نه نام اسماء الحسنی

جناب

جناب باریتعالی شانه بحکم من احصیها دخل الجنة پس این عبادات علیه
عمل بانها معمول به و مواظبت بهر یک را از وظایف خویش میدانند
و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن فله
الاسماء الحسنی فادعوه بها هو الله الذی لا اله الا هو الملک
القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله
عما یشرکون چه غلام آفتابم هم از آفتاب گویم نه شبم نه شب
پرستم که حدیث خواب گویم تا نخوانی لا و الا الله را در بیابی
منهج این راه را اذکروا الله کار هر اوباش نیست ارجعی
بر پای هر قلاش نیست کشف بمعنی اگر خواهی بیا تیغ لا در زن
بر سر غیر از خدا خلیل آسا پا حق را طلب کن شبی را روز
روزی را شب کن مشو موقوف ارکان و طبایع برون
آی و نظر کن در صنایع نمود و همی از هستی جدا کن نه بیگانه خود را

اشنا کن حدیث مصطفی آخر همین است بگوش شنو که البته جای بت
درون خانه چون هست صورت فرشته ناید اندر وی ضرورت
بیا بردای روی تخته دل که تا سازد ملک پیش تو منزل قال
الله تعالی الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله وما
نزل من الحق و قلوبهم وجلة انهم الی ربهم راجعون حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید من قال لا اله الا الله مخلصا
وجبت له الجنة و حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند لکن بشرطها
و شروطها و انا من شروطها لا اله الا انت سبحانک انی کنت
من الظالمین پس کلمه لا اله الا الله که کلید و مفتاح بهشت است
کلیدی با دندانه است از شرایط مقرر ای عزیزان از قول لا اله الا الله
تا مقامات علم و عمل و فعلیت لا اله الا الله خیلی مسافت است مثنوی
هیچ نامی بی حقیقت دیده یا ز کاف لام گل گل چیده ای

من الاخلاص ان تحجزه عن محارم الله

تفاوت ره از کجاست تا بکجا خداوند توفیق بما و شما عنایت فرماید
السلام علی اهل لا اله الا الله من اهل لا اله الا الله یا اهل لا اله الا الله
کیف وجدتم لا اله الا الله للهم بحق لا اله الا الله و احشرنا
فی زمرة لا اله الا الله ثمرة فی التفکر الذین یذکرون الله
قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و
الارض چنانچه مراقبه که مشایخ کبار آن را مفتاح سعادت و حلقه
مصراع فتوح بدایت و نهایت میدانند قافیه دولت ابدی
و فهرست صحیفه برکات سرمدی از عنوان او خوانده و شناخته اند
نباشد پس همه این اوامر تفکر که در قرآن مجید وارد شده است
طریقه این تفکر چیست اگر غیر از این است منکر نباید تسلیما که تفکر تقصیر
دیگر هم داشته باشد تجلی بر اهل مراقبه وارد نیست چرا چونکه این اکابر
بمراقبه رشته فکر را یافتند هنیئا لارباب النعیم نعیمهم قال النبی

[illegible]

صلی الله علیه وآله تفکر ساعة خیر من عبادة سنة جناب شیخ ابو سعید
ابو الخیر میفرماید که یکساعت فکرت در نیستی بهتر از یکسال عبادت در
هستی است تفکر رفتن از باطل سوی حق بجزو اندر بدیدن کل مطلق
تفکر کن تو در خلق سموات که تا ممدوح حق گردی در آیات مراقبه
در لغت بمعنی خوف آمده است راقب الله فی امره ای خافه و رقب
بمعنی انتظار است و ترقب بمعنی محافظه است پس مراقب اگر فکرش تشبه
محاسبه نفس است پس اصل مراقبه و در این حالت فرع خوف است و اگر انتظار
فیوض نامتناهی الهی بر باطن ایمانش دارد که اینحالت از رقب بمعنی
انتظار است و اگر مراقب نگهبان دولت از تطرق شرک و غفلت
و روایتی دیگر پس مراقب بمعنی محافظت است ان الله کان علی
کل شیء رقیبا ان ربک لبالمرصاد من الاحسان ان تعبد الله
کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک اگر داری تو

پاس این پاس انفاس بسلطانی رساندت از این پاس تفکر در آلاء
الله و صنایع شرط راه است و در ذات حضرت بیچون کذب و باطل
و گناه است تفکروا فی آلاء الله و لا تفکروا فی ذات الله بود
در ذات حق اندیشه باطل محال محض دان تحصیل حاصل عقل عزم احاطت
وی کرد غیرت عشق پای اوپی کرد آنچه نزد تو بیش از آن
نیست غایت فکرت است الله نیست فتعالی الله عما یقول الظالمون
علوا کبیرا چه انجام تفکر شد تحیر در اینجا ختم شد بحث تفکر
رشحه فی المرابطه والرابطه قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا
اصبروا وصابروا ورابطوا رابطه در لغت بمعنی ملازمت و پاس
داشتن سر حد دشمن است و بمعنی بستن هم آمده و در نزد مشایخ کبار
عبارت از حفظ دل است از شیطان و هوا و بستن خویشتن بدوام
مجالست معنوی روحانی یکی از کبار صالحین چون المجالسة مؤثرة

نه این است که جسم بجسم اثر میکند انکه او را ره بهبود نبود دیدن روی
نبی سود نبود اثر از جان بجان میرسد چراغ از چراغ روشن میشود
پس همین طور تاثیر ارواح در اجسام بتوسط جان آن اجسام است همین
طور بی توسط آن اجسام جان در جان اثر میکند مثل اینکه بسا می شود شخص دیگرا
در عالم جسمانی ندیده باشد در عالم رویا به بیند و به او مهر نورزد و بجلوه
جمالی چنانچه از ارواح صالحین چه اموات چه احیائی که شخص ابدا
ندیده باشد فیوضات و آثار خیریه جنبی باشخاص رسیده و میرسد و
این قابل انکار نیست پس رابطه که در اصطلاح مجاب است معنوی با
پیران روحانی باشد بدیهی است که تصرف قوی دارد در جمعیت
خاطر ایجاد از وساوس شیطانی بت ترسا بچه نورانیت با هر
که از روی بتان دارد مظاهر همه کار من از روی شد میسر بدو
دیدیم خلاص از نفس کافر درآمد از درم آن بت سحرگاه مرا از خواب

غفلت کرد آگاه در فیض رابطه سعدی میفرماید آینه پیش آفتاب نهاده است
بر در آن خیمه یا شعاع جبین است امیر نور الدین نعمت الله صبحدم
لعبت پریزادی آمد و حلقه کوفت بر در دل در گشودم نشسته با هم
روی خود داشت در برابر دل چون بدیوان دل فرو رفتم این سخن
بود ثبت دفتر دل که سراسر جهان و هرچه در اوست عکس یک
پرتویست از رخ دوست ولیربط به قلوبهم و یثبت به الاقدام در
اخوت و عینیت و آینه بودن و دلیل بودن و خلت اهل ذوق
تامل نما که المؤمن اخو المؤمن و عینه و مرآته و دلیله و خلیله که آینه سرا
پا نمای مرید صالح هم برادر طالبی است یکزمانی صحبتی با اولیا بهتر از صد ساله
طاعت بی ریا گر تو سنگ خاره و مرمر شوی چون بصاحبدل رسی
گوهر شوی مهر پاکان در میان جان نشان دل مده الا بمهر دل خوشان کوی
نومیدی مرو امیدها است سوی تاریکی مرو خورشیدها است صحبت

صالح تورا صالح کند صحبت طالح تورا طالح کند رشحه کلمهٔ مبارکه
لا اله که بالذات نافی جمیع آلههٔ باطله از طبیعت اهل طبیعت و نور و ظلمت
ثنویه و ثالث ثلاثه عیسویه و بالجمله از جمیع ما سوی الله است و ماحی
هر چه آثار از این بتان زد قوهٔ متوهمه و متخیله بالجمله در تمام حواس عشره
از ظاهره و باطنه مرتسم و منقوش شده است میباشد بطوری که جاروب
از این آرایش و نقوش فنا رشحه دل را بروبد چنانچه گاه ورود کلمهٔ طیبه
الا الله که سریر سلطان محمدیت چون بر مضغهٔ صنوبریه نزول اجلال
فرماید قرار بگیرد و قبلهٔ اقبال ذاتی ذاکر یکی گردد غبار کثرات از دیده
هستی ای دل برخیزد یا دوست کزین کمال با جان در خانه دو
میهمان نگنجد قال الله تعالی ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه
باید از کاینات یکتا شد در پی وصل یار یکتایی پس اگر ز آرزو
و مراد تو رو برود در بغل دست وصول منابی تو اگر از عرفات آمده

موقوف بر رمی جمرهٔ غضب و قربان قوهٔ شهویت ما در این مسجد الحرام
سینه که کعبهٔ دل در او متجلی است در طواف نیایی و حجر الاسود دل
اهل دل را استلام ننمایی کشف از مقام خلت ابراهیمی از برای تو
نشود دل یکی منظریست ربانی خانه دیو را تو دل خوانی
نیست این پیکر مجرد طی دل بلکه هست این قفس و طوطی دل
آشیانهٔ سیمرغ سعادت و آستانهٔ پیر طریقت میخانهٔ شراب طهور
ساحل دریای نور این دل محمور است که در تن و جان تو مستور است
بیچاره و سرگردانی بس محرومی جهان آن تو و تو مانده عاجز
ز تو محروم ترکس دیده هرگز چه کردی فهم از این دین لعجاز که از خود
جهل میداری تو جاز رشحه العلم که علم بالله باشد یعنی علم
خداشناسی و خداپرستی حضرتش اعظم و اکرم حضرات علوم اسلامیه است
اداٰمهما الله ما دامت السموات والارضون و با این اصل اصیل

در سینه و دل تمکین نیابد جان عابد از صور عبادات ذوق مناجات کجا یابد
شاه نعمت الله علم علم احمدی بستان حکم آل محمدی برخوان
هیر در تحفة الحجاز عرض کرده علم خوان علم علم احمد را علم حضرت محمد را
تا لوای در این ولا نزنی در درگاه کبریا نزنی جیب توحید خدا آموختن
خویشتن را پیش واحد سوختن و بالاخلاص یکون الخلاص و اذا کان
النزع فالی الله المفزع شهریست پر ظریفان از هر طرف نگاری یاران
صلای عشق است گر میکنید کاری ای دل بکوی عشق گذاری نمیکنی
اسباب جمع داری و کاری نمیکنی وان الی ربک المنتهی ازینکه
حوادث بجز درگاه حضرت باری پناهی نه و بآن در رسیدن بجز رضا
و تسلیم چاره و راهی نه لا ملجأ ولا منجی الا الیک درینجا سالک از طبع
و رذایل برآید و نفس او از اوساخ و کثافت طبیعت بشریت عریان
گردد و بحسب مقام قرب و حکم وقت از جذبه قربت یابد و براو تشریف

خلع روحانی بپوشند محسوس او معقول و معقول او محسوس گشت و پنهان
ناپسند او پسندیده گردد تن دل شد دل جان شد و جان جانان شد فاخلع
نعلیک انک بالواد المقدس طوی و فی الحدیث القدسی من تقرب الی شبرا تقربت
الیه ذراعا و من تقرب الی ذراعا تقربت الیه باعا یکدمی تامل و تفکر نما
و جای خود را نیک بشناس که در این بزم ملوکانه و مجلس شاهانه انا جلیس
من جالسنی و انیس من استانس بی لوث روث حدث را راه نیست
و عقل فلسفی را و میزان منطقی را لعبث از نهجش خبرت و آگاهی نیست
و این جز بمحض موهبت نشود جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین
و ما تشاؤن الا ان یشاء الله هو اهل التقوی و اهل المغفرة رشحه
در تخلق باخلاق الله چونکه انسان برزخ جامع دو جهتین و نشأه جامعه بین
النشأتین است واجب شد در صفات او جمعیت ما بین صفات عبودیت
و صفات ربوبیت تا اینکه لیعطی کل ذی حق حقه معمول او شده باشد

[illegible]

اما صفات عبودیت مانند عجز و نیاز و تواضع و تبتل و تخضع و تخشع و انکسار
و مسکنت و استکانه و فقر و فنا و امثال ذلک و اما صفات ربوبیت مانند
علم و کرم و محبت و وفا و صبر و شکر و عدالت و احسان و سمع و بصر
و شهود و بقا بالله و امثال ذلک که کتاب الهی و سنت حضرت
رسالت پناهی وافی و متکفل تفصیل و بسط جلیل آنکونه مشاهد محمدیت
صلی الله علیه و آله و سلم بالجمله تحقیق اصل اخلاق یکی معامله با حدانیت
یعنی از عهده شرایط این معامله برآمدن قال الله تعالی ان الله اشتری
چونکه در مقام و حال فطرت که یکی از مشاهد سبعه الستست باشد هستی و
تعینات خود را بجناب کبریا فروخته ایم در اینجا شرایط صحت
و لزوم این بیع را باید بجا آریم چنانچه اگر فقها خوانده کلمات فقها را
فهمیده ذکر کرده اند از سبق رویت و تخلیه و قبض ثمن و قباض ثمن
و تسلیم و تصرف قال امیر المؤمنین الاسلام هو التسلیم که ملک هستی را

را

اگر تو مدعی باشی جز دوع و غضب نخواهد بود که در یک کشور دو سلطان
نگنجد اغیر الله ابغی ربا و هو رب کل شیء قال الله و لا تموتن الا
و انتم مسلمون هو الحی لا اله الا هو و بعد از تحقیق و تصحیح این اصل معاملات
با خلق تصحیح و تحقیق خواهد شد صل حمله علیها جان داده ست در بروی جهان
بکشادست یا دائم الفضل علی البریة یا باسط الیدین بالعطیة
یا صاحب المواهب السنیة صل علی محمد المصطفی و آله خیر الوری
سجیة و اغفر لنا یا ذا العلی فی هذه العشیة و فی کل غدوة و عشیة
رشحه همین طور که سجده در فرایض بر تمکن از عمل بر هفت عضو مقررست
پس در سجده معنوی که قرب بحضرت احدیت است نیز سجده بر هفت
عضو و لطیفه و همی شود لطیفه اول لطیفه قلب دوم لطیفه روح
سیم لطیفه سر چهارم لطیفه خفی پنجم لطیفه اخفی ششم لطیفه نفس
هفتم لطیفه قالب که تمام بدن باشد تا از هر بن موی ذکر هویدا گردد

واین را سلطان الاذکار می‌نامند تا بخرد این کار مردش هست لا
لَیسَ لِلاِنسانِ اِلّا ما سَعی بغیر معقصود اقصای اولین وآخرین یک قفص
از ینمعنی است وفی الحقیقه مراد از این کوشش وورزش روش راه
اینخلوت است وسالکان ومشایخ وبزرگان را از این مساجد ومشاهد
سبعه تحفظ وترقب غریبی است واین لطیفه‌ها را اطوار سبعه قلبیه
خوانند وتجلی سبعه این اطوار را انوار سبعه غیبیه گویند وَما یُلَقّیها اِلّا
الَّذینَ صَبَروا وَما یُلَقّیها اِلّا ذو حَظٍّ عَظیم پس ایضا فرماید اگر داری
طرب کن واگر نداری طلب کن قال النبی صلعم اَلنّاسُ مَعادِنُ کَمَعادِنِ
الذَّهَبِ وَالفِضَّةِ پس در نهاد خلق بر خزاینها ودفینها پنهان است
ومفتاح آن طلب وارادت وگنجور آن مشایخ با سعادت میباشند
حقیر در تحفة الحجاج عرض کردم هفت روز است در سراچه دل هفت مشهد
زنهر مقبل بهر مشهد لیت روزی خاص عالم جان جلوه‌اش

رقاص

رقاص همچنان کز شعاع آنخورشید خوش زر فشان شود زمین امید
روشن آمد جهان ز عکس شعاع ور تقابل برآید اشعاع در
محاذات نیز هست شود بمحاذات کوه پست شود در محاذات
سنگ مست شود سر خوش از جرعه الست شود پس محاذات
معنوی مبین حل کند حل همه حقایق دین گفته عاشقان مجازی نیست
عشق بازی مگو که بازی نیست دست اسلام دست بالادان
صاحب دست حق تعالی دان ولقبیه او در مقام خود مذکور است شیخ
المشایخ شیخ محمد علی موذن که از مشایخ کبار این سلسله است میفرماید
چونکه از دست نفس وارسته شد همه احرام طوف دل بسته شد همه مهمان
دل چه کرد دیده هفت منزل در جهان دیده هفت منزل که هر یکی ز سعتش
گم شود در وی آسمان و زمین اولین همچو ماه رخشنده دومین زعفرانی نقش
شرمنده درسوم ارغوان چه آب بود پس در آنجا که انقلاب بود

آتشین چهره را که چارم رتبت است سبز پوشان به بیت پنجم رتبت است

یعنی آنجا که مصطفی در راه یافت تشریف قائم عبدالله در ششم از

طلا بدست کمر هفتمین مشک ناب بود مگر قلم اینجا رسید واله

ماند هم پایان هم زبان شد اینجا که کند خاتمه اجازه یافت این بیخبر

حسین الموسوی در سنه ۱۲۹۳ از سید و مولای خود الحاج سید محمد رضا الموسوی

دام ظله که بنسبت صحیحه کامله از مولا و خالوی خود سید صدر الدین

دزفولی و آنجناب یافته بود از جناب قدوة الاولیاء الکاملین و اسوة

الاصفیاء الواصلین که عبارة بدایه است لکن جناب سید را در باره

آنجناب نقل کردن اولی است و از آن جمله عابد یگانه و زاهد زمانه

عارف ربانی و مکاشف حقانی قدوة الواصلین زبدة العارفین

طایر آشیانه لاهوت مصدر نشین بزم ملکوت مظهر آیات الله الکبری

و عالم اسرار العلی الاعلی المولی المعظم الشیخ الاعظم فخر الحکماء المتألهین وزبدت

مجالس

مجالس المؤمنین البحر الطمطام و الذخر القمقام مرشدنا و مولانا محمد الاصفهانی

البیدآبادی روح الله روحه و نور فتوحه حفظ مراتب قصصاء

قناعت میکند از کلمات جناب سید و جناب آقا یافته است از

جناب سید قطب الحق و الحقیقه و الدین محمد الشیرازی و آنجناب

یافته از جناب شیخ علینقی شیرازی و آنجناب یافته از جناب شیخ

نجیب الدین رضا التبریزی الاصفهانی و در رساله برهان ما صنفت

در وصف نجیب الدین مینماید که از ابتداء تاریخ یکهزار و صد دو

هجری پاسبانی و جاروب کشی آن سلسله یعنی ذهبیه کبرویه تا این

حقیر بی بضاعت مؤلف این رساله علی ابن محمد المدعو بعلی نقی ثبت

الله علیه توبة نصوحا رسیده از شیخ خود القطب فلک ولایت

و مهر سپهر هدایت العالم ربانی و آن مهبط فیضات سبحانی و آن مجذوب

بجذبات الهی و مورد عنایات نامتناهی و آن کاشف رموزات

قرانی و آن مظهر اسرار سبع المثانی الشیخ الاجل الاکرم الاعظم زبدة الاولیاء
الواصلین وقدوة ارباب المکاشفین الشیخ نجیب الدین رضا تبریزی
الاصفهانی قدس الله روحه وطیب مضجعه انتهی و جناب شیخ نجیب
الدین باقیه از جناب شیخ محمد علی مؤذن و آنجناب از جناب شیخ حاتم
و آنجناب از جناب شیخ درویش محمد مذهب کار و آنجناب از جناب
شیخ تاج الدین حسین و آنجناب از جناب شیخ غلامعلی نیشابوری و
آنجناب از جناب شیخ حاجی محمد خبوشانی و آنجناب از جناب شیخ شاه
اسفراینی و آنجناب از جناب میر سید عبدالله مشهدی برزش آبادی
و آنجناب از جناب قطب الزمان خواجه اسحق ختلانی و آنجناب از
جناب میر سید علی همدانی و آنجناب از جناب شیخ محمود مزدقانی و آنجناب
از جناب علاء الدوله سمنانی و آنجناب از جناب شیخ نور الدین عبد
الرحمن اسفراینی و آنجناب از جناب شیخ احمد ذاکر جورفانی و آنجناب

از

از جناب شیخ رضی الدین علی لالا و آنجناب از جناب شیخ الاصفیا
نجم الدین الکبری احمد ابن عمر الخیوقی و آنجناب از جناب شیخ عمار
یاسر بدلیسی و آنجناب باقیه از جناب شیخ ابو النجیب سهروردی و آنجناب
از جناب سید الطایفه جنید بغدادی و آنجناب از جناب سری الدین
السقطی و آنجناب از جناب شیخ معروف کرخی و آنجناب از درگاه
عرش بارگاه حضرت سلطان الاولیا الامام علی ابن موسی الرضا
صلوات الله علیه و از آنحضرت بحضرت رسالت پناهی سلسله سعادات
ایعزز این کسان امان زمین و امین زمان دل ایشان مخزن خزینه سبحانی
سینه ایشان مظهر تجلی ربانی بر خلوت دلشان هاتف بر در بست وهم
رویان غیب از افق لاریب شان در برات احتجمند از دمشان
حاجت خواه که اینان اند راه بران راه روان این درگاه ربنا
اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین

آمنوا انک رؤف رحیم

شب یکشنبه بیست و دوم شهر جمادی الاولی ختم شد رشحات نوریه

ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم آمین کتبه

بیده الجانیه علی بن الحسین [illegible]

فی ملایر حرسها الله

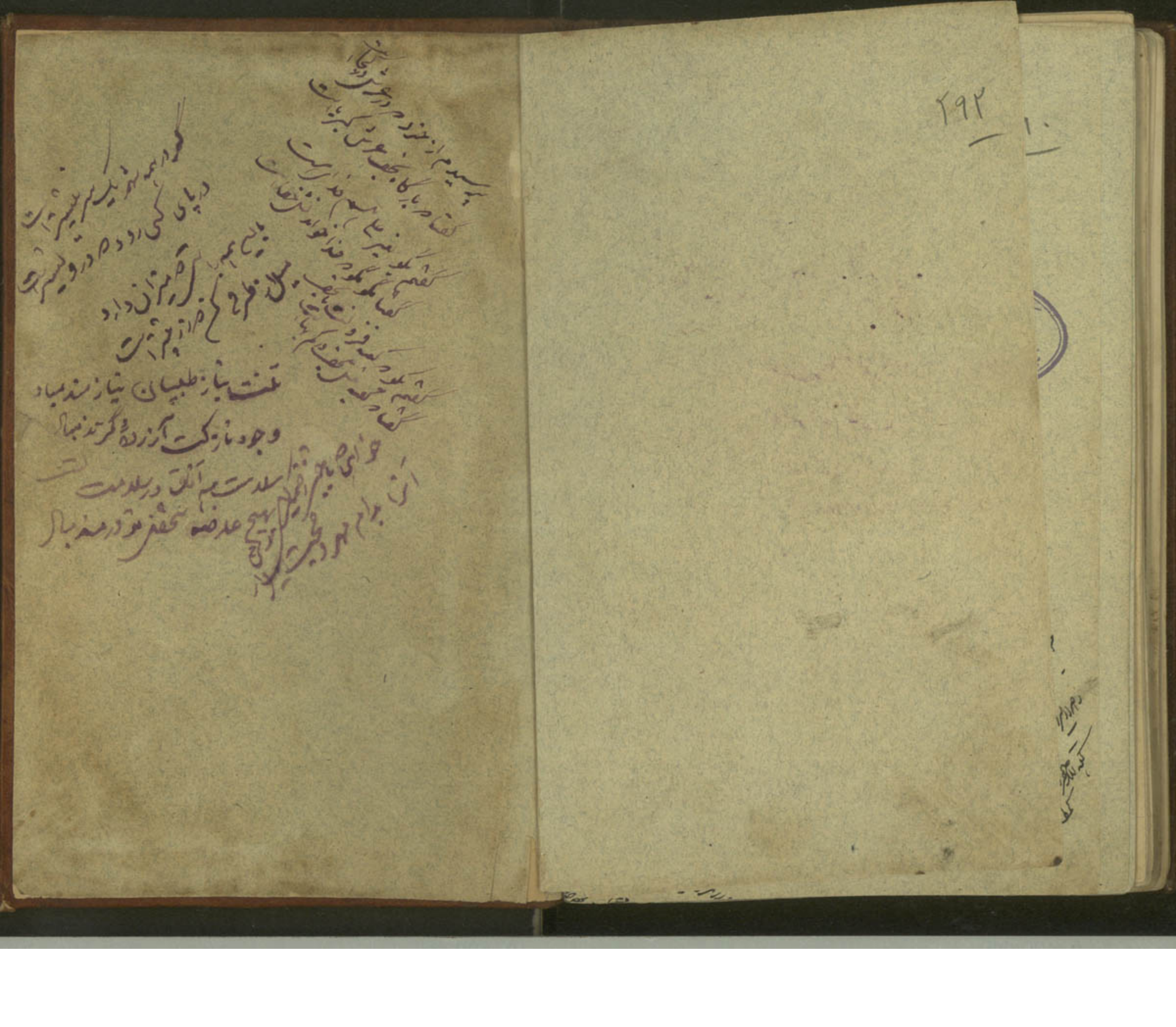
کتبه اقل الخلائق محمد صادق الطبیب الملقب بحافظ الصحه البروجردی و اسئل من

الناظرین والعاملین بها الدعاء

وکان ذلک [illegible] شهر جمادی

الاخری من شهور سنه ۱۳۰۵

قمی گردید



۲۹۲
تنت بناز طبیبان نیازمند مباد
وجود نازکت آزرده گزند مباد
سلامت همه آفاق در سلامت تست
بهیچ عارضه شخص تو دردمند مباد

